

و جبرئیل سوم از وجه اثبات شد
و ابطال ادعا اجماع بر وضع آن

۱۹۵

روایت جلال الدین بخاری

جلال الدین بخاری

سید بهاؤ الدین عم ایشان شیخ رکن الدین ابو الفتح و سید اوحا الدین و شیخ
قوام الدین و شیخ نصیر الدین چایچ و دلی و شیخ عبد الله یافعی مکی و شیخ عبد الله
مطرمی شیخ ابو اسحاق گاوری و شیخ نجم الدین اصبهانی و شیخ نجم الدین کبر
الی غیر ذلک من العلماء المشایخ و سیب سیاحت دنیا و کثرت اساتذہ و شیوخ
معروف شدند و مخدوم جهانیان جهان گشت و احوال تفصیل ایشان در کتب
سیر صوفیه مسطور است و در صحائف تواریخ مثل اخبار الاخیار و تواریخ قزوینی
و جزآن شریعت ایشان مستغنی است از ذکر فضائل و مناقب و احوال بلکه خواص این
میگویند که آثار شریف نبوی و سنگ نقش پای مصطفی که در دلی است و
ایشان است لیکن روایتی از سنت صحیح نزد محدثین ثابت نشده که در خور اعتماد
و اعتبار باشد و در حدیثی نیامده که نقش پای مبارک بر سنگ چسبیده باشد
اما صوفیه که قومی خوش عقیده صاف دل نیک گمان بهر کس و ناکسند وراثت
این قسم بخانده الله اعلم وفات سید جلال الدین در جمادی الثانی سنه هفتصد و هشتاد
و پنج گردید منکوحات ایشان سه زن بودند و اولاد سه پسر اول سید ناصر الدین
و مادرش دختر محمد بن خوش بود و دوم سید عبد الله و مادرش دختر سادات بنی
سوم سید محمد اکبر مادرش دختر سلطان بن و م و سید عبد الله و مادرش
اولاد سید محمد اکبر و م و م مانده و اولاد سید ناصر الدین در سنده و هند است و
اگر چه ولادت ایشان در اچہ ملتان بوده اما مشهور بچایچ است نسبت باصل
وطن این نسبت بسیار خوب است زیرا که محمد بن اسماعیل بخاری صاحب جامع
صحیح از انجا برخاسته که امیر المومنین بود در علم حدیث اگر چه وی عجمی الاصل

و ایشان عربی الحشد هستند فی الجمله شعبتی بتو کا فی بود مراد بلسلیمین کفایت کل شود
وجہ سی و چہارم آنکہ سید علی بن شهاب الدین بهدائی کہ از عظامی علمای اہل سنت
و محدثت چہار صد ولی رسیدہ و از ہار کمالات و مقامات بدست عرفان و انوار
چیدہ و نیندی از مناقب فاخرہ و مدارج زاہرہ و کمال عظمت و جلالت و شرف و نبا
از خلاصۃ المناقب نور الدین جعفر بدخشانی و نفحات الانس عبد الرحمن جان
و کتاب اعلام الاخیار کفوی و جامع السلاسل مجد الدین بدخشانی و توضیح
الدلائل سید شہاب الدین احمد و فوائد حسین بن معین الدین معینی و سمط مجید
شیخ احمد قشاشی و رسالہ انتباہ شاہ ولی اللہ و الدماجد مخاطبہ بخیران واضح
و ظاہرست حدیث نور رار وایت فرمودہ چنانچہ در کتاب مودۃ القرنی کہ
فاضل رشید از ازان کتب شمرده کہ اہلسنت از او مناقب اہلبیت علیہم السلام
تصنیف کردہ اند و باین وسیلہ و لامی اہل نحلہ خود با اہلبیت علیہم السلام ثابت
کرده و مبایات بر آن نموده میفرماید المودۃ الثامنة فی ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم و علیاً من نور واحد فیما اعطی علی من الخصال
ما لم یعط احدا من العالمین و بعد ذکر بعض فضائل آنحضرت میفرماید عن
سلمان رضی اللہ عنہ قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم خلقت
انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة الاف عام
فلما خلق الله آدم رکب فی کون التور فی صلبہ فلم یزل فی شئ واحد
حتى افترقا فی صلب عبدالمطلب ففی النبوة و فی علی الخلافة و عنہ
رضی اللہ عنہ قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم کنت انا و علی نوراً

ص ۳۸

حدیث نور از مودۃ القرنی
تصنیف سید علی بهدائی

ووجه سیم چهارم از وجود اثبات حدیث نور
وابطال ادعای اجماع بر وضع آن

۱۹۷

روایت سید علی بهمانی

در کتاب التوحید

یدی الله مطیبا یسبح الله قبل ان یخلق الله آدم بأربعة عشر الف عام
فلما خلق الله آدم ركب في النور في صلبه فلم يزل في شئ واحد
حتى افتقرنا في صلب عبد المطلب فجزأنا وجزء علي وعن ابن عباس
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا وعلي من شجرة واحدة
والناس من اشجار رشتي وعنه رضي الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم خلق الانبياء من اشجار رشتي وخلقني وعلي
من شجرة واحدة فانا اصلها وعلي فرعها والحسن والحسين
اثمارها واشيا عنا وراقها فمن تعلق بها تجلى ومن زانغ عنها هوى
عن أبي ذر قال اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
ان الله تعالى ايدها هذا الدين بعلي وانه منه وانا منه وفيه انزل
افمن كان علي بيعة من ربه الاياه عن علي عليه السلام قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم خلقت انا وعلي من نور واحد
فهذا العارف الرباني والمحقق الصادق صاحب الفضل الشيعي
والنبل النوراني على الهدى الذي هو من مشايخ اجازة والده الخا
الغثاني المرواني الحافظ الشافعي لفضائل الوصي الحقايق عليه آلاف
سلام منزل السبع المثاني قد جحد جمدا لا يشوبه فتور في اثبات
حدیث النور فجعل هفوات المنكرين كالرمد ما دواظم كونهما من اسم
التعصب والفحش العناد ووجه سیم پنجم آنکه نیز سید علی بهمانی در کتاب
روضه الفردوس که مختصر کتاب فردوس الاخبار و بیست و شش آن که از نسخه

عتیقه منقول است پیش فقیر موجد گفته الباب الثالث عشرها و عتیق
سلمان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خلقت انا و علی
من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة الف عام فلما خلق الله
آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شئ واحد حتی افترقنا
فی صلب عبدالمطلب فی النبوة و فی علی الخلافة و نیز در این سطور
و عنه ای عن سلمان قال قال علیه السلام کُنْتُ انا و علی بن
ابی طالب نوراً مطیعاً یسبح الله ذلک النور و یقدسہ قبل ان
یخلق آدم باربعة الف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی
صلبه فلم یزل فی شئ واحد حتی افترقنا فی صلب عبدالمطلب
انا و جزء علی و در اینجا نقل کلام سید علی همدانی که در خطبه روضه الفردوس
کرده مناسب ینما که عظمت جلالت احادیث مذکوره در این واضح شود و هوذا
یقول ضعف عباد الله و احقرهم الفقیر الی رحمة الله العلی الکبیر علی
بن شهاب الهمدانی عفا الله عنه بکرمه و وفقه لشکر نعمه لما
طاعت کتاب الفردوس من مصنفات الشیخ الامام العلامة قدوة
المحققین حجة المحدثین شجاع الملة والدین ناصر السنة ابی
الحامد شیرویه بن شهر دار الدیلمی الهمدانی افاض الله علی روحه
سبحان الرحمة الربانی وجدته نحر من محو الفرائد کثر امن کنو
المطائف مشهوراً بمحقق که لفاظ النبویة مشهوراً فی حدائق
فصوله دقایق ان ثار المصطفویة و مع کثرة فوائده و شمول

روایت نورانی سید علی محمد علی
حدیث نورانی در روضه الفردوس

صلوات الله و فضله
عظمت جلالت و جلاله

ووجه سید و بجز از وجود اثبات حدیث نور
و ابطال ادعای جماع بر وضع آن

۱۹۹

روایت سید علی بهدانی

عظمت حدیث نور
کتاب دفعه الفروسی

موانع کادان تنطقی انوار و تندس نثاره لما فيه من التطويل والزيادة
وقصود الرغبات و انخفاض الطلبات و اعراض اكثر اهل العصر عن
معرفة الكتاب و السنة و اشتغالهم بالعلوم المخرقة التي تتعلق
بالخصومات و شغفهم بالقصص و الحكايات و لو لا رجال من اهل
هذا العلم في كل عصر و زمان بمشيئة رب العزة يهولون حول
حقی السنة و یدونون عن جناب قدسه شوائب ذیغ اهل البدعة
انقال من شاء ما شاء فخری لله أمة هذا العلم عنا و عن المسلمين
خیل و قد عتني بواعث خواطری لی استفراج لبابه و استقصاء
ابوابه تشهیل لضبط اللفاظ و تیسیر الدک الحفاظا فاستخرجت
من قعر تلك البقايا اشرف جواهرها و جنیت من اعصان بياضها
انفس و اهرها و سمیت کتابی و ضمة الفردوس مبهوبة علی عشیر
بابا کل باب منها نغمه و رواية صحتی لا غیر انتھ کلام الهمدان فی
خطبة الفردوس این کلام سید علی بهدانی نص صریحست در آنکه فردوس می
حریت از بحور فوارد و کنز نیست از کنو لطائف و شتعل بر احادیث نبویه و
اثار مصطفویه و کتابست کثیر الفائد و عمیم العائد و مصنف آن از کسانی بود
که حفظ و حمایت سنت شریف میکرد و شوائب ذیغ اهل بدع را من دفع نیست
و بهجت جودش قضیه قال من شاء ما شاء گسست و جود بزرگرفت پس کلام
عاقل تجویز توان کرد که در چنین تصنیف خبسی مندرج باشد که نیست
بر وضع و کذب آن جماع دارند و نیز سید علی بهدانی این احادیث منتخبه و پیش را

کتاب

نایب

از اشرف جوهر و انفس و ابرار کتاب گفته پس آیا شرف جوهر انفس و انهرین
موضوعات را می نامد بر حفظ و ستحضار آن حث و ترغیب می فرماید و لعل خ لک لا یرضی
به جاهل فضلا عن فاضل و چه شی و شتم آنکه نیز سید علی همدانی در شرح
قصیده همیشه فارضیه موسوم بمشارب الاذواق است در شرح شعرها البته
کاس و شمشیر تدبیرها را هلال و کمر بند اذاعتجت ففهم گفته شاید مراد
ناظم معانی اعیان خارجی بوده و شاید که بدین حقائق نفسی خواهد و بقدر
اول مراد از بند روح محمدی بوده که منظر آفتاب احدیت و وعا حقیقت
محبت است و مراد از هلال علی باشد که ساقی کوس شراب محبت ذوا الجلال
و موصل شعثشان فیما فی امان مورد زلال وصال اوست که انا صمد بنی العبد
و علی بانها و چنانکه هلال غیر بد نیست بلکه جزوی از دست سید اولیا را
بامتزایانیا همین حکم است که خلقت انا و علی سمن نور و احد علی صمد
و انا صمد و از امتزاج احکام شرائع مصطفوی اعلام حقائق مرتضوی
نجوم مشارق اذواق اعیان اولیا ظاهر شده و آنکه سید انبیا در حق جبر
اصفیا فرموده که انا و انت ابوا هذی الامة اشارت بدین معنی است زیرا که
منبع اسرار معارف توحید و مطلع انوار معالم تحقیق اوست و حصول
کمال درجات اسرار جمیع اهل کشف و شهود از ینبوع هدایت او بوده و هست
و خواهد بود که انا المنذ و علی الهادی و بیک یا علی بختی المهندون
چون این سر بر تو شکوف شود بدانی که طالع انوار حقائق بر ولی متعین
از مشکو و ولایت علی است و با وجود امام مادی متابعت تخری از او است

احتجاج سید علی همدانی بحديث نور
در مشارب الاذواق

ذکر جلال نجدی حدیث نور را
در توجیه حدیث انامنه و غیره

وجه سنی سقتم از وجه اثبات حدیث نور
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن ۲۰۱

وجه سنی سقتم آنکه جلال الدین احمد نجدی حدیث نور را در توجیه حدیث انامنه
و هو منی که در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد است ذکر کرده چنانچه
شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته قال العلامة مطلع الکشف
والکرامه جلال الدین احمد نجدی یقال فلان منی و انامنه
ویراد بیان غایه الاختصاص و کمال الاتحاد من الطرفین و قد
من بمعنی البدل رضیت به بالحیوة الدنیا من الآخرة ای بدلی
الآخرة انامنه و هو منی ای نابذ له و هو بدلی ای کل منهما
قائم مقامه الا فیما استثناه الدلیل و يجوز ان يكون المعنى هو
فی الکمال و انامنه اظهر ما ارید من الخیر و الکمال و کمال و من یجئ
بمعنی فی ما اذا خلقوا من الارض ای هو فی امری انما فی امره و من
یحی بمعنی الباء ای انما فعل به ما ارید انامنه و هو بدلی ای فیه
بی و بقی بی و يجوز ان يكون المراد بقوله صلی الله علیه و علی آله
و بارک و سلم انامنه و هو منی ما قبل انه ورد فی الحديث انما علی
من نور احلای کل منّا هامنہ الآخر مضی کلامه فذلک جلال
احمد عارفهم الجلیل و هم الذیل قد احتک ستر التلمیح
و التسویل حیث ذکر هذا الحدیث الشریف و جوز تفسیر حدیث
انامنه هو منی بهذا الشرف المنیع فطاح الانکار و الابطال و ظن
انه لم ینشأ الا من الانهاک فی الشریعة و الحلال و الاستیئذان بالحق
و الاحتیاج جلال و اما شیخ جلال الدین نجدی بی هر چند از همین

ذکر جلال الدین احمد نجدی حدیث
نور را در توجیه حدیث انامنه و غیره

ووجهی بهفتم از وجه اثبات حدیث نور
و ابطال او عامی اجماع بر وضع آن

۲۰۲

ذکر جلال محمدی حدیث نور را
در توجیه حدیث انامنه و یوننی

برای جلال محمدی

توضیح الدلائل وضحت لکن از دیگر عبارات کمال علم مرتبت و سمو مرتبت و عظمت
قدر و سن و فخر و اوطا نیست در توضیح الدلائل در مقام دیگر گفته قال الشيخ الامام
العارف العلامة منبع الكشف والعرفان الكرامة جامع على المعقول
والمقول المشهود له بالصديقية العظمى من اهل اليقين والوصول
جلال الملة والشرعية والصدق والطريقة والحق والحقيقة والدين
احمد الخجندی شيخ الحرم الشريف النبوی المهدی قدس سره و حقه بعض
مصنفاته اعلم انه قد راجع في بعض الآثار الصديق الأكبر هو ابو بكر
رضي الله تعالى عنه وقد راجع في بعض الآثار اطلاق الصديق الأكبر
على المرتضى رضي الله تعالى عنه وكون وجهه وما راجع اطلاق الصديق
الأكبر على غيرها الخ ونیز در توضیح الدلائل گفته قال الشيخ الامام الفائق
العالم بالشرائع والطرائق والحقائق جلال الملة والدين احمد الخجندی
ثم لما رجع الله روحه وانا له كل مقام سني قد نشأ بعينه علياً كرم الله
وجهه وورث في حجر النبي صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلم من الصنع
ونیز در توضیح الدلائل گفته عن معاوية بن ثعلبة قال قام رجل الى ابي
رضي الله عنه وهو في مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ابا عبد
الله ألا تخبرني بأحب الناس إليك فأني أعرف أن أحب الناس إليك اجمعهم
رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلم قال اي رب الكعبة
اجمعيهم والى اجمعهم الى رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلم هو
ذاك الشيخ وانشأ الى علي كرم الله وجهه رواه الطبري قال اخرجني الملا

کمال هیچ دشمنی جلال محمدی
از توضیح الدلائل شایسته نیست

روایت شهاب الدین احمد صاحب
 توضیح الدلائل حدیث نور را
 و جبرئیل بن سیدم از وجوه اثبات حدیث نور
 و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن ۲۰۴

فی سیرته قال الشيخ العارف اسوة ذوى المعارف جلال الدين احمد بن محمد
 قدس الله سره بعد واية عائشة ومعاوية وابخ رضي الله عنهم
 كما سبق وهذه الاثار عاضدة حديث الطبري اذ لا يكون احدا حب ال
 رسول الله تعالى عليه على الله بارك وسلم الا ان يكون ذلك احب
 الى الله عز وجل فيزدر توضيح الدلائل كفته قال الشيخ الموضع الامام الخميني
 جلال الدين النجف رحمه الله تعالى وقد ثبت انه صلى الله عليه وآله
 وبارك وسلم ابرئ بسدا ابواب الشريعة الى المسجد الا باب على الخو
 از تصانيف معين جلال الدين النجف في ست شرح قصيده برده كه مشهوره و معتبره
 و كشف الظنون في ذكر شرح قصيده برده كفته ومن شرحه شرح الشيخ
 جلال الدين النجف في نزول الحرام المتوفى سنة اوله الحمد لله الذي
 اكرمنا به في هذه الايام ^{تكملة او السنة غير مذكورة في كشف الظنون}
 اكرمنا به في هذه الايام وهو شرح مختصر بجمعه بعض تلامذته من
 اصلائه في اكرم النبوي و جبرئيل بن سیدم انك اين حديث شريف سيد الشهاب
 احمد روايت نموده چنانچه در توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل كفته عن محمد بن
 علي بن الحسين عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وآله وبارك وسلم كنت انا وعلى نور بين يدي الله تعالى
 من قبل ان يخلق الله سبحانه آدم و باربعة عشر الف عام فلما خلق الله
 تعالى آدم سلك ذلك النور في صلبه فلم يزال الله تعالى ينقله من
 صلب الى صلب حتى اقره في صلب عبالا مطلب فقسما قمين قسما في صلب
 عبد الله و قسما في صلب طال فاعلمت وانا منه كجه لحي و دمه

كه عظمى من كتاب
 واعتقاد مروي كتاب
 توضيح الدلائل ان صدر ان
 على قمر و اخرجت ك
 ذكرنا في جلد هجده
 التبيين ۱۲
 دام ظلها على

حدیث نور از توضیح الدلائل بخارج الفضائل علی بن ابی حمزة

روایت شهاب الدین احمد صاحب
توضیح الدلائل حدیث نوراً
وجه سی ہشتم از وجوہ اثبات حدیث نور
۲۰۴ وابطال ادعای جامع بروضع آن

دی ومن احبه فحبی حبه ومن ابغضه فببغضه ابغضه وعن جابر
رضی الله تعالی عنه ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان
بعرفات و علی کرم الله وجهه تجامه فقال یا علی ادن منی فخرج
فی خمس یاعلی خلقت انا و انت من شجرة انا اصلها و انت فرعها
والحسین ابغضانها من تعلق ببغض منیها ادخله الله الجنة
روى الحديث الاول الامام الصالحان ابو حامد محمد بن محمد اللیثی
سافر و رحل و ادرک المشایخ و سمع و اسمع و صنف فی کل فرع روى
خلق کثیر و صحب العراق باموسى المدینى الامام و من فی طبقة
باسنادہ الی الامام الحافظ ابی بکر بن مردویه باسنادہ مسلسل
مرفوعاً و الحدیث الثانی الی الامام الحافظ الودع ابی نعلو الاصفهانی
وروى الحدیث الثالث الامام شمس الدین محمد بن الحسن بن یوسف الاصفهانی
الزرنجی المحدث بالحرم الشریف النبوی المحدثی بروایة ابن عباس
رضی الله عنہما هذا شهاب الدین العباد قلنا شہر عن ساق الحدیث
ولا جتهاد فی اثبات حدیث النور و نقله عن الشیوخ النقاذ الذی
شاع فضلهم فی لا غوار و الا جتهاد فنفی علی وجہ الجاحدین
الکاذبین کذا لزماد و اظهر کوهم هائین فی سباسب الخزی و العناد
ممتطین صخرة الخط و اللاد و وجه سی نهم آنکه ملک العلماء شهاب الدین
بن شمس الدین بن عمرو و لتابادی در ہدایة السعداء فی علوة الشراکہ برای
احقاق حق و ابطال باطل از سہ صد کتب اہل سنت جمع ساخته و آنرا

اثبات ملک انعماء حدیث نور
و احتیاج بان

و جری و نهم از وجوه اثبات حدیث نور
و ابطال ادعای اجتماع بر وضع آن ۲۰۵

رساله معتبر و معتقد انموده و مرکب باقوال سلف و مقبول اراد خلف در بیان
هدایت سعد و جلوه شعر او از شبهه و اعتراض بعید و با اعتقاد قریب دانسته
چنانچه فرموده انا بعد عرض میدار و بنده در گاه نبوی مولای بارگاه
مصطفوی که این رساله معتبر و فضاله مختصر منقولست از درون سینه
کتب لیسحق الحق و یبطل الباطل و لو کرة الکافرون و از شبهه و اعتراض
بعید و با اعتقاد قریب باشد و مرکب است باقوال سلف و مقبول
اراد خلف در بیان هدایت سعد که الشَّعْبُ مِنْ سَعْدٍ فِي
بَطْنِ اُمِّهِ و جلوه شعر که حب ایشان شرط ایمان و درود ایشان
بر زبان هر مسلمانی در قعده اخیره هر نماز فریضه الی قیام قیامت
جاری میفرماید الجلاوة الثانية فيما عن النبي صلى الله عليه
وسلم لعلي بن ابي طالب رضي الله عنه بان يعني عمرا و كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم يسير و يودند آن جمله ایشان علی
ولی را برادر گفت زیرا چه محمد و علی از یک نور اند و این چنین
پیچ یکی در بنی هاشم نیست و تمام حدیث نور در جلوه سابعه عشر
درین پدایه گفته شد و فی المصابیح و المشارات و اختزانة الجلا
والله قال صلى الله عليه وسلم يا حذر انت و مني و انا
منك اي انت من نوري و انا من نورك و فی التمهيد في
فضائل الصابة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لعلي و حبا باخي و ابن عمي و الذي خلقت انا و هو مني و انا

۱۹۰
ص ۳۰۹
المدنية التاسعة

اثبات ملک انعماء حدیث نور
و احتیاج بان

اثبات ملکہ العلماء اتحاد نور جناب میر
 علیہ السلام بانور جناب سالک صاحب علیہ السلام کہ ۲۰۶
 وجہ چہم از وجہ اثبات حدیث نور
 و ابطال اکتھا اجماع پر وضع کن

وجہ چہم آنکہ نیز در دایۃ السعد گفتہ سوال سیادت این پنجتن بحکم حدیث
 مشہور ثابت است یا نہ جواب سیادت ایشان بحکم حدیث ثابت است و انکار
 حدیث کفر و کافریت اثبات سیادت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم فی
 الدار و فی کتاب الشفاء فی الفصل الرابع عن عبد الرحمن بن سلم
 عن جعفر الصادق فی تفسیر یس ارادہ یاسید فی الحدیث
 المتواتر یاسید ولد آدم فی سیادۃ علی کرم اللہ وجہہ و ان
 بوجہ است اول آنکہ بحدیث مشہور و ہوا علی اناسید المرسلین
 وانت سید المسلمین من کنت مولاہ فعلی مولاہ یا علی
 اناسید ولد آدم وانت سید ولد ہاشم و فی الصحائف
 قالت عائشہ کنت جالسة عند النبی صلی اللہ علیہ
 وسلم اذ اتی علی فقال هذا سید العرب فقالت قلت
 یا بنی انت و احمی لست سید العرب فقال اناسید العالمین
 و ہو سید العرب و این حدیث متواتر و مشہور است پس کہ
 کہ گوید علی سید نیست و مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ علی سید
 پس او مصطفیٰ را تکذیب میکند و تکذیب سول اللہ کفر و موم آنکہ علی از نور
 محمد است و ہم نور محمد سید است موم آنکہ علی از شجرہ محمد است ان اللہ
 خلقہ و علیاً من شجرۃ واحدة و ہم شجرۃ محمد سید است فہذا ملکہ
 العلماء الجہد الناقدا کاثر لنفائس الحامض فی اثبات ہذا الحدیث
 الشریف کا دح جاہل منکس سراسر کل مجادل جاہل

۲۰۷
 ص ۲۰۸

اثبات ملکہ العلماء اتحاد نور جناب
 میر محمد بن علیہ السلام
 بانور جناب سالک صاحب علیہ السلام
 و آنکہ وسلم

و چه چنان از وجه اثبات حدیث خود
و ابطال آنچه اجماع بر وضع آن

اثبات ملک العلماء استخوانی و غیر جناب امیر المؤمنین
علیه السلام باین جناب سال کتاب عدلی الشریع و آله

قاصد هر کس که بخواهد حقاقتاً فتح الله ادعاء الاجماع الذي هو جماع
الاتحاد اصحاب الرياح و وضع حق الاقصاد انه بحت صراح و قوف بواح
لا يطور به الا من مد النفس تنفيق الضلال الوضاح شهاب الدين
دولت آبادی عالم مشهور و معروفست بغیر صفات سنیة موصوفه و اکابر اعیان
بزرگ محمد علیه او مشغوف شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار الاخیار گفته قاضی
شهاب الدین بن ساله دارو مسمی مناقب السادات در انجا دو عقیدت و محبت
با اهل بیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین داده سرایه سعادت و موجب نجات و
در آخرت آن خواهد بود انشاء الله تعالی باعث تصنیف آن ساله را چنان گویند
که در زمان اوسیدی بود که او را سید اجل میگفتند از کابر وقت بود و لیکن
جمال نسبش از حلیه علم و فضل عاقل بود غالباً قاضی اباوی در بعضی محافل
ملوک و تقدیم و تاخیر مجلس تراعی شده بود در اول قائل شد با فضیلت عالم
و تقدیم او بر علوی عامی بعد از آن بتسویه عالم غیر علوی با علوی غیر عالم و درینها
رساله نوشت و گفت که عالمیت ما شخص متیقن است و علویت شما مشکوک
پس با تقدیم ترجیح بر شما ثابت باشد استاد قاضی شهاب الدین با این معنی
از وی ناخوش آمد و مزاج حاشا از وی منحرف گشت قاضی ازین معنی گریخت و
در مناقب سادات و فضیلت ایشان رساله نوشت و از آنچه گذشته بود عذر دار
نمود و بعضی گویند که حضرت سرور کائنات را علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
بخواب دید که او را این معنی تنبیه میفرماید و بر استر ضامی سید اجل مذکور تخریص
بینماید قاضی پیش سید رفت و توبه کرد و در رساله نوشت و الله اعلم

مرکز ملک العلماء و دولت آبادی در سال مناقب
از اخبار الاخیار تصنیف شیخ عبد الحق

مباح
 غلام علي آزاد بلگرامي

و غلام علي آزاد بلگرامي بحسب حجة المرجحان كفتة مولانا القاضي شهاب الدين بن
 شمس الدين بن عمر الزاوي لدن لتا بادي نور الله ضريحه ولدا القاضي
 بد لتا باد دهلوي قلند علي القاضي عبدا مقتدا الدهلوي ومولانا
 خواجكي الدهلوي وهو من تلامذة مولانا معين الدين العمري رحمه
 تعالى فاق اقوانه وسبق اخوانه وكان القاضي عبدا مقتدا يقول في
 حقّه يا تيني من الطائفة من جلد علم وكلمه علم وعظمه علم ولما
 توجه الموكب اليتيموري الى الهند وخرج مولانا خواجكي قبل وصوله
 الى دهلوي منها الى كابل خرج القاضي شهاب الدين صحبة استاذة الى
 كابل فاقام مولانا خواجكي بكابل حتى ذهب القاضي الى اراخيو جو نفو
 فاعتلم السلطان ابراهيم الشيرازي والي جو نفور ووروده ونظره الله
 بسجائب الاحسان ووروده وعظمه بين الكبراء ولقبه ملك العلماء
 فوين القاضي مسند الافادة وفاق البرجيس في افادة السعادة و
 كتب اسارت بهار كيان العرب والعجم اذكي سر جاهدك من النار الموقدة
 على العلم منها البحر الموج تفسير القرآن العظيم بالفارسية والحوشي
 على كافي النحوي حاشي تصانيفه والا رشاد وهو متن في النحو
 الترمذيه تمثيل المسئلة في ضمن تعريفها وديدع الميزان وهو متن
 في فن البلاغة بعبارات مستجدة وشرح البزدوي في اصول الفقه
 الى بحث الامرو شرح بسيط على قصيدة بانث سعاد ورسالة في تقسيم
 العلوم بالعبارات الفارسية ومناقب السادات بتلك العبارة وغيرها

مدح الملك الصلي

عبد الملك الصلي
غلام علي اناؤد بلكراحي

توفي خمس بقين من جيب المرجب سنة تسع واربعين ثمانمائة ودفن
بحونفور في الجانب الجنوبي من مسجد سلطان ابراهيم الشرقي وغيره
ورسليته الفواو في قصائد اناؤد بعد ذكر قاضي عبد المقتدر كفته ومن تلامذة
القاضي عبد المقتدر قلدس سره ملك العلماء القاضي شهاب الدين
الدولت آبادي طاب ثراه ورايت ذكره مناسبا بهذا المقام لجلالة قدره
وشجرة تصانيفه بين الانام فا قال القاضي شهاب الدين شمس الدين
بن عمر الزاوي الدولت آبادي نور الله ضريحه ولد بدولت آباد دهل
وتلذذ على مولانا خواجه الدهل القاضي عبد المقتدر رحمهما الله
وفاق قرانه وسبق اخوانه وكان القاضي عبد المقتدر يقول في حق
يا تيني من الطلبة من جلالة علمه وحججه وعظمه ولما توجه الموكب
النهورى الى الهند خرج مولانا خواجه قبل وصوله الى دهل منه
الى كابل خرج القاضي شهاب الدين صحبة استاذة الى كابل فقام
مولانا خواجه بكابل وذهب القاضي الى اخيه جونغفور فاعتنم
السلطان ابراهيم الشرقي الى جونغفور وروى دة ونضر سقاء الله
بسمائب الاحسان وروى دة وعظمه بين الكبراء واقبه بملك العلماء
فزين القاضي مسند الافادة وفاق البرجيس في اخاضة السعادة
والف كتابا سار وشبهه اركان العرب والمحرم اذ كن سرى احدى
من النار الموقدة على العالم من النيران اوج نفس القرآن العظيم
بالعبارة الفارسية والحواشي على كافية النور وهي شجرة تصانيفه

وجوه الازوجه اثبات حديث نور
وابطال ادعاء اجماع بوضع آن

٢١١

اثبات ملك القلبي اتحاد
نور علوي بانور نبوي

من ملك العباد

بانت سعاد ورسالة في تقسيم العلوم ومناق السادات وغير ذلك
توفي في سنة ودفن بجوفود في الجانب الجنوبي من مسجد السلطان
ابراهيم الشراقي ومصطفى بن عبد القسطنطيني در كشف الظنون گفته ارشاد
في النوايض الشيخ ابى محمد عبد الله بن جعفر المعروف بابن جرستويه
الفخري المتوفى سنة سبع واربعين ثلثائة وللشيخ الفاضل
شهاب الدين احمد بن شمس الدين بن عمر الهندي لدونتا باد شايخ
الكافيه وهو من لطيف تعمق في تهذيبه كل النعمه وثائق في
ترتيبه حق النائق اوله الحمد لله كما يحب ويوصي اخوه علي من الهندي
شرح همزج للفاضل العلامة ابو الفضل الخطيب الكازروني المشي
ووالى الله والداجد شاه صاحب ر مقدمه سنه في الانتصار للفرقة السننيه
بعد كره قول خواجه حسين الدين حشيتي در سنده والشاب شايخ حشيتيه في شرح حصول
ارتباط برانج وشر از هر سه شعبه گفته ونشأ فيهم امور ينكرها الفقهاء كصلوة
المعكوس و دوام الصيام والقيام ومنها التحريد كرا لله تعافاته لا يجوز
عند علماء ماوراء النهر ومنها سماع الاغانى ولومع بعض المعاصرين
ومنها غلو في محبة شيوخهم حتى منهم من كان يسجد سجدة المحبة ومنها
اشارات قبيل الى الاتحاد والحلول تعال الله عن ذلك علوا كبيرا ولهم
في كل ذلك تاويلات ومباحثات لا يخفى على من تدبر كتبهم فلم يزل
الفقهاء ينكرون عليهم اشد الانكار وهم كايالون بانكارهم يرون
ان ما عندهم احسن مما عند هؤلاء نحن ما عندنا وانت عباد

٢١٢
اشيا ملك العلماء اتحاد
نور علوي بانور نبوي

و در پيرايه ان وجود شهادت حديثي نور
و اين كتاب را در جامع بروشني كن

ماج ملك العلم

ذكر في القدر ملك العلماء
و طرأ في جبين في الزمان
بين صفات او در قدومه

عندك راض والواي مختلف ومباحثات ملاخيآ الدين السامي
كتاب انصاب الاحتساب الذي لم يسبق في بابيه الى مثله مع الشيخ نظام الدين
الدهلوي مناظرات القاضي شهاب الدين الدلتابادي صاحب البحر
المواج في التفسير الذي لم يسبق الى مثله في بيان اعجاز القرآن من
جمله الفصل والوصل والارشاد في النحول التي التزم فيه ان يعتبر
كل قاعدة بما يصلح مثالا لها وحاشيه الكافيه التي لا نظير لها
في كثرة السؤال والجواب مع الاستقامة وسلامة التقرير وبديع
البيان في المعاني الذي تجتج فيه منجها لم يسلك قبله في ترتيب القواعد
وتنقيحها مع الشيخ نور قطب العالم مشهوره ومعروفة الخ وانفا بترجمة
ابن الجوزي شفيدي كمي فاضل شفيدي ملك العلماء دولتا بادي را الزائمه و قدما
معتدين نزد اهل سنت و امنوده و نیز در ايضاح لطافة المقال بعد عبارات
علي حزين شتمل بر فكر اسامي جمعي از علماء كه در مناقب تصنيف كرده اند گفته و سوال
اشخاص ذكر كورين علماء مي يگاز عظمي اهل سنت رسائل منفردة و فضائل
البلبيت طهارت تاليف نموده مثل رساله مناقب السادات از ملك العلماء
شهاب الدين بن عمرو دولتا بادي و مفتاح التجاني مناقب آل العبا و نزل
الابرار با صاحب من مناقب اهل البيت الاطهار از ميرزا محمد بن معتد خان خشي
و مودة القرني از سيد علي بهداني و اسنى المطالب في مناقب علي بن ابي طالب
از جزي في فضائل البلبيت از بزار و جواهر العقدين في فضل البلبيت النبوي
و شرحهم على الامام السيد علي السجستاني و رساله امام فاسمي كه موجب شهادت

ابن الجوزي

ذكر في فضل الشيخ و الفاضل ملك العلماء
و طرأ في جبين في الزمان
بين صفات او در قدومه

وجه چهارم از وجود اثبات حدیث نور
در ابطال ادعا بر اجماع بر وضع آن

۲۱۳

اثبات ملک العلمی اتحاد
نور علوی با نور نبوی

مباح ملک العلمی

اوشده و غیر اینها از مصنفات و سوامی ایشان از مصنفین و بیگانه جناب
بقابل این سائل و کتب بهجین قدر رسائل و کتب مولفه در فضائل اهل بیت
اطهار از طریق خود نشان خواهند داد احقر العباد بدکر مولفات دیگر که
علما اهل سنت درین باب تألیف کرده سرمایه سعادت اند و خسته اند خواهد
پیداخت و نیز فاضل رشید در عروة الراشدین بعد از توجیه تطبیق
در خصوص قول بطهارت خمر گفته و این توجیه ما از توجیه جناب معترض تحریر
اشبه است چرا که از توجیه ما لازم می آید که اکثر و سکا علما اهل سنت مثل امام احمد
بن حنبل و ابن جوزی و علامه سعد الدین تفتازانی و ملک العلماء شهاب الدین
بن عمر و ولتا با دمی غیر هم که از اکابر هر دو کتاب سنت بودند در خصوص قول
مقشع باشند و هو مستکوه جلالت و نیز رشید الدین خان در عروة الراشدین
گفته مخفی نماید که بطلان ادعای معترض یعنی قائل بودن جمیع اهل سنت باین
یزید انظر من الشمس و این من الامس است چرا که اکثر اکابر ایشان که جامع علوم ظاهری
و باطنی بودند تصریح بکفر و لعن آن بیدین کرده اند مثل امام احمد بن حنبل
و ابن جوزی و علامه تفتازانی و ملک العلماء شهاب الدین بن عمر و ولتا با دمی
اندر و نیز فاضل رشید علاوه برین مدح و ثناء در مواضع بسیار با فادات ملک
استناد و احتجاج نموده در اینجا کتفای بعض عبارات کرده می آید قال فی اوضح
لطافة المقال و ملک العلماء شهاب الدین بن عمر و ولتا با دمی در مناقب
الساوات میفرماید امام حسن شیبانی میگوید بارها دیدم امام اعظم رضی الله عنه
که شبی نده و شتی و بروز صائم بودی و نیت زیارت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

تصحیح فاضل رشید در عروة
الراشدین باینکه ملک العلماء
و اکابر هر دو کتاب سنت بوده

تصحیح فاضل رشید در عروة الراشدین
باینکه ملک العلماء از اکابر اهل سنت
جامع علوم ظاهری و باطنی بودند می باشد

اثبات ملک العلماء اتحاد
نور علوی بانور نبوی

۲۱۴
و جرح از وجوه اثبات حدیث نور
و ابطال ادعا بر اجماع بر وضع آن

نور علی بن ابی طالب
از ملک العلماء

علیه سلام و بزیارت امام محمد باقر رضی الله عنه آنکه وفات بجای آوردی
خود جاری و بی ادبی انتی نیز ناقلان عن تفسیر سوره یوسف للامام ضیاء الدین
السنامی میگوید علوی انتی نیز بحسب جائز نیست زیرا که شرف او صلی و ذاتی
و بشرف مصطفی صلی الله علیه و سلم و ملایکات کایز و الهم و نیز در ایضاح
لطافه المقال گفته و نیز ملک العلماء شهاب الدین بن حمز و ولت ابادی در
رساله مناقب السادات فرموده می این ستم عن محمد در جمیع کار ما
رسول ابی خود دارند و نیز در رساله مذکوره ناقلان عن التشیخ للامام الرازی
میفرماید که لا یجوز للرجل العالم و المتقن ان یجلس فوق العلوی الا هی
وابیه الا هی کانه اساءة فی الدین انتی و نیز میفرماید می آرند که خواجه
خرید الحق و الدین گنجشکر رحمه الله را با استد عامی آمدند می که یک شرط
قبول کنیم که سادات را پیش در آرند و در صد جای ایشان کنند و قبح شکر آن پیش
آرند انتی و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته و ملک العلماء شهاب الدین بن
حمز و ولت ابادی بانی بر سه بر می حسن خاتمه ایشان در رساله مناقب السادات
عقد کرده پاره ازان منقول میشود میفرماید با پشتم در بیان آنکه هیچ کس از اولاد
رسول صلی الله علیه و سلم با صرا بر کفر نبرد قوله تعالی انما یرید الله لیلظ
عنکم الوجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و بعد آن میفرماید و اعلم
حکم مصطفی و اولاد وی باینای دیگر قیاس نتوان کرد و فضل که مصطفی صلی
علیه سلم را بود هیچ مخلوقی را نبود و کفش کسی که مغر عوشش باشد فرزندان میرا
فرزندان نوح که قیاس است آید و بعد آن میفرماید الحدیث الاول فی الکشف

نقل علی الهیست
از ملک العبد

دواء علی بن ابی طالب که و الله وجهه قال سوال الله صلی الله
علیه وسلم یا علی اول من یدخل الجنة انا وانت والحسن والحسین
وانزل الجناعن ايماننا و شئنا کنا و ذریاتنا خلفنا و اجنا و بعدنا و میثاقنا
اگر کسی گوید تاویل این حدیث نیست که هر که از اولاد رسول صلی الله علیه و سلم بایمان این
خلف و وجات در پشت رود جواب بقدر تاویل حرامست لکنه اقصر
من القاصرة و اگر چه مجتهدین تاویل کنند و انباشد زیرا که اگر اینقدر روا
داریم در قول رسول صلی الله علیه و سلم تردد باشد و بشارت بر خیزد زیرا که
در بشارت احتمال مبسرست و ازین تاویل این آید ان ابا بکر فی الجنة
ان جاء بالايمان هذا باطل و حکم نیست که در حال نزاع ایمان از ایشان
زایل نشود که حاصل المقصود عبارت دستور القضاة لایحوز ذوال
الایمان عن الانبیاء و العشرة المبشرة و اولاد الرسول و ازواج
صلی الله علیه و سلم و اهل البدن و الحدیبة و امثالهم بعد آن
میفرماید الحدیث الرابع فی المشارقة ان الله لایجمع بینی و بین عدو
فی محل واحد عبارت حدیث در باب بانوی قیامت است و اشارت
در حق جمیع فرزندان رسول صلی الله علیه و سلم ایشان با کافران در دوزخ
نیابند و چون با کافران در دوزخ است ایشان در دوزخ نباشند چه کمان
تراست ابوطیب حجام از اشامیدن خون رسول الله صلی الله علیه و سلم
که مضر بود بر عوام خوردن آن حرام از دوزخ سبب مخلص او باشد کسی از خون
و نور و چشم و مخ و وساق محمد صلی الله علیه و سلم باشد کی مستوجب دوزخ شود

نور علوی بانور نبوی
از ملک العبد

نقل علی بن ابی طالب

و من گمان چنین بر من که اگر قطره خون مصطفی صلی الله علیه و سلم در دوزخ اندازند
همه آتش دوزخ بوستان شود و انشی صا ارج ذل نقله و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته
و ازا بجملة نیست آنچه ملک العلماء در رساله مناقب السادات میگوید الحدیث الاول
فی الکشف الا و من مات علی حب آل محمد مات مومنا الا و من
مات علی حب آل محمد مات مستکمل الايمان الا و من مات
علی حب آل محمد مات شهیدا الا و من مات علی حب آل محمد یز فی
الجنة کایز فی العرش بیت زوجه الا و من مات علی حب آل محمد
علی السنة و الجماعة الا و من مات علی حب آل محمد جعل الله قبره
ملائكة الرحمة انتم و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته و ازا بجملة نیست آنچه
ملک العلماء شهاب الدین بن عمرو و لکتابادی در رساله مناقب السادات میفرماید
که اگر کسی جمیع امور شریع نبی ایتن معمول دارد و با باینت علوی علیک یا موسی
مصطفی صلی الله علیه و سلم را موسی گوید کافر گردد و نعوذ بالله انتم و نیز نقله
عن مصابیح الدین میگوید اگر کسی علوی ابا باینت علوی گوید کافر شود و بعضی گویند
اگر علویان بتعظیم گوید کافر شود لان التصغیر للتعظیم ابو القاسم گوید اگر در حدیث
غضب گوید کافر شود در رساله مولانا ضیاء الدین بر میگوید علیا حقوی و اداوند
که باینت و اید امی ال رسول صلی الله علیه و سلم کفرست و کافری پس چنان بر علویان
کفر بود و لایسماء و قتل و افضاح بر او کی کفر باشد انشی و نیز در ایضاح لطافه المقال
گفته و ملک العلماء شهاب الدین بن عمرو و لکتابادی جمیع الله در رساله مناقب
السادات در باب هفتم که برای ائمن ملعون ملعون و معقود ملعون است میفرماید علیا

لیست حدیثی که در رساله مناقب السادات آمده است

و دبانست حماد بن حلقم و سید جمال الحق و الدین بخاری و مولانا سعد الدین معلوم
که در روح و تقوی پیران عصر بودند چون ایشان بر لعنت کرده اند فتوی بربر
لعن می اوی باشد انتی چون اسامی مجوزین لعنت او از علمای کبار الهیست
بسیار انداز و ملاختصار بمقتضای خیر الکلام باقل و دل بر جمله محلی ختم
کلام می نماید و میگوید که ملک العلماء شهاب الدین بن عمر و ولتا بادی در رساله
مناقب السادات میفرماید که تصحیح کتب کردیم در منع لعن و اویتی که تبصریح
از امامان پند الهیاب ربعة تلامیذ ایشان باشد نیافتیم و در جواز لعن وی از
سلف کبار اقوال رسیده انتی و نیز در ایضاح لطافة المقال گفته
حال معادوات اکثر ائمه الهیست و جماعت با مطروحه و آنفا معلوم شده
و اگر سامع را ذوق سماع کلام دیگر از بعض علمای کبار الهیست که ذکرشان
آنفا گذشته و غیرشان باشد بشود که ملک العلماء شهاب الدین بن عمر و ولتا بادی
در رساله بیع البیان ذکر نام ملعون معلوم را مثل ذکر نام سیله کذاب مکر و
طبع سامعین گفته حیث قال و تعمیمها ای تعمیم الکراهة فی السمع یتناول
کل ما یکرهه البشر مثل اسم البغض و المستفحش و المستقل و ان
التفوذک فی الاخیار من حیثان حدیثهما لم یستعمل فلا یکاد یمکن
جلان یلزم فی النوع الاول حیث جاء ذکر البغضاء که سیله وین
فی کلام البلاء انتی و فی حاشیة المتعلقة بقوله اسم البغض فان
طبع البشر یتفرع عن سماع اسم البغض که سیله ویزید ینبوعه انتی
و نیز در ایضاح لطافة المقال گفته و ملک العلماء شهاب الدین بن عمر

نقل حکایت است
از ملک العلمی

دولت آباد می رساله مناقب السادات میگوید سوال چون قتل مؤمنین و اهل سنت
و جماعت فسق است و قتل حسین علیه السلام چگونه کفر بود و جواب اینست آنکه ایذا
و اذیت چنین مصطفی صلی الله علیه و سلم سرت می کند کاتبینا و قبل
غیره و ایذا و اذیت مصطفی صلی الله علیه و سلم بالاتفاق کفر است و این
چنانچه نص و ظواهر و حسا و عقلا ثابت کردیم انتهی پس آنچه طعن با قول
ناحج و مذہب مردود بر جمیع اهل سنت و جماعت ہو شر باسی اهل خبر شایع
و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته سوم آنکه مذہب غزالی در باب کبیر بودن
قتل امام شهید نزد علما کبار اهل سنت بر تبه بی اعتبار است که آنرا بطریق
شبهه کرده و دفع مینمایند چنانچه آنفا از تکمیل الایمان شیخ محقق عید الحق
در رساله مناقب السادات از مؤلفات ملک العلمی شهاب الدین بن محمد و کتاب
نقل آن گذشته و مذہب غزالی در باب تهم علی من لای رحمه الله بغایت شاذ
و متروک و مدسوس علیه است و طعن بر فرقه باقوالی که در آن فرقه بی اعتبار
و بغایت شاذ و متروک و مدسوس علیها باشد مطعون فیم و اخوان نمودن است
بر اینکه آنها بر طاعن مثل ذوات او پیش آیند و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته
قوله و الاعتذار باجماع اهل الکوفه علی مسلم غیور مسلم علی
مقر باهم الخ آقول لا یمتاج الی التثبت بمثل هذا الاعتذار لان
علماءنا الکبار صرحوا بكون سیدنا الحسین اماما و اخرجه علیه
حراما و ایضا صرحوا بكون الملعون ملعونا خارجا علی الاولیاد
متغلبا علی جنابه العلمی المقام کما قال الفاضل الکامل الموضی الصفا

شهاب الدين عمر في رسالة مناقب ساداتنا قلا عن التشرح ان يزيد
كان باغيا متغلبا خروجا و جيا واخرج على الامام جوام في كاديان
كلها ويزيد اللعين خرج على الحسين بلا تاويل و قتله بالحرب انتهى
وايضا ذكر بعيد هذا قلا عن التشرح اول باغ في الدنيا معاوية
وهو باغ ماؤل فلما قتل علي بن ابي طالب كانت الخلافة للحسين بن علي
ثم للحسين رضي الله عنهما وبغى في عهد الحسين يزيد بن معاوية
بغيا فتسلسل البغاة المتغلبة انتهى ما ارجنا نقله وقال الشيخ
المحقق عبد الحق الدهلوي قدس سره في رسالة تكميل الايمان
بعد نقل قول من تفوه بامامة الملعون في ردّه ما حاصله هذا
نعوذ بالله من القول والاعتقاد بكونه اماما مع وجود سيدنا
الحسين البين الى اخر ما نقله آنفا وايضا قال صاحب الصواعق
في خاتمة كتابه واخر ذكر الملعون المناق ومات سنة اربع و^{ستين}
لكن عرج له صاحب شارب الى ان قال ومن صلاحه الظاهر انه
لما ولي العهد صعد المنبر وقال ان هذه الخلافة حبل الله فان
جدّي نازع الامرا اهلها ومن هو احق به منه علي بن ابي طالب كرم
ما تعملون حتى اتته منيته فصار في قبره رهينا بن نوبه ثم قلد الى
الامير فكان هو غير اهل له ونازع ابن بنت رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقصف عمره وابتر عقبه وصار في قبره رهينا
بناوبه انتهى ولما صرح علما ونا الكبار بكون سيدنا الحسين

اشبات لکالعلی اتحاد توریو با توریو ۲۲۰ وجهی از وجه اثبات حدیث نور
و ابطال ادعا اجماع بر وضع آن

اما ما و کون اخرج علیه حراما و صرحوا بالتعوی عن اعتقاد امامة
الملعون المذموم في الشناعة والشين مع وجود سيدنا الحسين
وجعلوا تشييع ابنه الصالح النبيه رحمة الله عليه دون ابيه علي
الملعون المعلوم بانه نازع ابن بنت رسول الله وكونه ابقو قصير العمر
وهينابذ نوبه لاجل هذه المنازعة وامثالها من جملة صلاحه
الظاهر فحيث نحتاجنا الى تجشم الاعتذار ونيز فاضل شيعة روضة الاشهاد
كفته بلكه اكثر من اهل علمك المسمت قائل بكفر ولعن ان بدخت اندچنانكه كتب
مت اوله ايشان ان دلالت دارد قال العلامة سعد الملة والذات
التفتازاني قدس سره في شرح العقائد الخفية في حق يزيد فانه
كفر حين امر بقتل الحسين وايضا كفته ونحن لا نتوقف في شأنه بل
في ايمانه لعنة الله عليه وعلى ساكنة اعوانه وابن جفركي كذا كاير علكا
حديث ست درين باب ساله تاليف كروه ونام او ردو علي المتعصب العنيد
من منع دم پير پرهاده وملك العلماء شهاب الدين بن عمر دولتا باد وحي
مناعة السادات براي اثبات لعن ان شقي بابي عليه ترتيب اوده واز نام
احمد بن حنبل شهرت است كه ميفرمود قلت لابن ان قوما نسبونا الى قولي
يزيد فقال يا بني هل يتولى يزيد احد يوم من بالله ورسوله لا يلعب
من لعنه الله الى اخوة وجمعين اقول اكثر علماء كرام و عرفا من عالمي مقام
ناطق بكفر ولعن ان بدخت اندكيچون كه اين مقام محل بيان آن نسبت
المنذرين كذا از بسيار و يكی از هزار اکتفا نموده شد و نیز در روضة الراشدین

الذي ذكره الخطاط النزيل من جامع اهل كوفة على مسامحة الخطاط

روایت ابن حجر عسقلانی

و چه چهل و یکم از وجوه اثبات حدیث نور
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن ۲۲۱

و ملک العلماء در رساله مناقب السادات از شرح نقل فرموده اول باغ فی الدنیا
معاویة و هو باغ ماول فلما قتل علی كانت الخلافة للحسن بن
علی و بنی فی عهد الحسین یزید بن معاویة بغیا تغلبیا فقتل
البغاة المتغلبة و فاضل معاصر از الة الغین در ذکر لایعینین یزید گفته
و از آنجمله است ملک العلماء شهاب الدین عمر و ولتا بادی و نیز در الة الغین
گفته و ملک العلماء شهاب الدین عمر در رساله مناقب السادات فرموده که اگر
کسی علوی یا تحقیق علوی یک گوید کافر گردد چنانچه مصنف عزة الراشدین
هم نقل نموده و چه چهل و یکم آنکه این حدیث شریف را احمد بن علی بن محمد
المعروف بابن حجر العسقلانی روایت نموده چنانچه در کتاب تسدید القوس
فی مختصر مسند الفردوس که در کشف الظنون ذکر آن بعد مسند الفردوس بابین
نیج نموده و اختصاره ای مسند الفردوس الشیخ شهاب الدین احمد
بن علی بن حجر العسقلانی و سماه تسدید القوس فی مختصر مسند
الفردوس و شیخ عتیقه آن در کتبخانه بعض فضلای حیدرآباد موجود است
در حرف الخافرموده حدیث خلقت انا و علی من نور واحد الحدیث
سلطان رضی الله عنه و نیز در تسدید القوس در حرف الکاف گفته حدیث
كنت انا و علی نور ابین یدک الله الحدیث سلمان الفارسی رضی الله
عنه فانظر حاکم الله و صانک عن اقتحام الخطیئة هذا العلا
الجلیل الخطیئة و الجهد العظیم القدر المحدث للبصرة المصوب
للنظر امیرهم و قد فهم ابن حجر کیف ألقم الحجر فی فم من جمل انکث

ذکر بودی جمیع علی ملک العلماء در عقاید
علما که لا عن یزید اند و از الة الغین

روایت ابن حجر عسقلانی حدیث
نور و در تسدید القوس

واقفم المتعصب الذي علب بستر في قنات السقر حيث ذكر الحاش الشفيع
من طريقين عن خير البشر صلى الله عليه وآله ما سطح صبح طلوع نور
وجه چهل و دوم آنکه احمد بن محمد الحافی الحسینی الشافعی حدیث نور را روایت
نموده چنانچه در تیر المذاب فی بیان ترتیب اصحاب گفته و مرقی ای احمد
ایضا فی لکتابین المذکورین یعنی المسند المناقب ان النبى صلى الله
عليه وسلم قال كنت انا و على نور ابين يدك الله عز وجل قبل ان
يخلق آدم باربعة عشر لفا عار فلما خلق آدم قسم ذلك فيه و جعل
ذلك جرتين فجاء انا و جزء على و زاد صاحب كتاب الفرد و سر
انتقلنا حقه صرنا في عبد المطلب كان في النبوة و لعل الوصية
فهذا الحافي صاحب التبر المذاب قلا حقه في اثبات الحق و اظهار الحق
واقفم كل جاحد و ثاب و سكت بكت كل محسن خابط لا ينافي و محسن
حيث رأى الحديث الشريف عن احمد ذلك الامام الكبير و اثبت انه
رواه في المناقب المسند الشهيد و قد مر في مجلد حديث الوكاية
من جلائل المناقب و نفائس المحامد لهذا المسند الخطير على لسان
الائمة الفخاريز ما يغني الناقد البصير و لا ينبغي مثل خبير فلا يدفع
الحق الغير الخافي بعد تصحيح الحافي الجافي و لا يكدر هذا المشرق
الصافي الا اللجج العنود المنا في فلينسف اولياء الجاحد ير على و سهم
تراب الممامه و الفيا في فقد مرت تليعاتهم السوا في ضاقت
على سوا الارض عار حبت و اجبتهم مسجحات القواف و وجه چهل و سوم

حدیث احمد بن محمد حافی حسینی
در حدیث نور را در ترتیب اصحاب
با شد ترتیب اصحاب

توضیح

ابراہیم بن عبد الله الوصالی الیہ منی الشافعی این حدیث شریف را روایت نموده
و بابی خاص بر این حدیث الشافعی معقود فرموده چنانچه در کتاب الکتفافی فصل
الاربعة الخلفا گفته الباب الخامس فیما جاء من قول النبی صلی الله
علیه وسلم فی علی الله کف نفسه و الله کراسه من بدانه و انهما
کانا نورین بین یدی الله تعا قبل خلق آدم باربعة عشر الف عام
وقوله کایودی عنی الا انا و علی عن سلمان الفارسی قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا و علی نوراً
بین یدئ الله تعا قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله
آدم قسم ذلك النور جزئین فجاء انا و جزء علی بن ابی طالب خرج
الامام احمد فی المناقب نیز گفته و عنه رضی الله عنه ای عن علی
بن ابی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا
و علی من نور واحد فبیع الله علی متن العرش من قبل ان یخلق ابونا
آدم بالف الف عام فلما خلق آدم علیه السلام صرنا فی صلبه
ثم نقلنا من کرام الاصلاب الی مطهرات الارحام حتی صرنا فی صلب
عبد المطلب ثم انقسمنا نصفین فصیرنی فی صلب عبد الله و صار
علی فی صلب ابی طالب فاختارنی بالنبوة و اختار علیاً بالشیعة و العلم
و القصاحة و اشتق لنا اسم من اسمائه فانه محم و انا محمد و الله
اکمل و هذا علی الخرجه ابن سبوع الا ان لدی فی کتابه الشفاء هذا
الوصف الجلیل الشرف و الحسب قبل ان یمل المنکرین الصادقین عن الحق

روایت خودن ابراهیم بن عبد الله
فی الشافعی حدیث نوراً و در
الکتفافی

بأنكر الوصية واثبت في فضلنا والشجب والعطف وساق اليهم الرهم المنهك النصب
حيث روى الحديث الشريف من طريق عقده ولا مثاله بابا متين
السبب العجب كل العجب من عائد حجة أحل عليه الغضب وركب
للعدوان اخشن قربة **دو چهل و چهارم** جمال الدین عطاء الله بن فضل الله
عبد الرحمن الشيرازي النيسابوري المعروف بجمال الدين محدث که از مشايخ
اجازة محاطب عالی تبار است این حدیث شریف را روایت فرموده چنانچه
در اربعین نجف که در فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام تالیف نموده میگوید
الحديث الأول عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى عليه وسلم
يقول كنت أنا وعلي نوران بين يدي الله عز وجل من قبل أن يخلق آدم
باربعة عشر ألف عام فلما خلق الله نورا آدم سلك ذلك النور في
ولم يزل الله ينقله من صلب إلى صلب حتى قرع في صلب عبد المطلب
فقسمة قسمين قسم في صلب عبد الله وقسم في صلب أبي طالب فعلى من
وأنامنه فمن أحبه فحبي أحبه ومن أبغضه فببغضه أبغضه وهذا
الحديث هو المشار اليه في البيت المتقدم ذكره في ديباجة الكتاب
عنه قوله هاظم اشخصين النور واحد بنص حديث النفس النور فاعلم
وسابق ازين در خطبه اربعين گفته امواحد المختار صفوة هاشم ابوالسائد
الغري الميامين فمن وصي امام المومنين محمد بن عبد الله امير المومنين الحسين
هاظم اشخصين النور واحد بنص حديث النفس النور فاعلم به فهذا
جمال الدين محدث الكبير الذي هو من مشايخ اجازة المحاطب النجف

روایت نمودن جمال الدین
محدث حدیث نور را در اربعین
فضائل جناب امیر المومنین
علیه السلام

وغير قليل وچهارم از وجه اثبات حدیث
وابطال ادعای اجماع بر وضع آن

در روایت جمال الدین محدث
ششم

اعتبار و اعتماد احادیث
الدین جمال الدین محدث

در بیان حدیث علی بن ابی حمزة

قد اهدم دار الکذب والتزوير وخرج اركان التسويل والتغريث حيث
روى هذا الحديث الشريف الشريث واثبت به وامثاله فضل وصي
البشير النذير وعليها والها الاف سلام الملك القدير وخفي غانده ان
خطبة ربعين جمال الدين محدث كمال عظمت وجلالت احاديث ان خطبة
ونيزان بصرى تام وضحت كمدح كواين احاديث ربعين ان كتب معتبر
واسفار معتده جمع نموده چنانچه ميرزا محمد الحسن الله شكر الاشريك
البر بالعباد الباقي بلا امد. نعم على ما اسبغ علينا من نعمته
الباطنة والظاهرة ونشكره على ما اولانا وهدانا الى محبة
محمد المصطفى واله عترته الطيبة الطاهرة ونشهد ان لا اله
الا الله حده لا شريك له شهادة توصلنا الى دار السلام
وجنات التعليم نشهد ان محمدا عبدا ورسوله الذي ارشدنا
الى سواء السبيل والصرط المستقيم صلى الله عليه وآله وعترته
الائمة الهادين المهديين صلوة تامة شاملة وتحية عامة
كاملة دائمة الى يوم الدين بعد فيقول لعبد الفقير الى الله
الغنى عطاء الله بن فضل الله المشتري جمال الدين المحدث الحسين
احسن الله احواله وحقق تجوده لعمير اماله هذا رجوع
حديثا في مناقب امير المؤمنين وامام المتقين يحسبوا المسلمين
وراس الاولياء والصديقين مبين مناهج الحق واليقين كاسر
الانصاب هازم الاحزاب المتصدق في المراسم فارس ميدان

روایت جمال الدین محمد

۲۲۶ و چه چهل چهارم از وجه اثبات حدیثی
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

اعتماد و اعتبار
در معین جمال الدین محمد

الطعان و الضراب المخصوص بکرامۃ الاخوة و الانقیاب المنصوص
عليه بانه للدار الحکمة و مدينة العلم باب بفضل اصطفاء
نزل الوحي و نطق الكتاب المکني باب الریحانتيق باب تراب
هو النبا العظيم و فلک نوح و باب الله و انقطع الخطاب
المشرف بمزية من كنت مولا فعمل مولا المدعو بدعوة
الله و ال من و الة و عاده من عاده فكم كشف عن نبی الله صلی
عليه و سلم من شدّة و بوسی حتى خصه بقوله انت مني بمنزلة
هرون من موسى و کرم و فوج عنة غمة و کرم حتى انزل الله فيه قل
لا اسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى ثم زاده شفا و رفعة
و فرحظة من اقسام العلى توفير و انا انزل الله فيه و في ابنيه
انما يريد الله ليدن هب عنکم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهيرا
منظر حسيات المکارم و منظر عیما المدن الکحبه و حب الة
العظام و احفاده الکرام من و العلى و اوقى الجنة اخوان
الختار صفوة هاشم ابوالسادة الغرامیامین و من و صلی امام
الموسلین محمد علی امیر المومنین ابوالحسن هاشم اشعین و النور
واحد بنص حدیث النفس النور فاعلم ان هو الوزیر المامون في کل خطه
وان لا نتجینا و لایته فمن علیهم صلوة الله ملاح کوب و ما
مراض النسیر علی فنن وان کانت مناقبه کثیرة و فضائله حجة
غزيرة بحیث لا تغل ولا تحصر ولا تغل ولا تستقص كما و

وجه چهل و چهارم از وجود اثبات حدیث نور
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

۲۲۷

شسته
روایت جمال الدین محدث

اعتماد و اعتبار احادیث
اربعین جمال الدین محدث

عن ابن عباس روفو عالوان الریاض قلام والیهم مدادوا الحق حسنا
والاشر کتاب ما احصوا فضائل علی بن ابی طالب و یان جللا
قال ابن عباس سبحان الله ما اکثر مناقب علی بن ابی طالب ان
لا تحسبها ثلثة الاف قال ولا تقول انما الی ثلثین الف اقرب لکن
اقتصرت منها علی اربعین حدیثا و ما للاختصار و مراعاة
لما اشتهر من سئل الا برار و سند الاخیار محمد المصطفی الرسول
المختار صلی الله علیه و آله وسلم ما تواف اللیل والنهار و فیما
العشر والاکبار انه قال من حفظ علی امتی اربعین حدیثا من
دینی باعته الله تعالی فقیها عالما و فی رواية بعته الله تعالی
یوم القيمة و فی مرة الفقهاء والعلماء و فی رواية کتب فی زمرة
العلماء و حشر فی زمرة الشهداء و فی رواية و کنت لیوم القیمة
شافعا و شهیدا و فی رواية قیل له ادخل من ای ابواب الجنة
شدت جمعتهم من الکتاب المعتمدة علی طريقة اهل البیت علیهم السلام
بالاشارة العالیة الصادرة من مصدک المکارم والمعالی و مرج
الافاضل و الاعالی و موئل السادات و الموالی جمعت لمن فی العلم
والفضل قد نشأ به و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء اعنی حضرة
من خصه الله تعالی بالتالیفات القدسیة و الکلمات الانسیة
وهو السید سید السادات والنقباء فی زمانه بین اهل الهمم
ملی الفضلاء والعلماء فی عصره و اوانه فی العرب والعجم کفیل مصاح

فی جمال الدین محدث و خطبه الیهم
بأنکم انما انکم بقره
جمع نواده

روایت جمال الدین محمد

۴۲۸

و چه چهل و چهارم از وجوه اثبات حدیث نور
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

الامر منبج الجود والسفاوة والكرم معدن الحكم والعلم والحكم
ومنبج مكارم الاخلاق ومحاسن الشيم رضة مالك الاسلام
ومقتد طوائف الامم خلاصة نتائج الليالي والايام سلافة اظم
السادات والنبلاء الكرام نقاوة اما جلال عرفاء الاتقياء والاوقام
العظام مستند الامراء والحكام مستتب الفضلاء والعلماء
الاعلام مقرب الحضرة السلطانية الشاهية همبط الاطاف
ومورح الاعطاف والعنايات الالهية له في الاقاليم المناقب
طوة وحضرة انوار الذكاء سوا السها وحسن فعال من كمال سيا
ورهان هذا واضح لا ولي الفقه الكون وجوده الشريف نعمة عظيمة
من الله علينا وجوده المنيف نور مبين فينا وارشاد اجلاده
الكرام عن سائر ارباب الارشاد يكفيننا الخصوص بالاطاف مال والملوك
يوم التلاقى لامير الكبير ظهير الملة والدولة والدنيا عضد الدين شاه
عبدالباقى حجة لاهل الفضل عقد موصع ولكننا المخدم واسطة
العقد ابقاه الله تعالى المسلمين هرا طويلا واسبح عليه نعمة
ظاهرة وباطنة دقيقا وجليلا وروح ارواح اسلافه الماضين
وادام بالشرف والاقبال اعمار الباقيين خلد ظلالة على مفارقت
للمسلمين ابد كماله الى يوم الدين وهذا دعاء لا بد منه بمصالح
لا حسنا البرية شامل مع ورحم الله عبدا قال امينا و چه چهل
و چه چهل و چه چهل بن محمد الجفري بخديت شريف راحتمو جزا ثابت كروه

اعتبار اعتبار امامت
اربعين جمال الدين محمد
الحق نعم انك حضرتنا كما بعدي احدا
وصدقنا عظماء محمد بن فضل السجدي
ذو طائفة لا شرف في اعيان القرن الحاد
عظم كفته شيخ بن علي بن محمد بن جلي
بن علي بن بكربن جعفر بن محمد بن
بن علي بن احمد الشاذلي اعظم الفقهاء
ويعرف كلفنا بجفري بن محمد بن سكون
الفاروق بعدنا رار الفضل الحاصل
الماجد ارقا اجل الختم من
العلم جليل المقدر ذائع الذكر بنو
السمعة وادارته ولد بقرية تريب
ابن جعفر بن محمد بن علي بن احمد
واضعن جليل تصحيح العلم
وضابطه وطل الى حسن فان
استقامة العقيدة ثم شرفنا
وعلا حسنة و قبل عاليها و غلها
واجلوه و دلى بها شجرة التدرج
يا اسطفاة شيخ

وجه چهل و پنجم از وجوه اثبات حدیث نور
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

۲۲۹

روایت حضرت
سید محمد باقر

و بالقطع والیقین انرا بجناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم نسبت داده
چنانچه در کفر البراهین الکسیبیه و الاسرار الیهیه الغیبیه لسانه مشایخ
الطریقه العلویه الحسینیة الشعیبیه گفته و قال صلی الله علیه و سلم
كنت انا و علي نور ابين ربي الله تعالى قبل ان يخلق آدم باريته
عشر ايام فلما خلق الله تعالى آدم و قسم خلائق النور جزئين فجاء
انا و جزء علي انتم نقلا عن نسخة مطبوعة رأيتها في مكة العظيمة
فهذا الجفر لحي من جفيرة التحقيق و التفتيش سما صائبا يصح كل
جاء عنده حيث اثبت الحديث الشريف المفيد اسمع المنكر
قوله تعالى وجاءت سكرة الموت بالحق ذلك ما كنت منه تحية
الحمد لله الموفق المسدد الحميد لفعال ما يريد حيث وضع الحق
السديد بافادة هذا العلامة المجيد و النور المجيد و بهر حال
و ششم آنکه شیخ محمد الواعظ الهروی ابن خدیث شریف بطریق متعدده
روایت نموده و جرد و جهد و کد و کد تمام در اثبات آن فرموده چنانچه
ریاض الفضائل فی صله خاص برای ابن خدیث شریف معقود ساخته گفته
الفصل الحادی عشر فی کونه صلی الله علیه و سلم و کونه کرم الله
وجهه من نور واحد کونه خلیفه عن النبی صلی الله علیه و سلم
قال ان الله عز وجل انزل قطعة من نور فاسكنها في صلب آدم
فما تها حتى قسمها جزئين فجعل جزء في صلب عبد الله و جزء
في صلب علي طابا فخرجني نبيا و اخبر عليا و صيا و اراه ابو الحسن

روایت از ابن خدیث شریف
در کفر البراهین الکسیبیه
و الاسرار الیهیه الغیبیه
و الطریقه العلویه الحسینیة
الشعیبیه گفته و قال
صلی الله علیه و سلم
كنت انا و علي نور ابين
ربي الله تعالى قبل ان
يخلق آدم باريته عشر
ايام فلما خلق الله تعالى
آدم و قسم خلائق النور
جزئين فجاء انا و جزء
علي انتم نقلا عن نسخة
مطبوعة رأيتها في مكة
العظيمة فهذا الجفر لحي
من جفيرة التحقيق و
التفتيش سما صائبا
يصح كل جاء عنده
حيث اثبت الحديث
الشريف المفيد اسمع
المنكر قوله تعالى
وجاءت سكرة الموت
بالحق ذلك ما كنت
منه تحية الحمد لله
الموفق المسدد الحميد
لفعال ما يريد حيث
وضع الحق السديد
بافادة هذا العلامة
المجيد و النور المجيد
و بهر حال و ششم
آنکه شیخ محمد الواعظ
الهروی ابن خدیث
شریف بطریق متعدده
روایت نموده و جرد
و جهد و کد و کد تمام
در اثبات آن فرموده
چنانچه ریاض الفضائل
فی صله خاص برای
ابن خدیث شریف
معقود ساخته گفته
الفصل الحادی عشر
فی کونه صلی الله
علیه و سلم و کونه
کرم الله وجهه من
نور واحد کونه
خلیفه عن النبی
صلی الله علیه و سلم
قال ان الله عز وجل
انزل قطعة من نور
فاسكنها في صلب آدم
فما تها حتى قسمها
جزئين فجعل جزء في
صلب عبد الله و جزء
في صلب علي طابا
فخرجني نبيا و اخبر
عليا و صيا و اراه ابو
الحسن

روایت از ابن خدیث شریف
در کفر البراهین الکسیبیه
و الاسرار الیهیه الغیبیه
و الطریقه العلویه الحسینیة
الشعیبیه گفته و قال
صلی الله علیه و سلم
كنت انا و علي نور ابين
ربي الله تعالى قبل ان
يخلق آدم باريته عشر
ايام فلما خلق الله تعالى
آدم و قسم خلائق النور
جزئين فجاء انا و جزء
علي انتم نقلا عن نسخة
مطبوعة رأيتها في مكة
العظيمة فهذا الجفر لحي
من جفيرة التحقيق و
التفتيش سما صائبا
يصح كل جاء عنده
حيث اثبت الحديث
الشريف المفيد اسمع
المنكر قوله تعالى
وجاءت سكرة الموت
بالحق ذلك ما كنت
منه تحية الحمد لله
الموفق المسدد الحميد
لفعال ما يريد حيث
وضع الحق السديد
بافادة هذا العلامة
المجيد و النور المجيد
و بهر حال و ششم
آنکه شیخ محمد الواعظ
الهروی ابن خدیث
شریف بطریق متعدده
روایت نموده و جرد
و جهد و کد و کد تمام
در اثبات آن فرموده
چنانچه ریاض الفضائل
فی صله خاص برای
ابن خدیث شریف
معقود ساخته گفته
الفصل الحادی عشر
فی کونه صلی الله
علیه و سلم و کونه
کرم الله وجهه من
نور واحد کونه
خلیفه عن النبی
صلی الله علیه و سلم
قال ان الله عز وجل
انزل قطعة من نور
فاسكنها في صلب آدم
فما تها حتى قسمها
جزئين فجعل جزء في
صلب عبد الله و جزء
في صلب علي طابا
فخرجني نبيا و اخبر
عليا و صيا و اراه ابو
الحسن

روایت نمودن محمد و ائمه هدی
حدیث نور را بطریق متعدده

۲۲۰ وجه چهل و ششم از وجوه اثبات حدیث نور
و اینها را ادعای اجماع بر وضع آن

المغازی الشافعی فی المناقب عن سلمان قال سمعت جید بن محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا و علی نورابین یدک الله عزوجل
یسبح الله ذلک النور و یقلد سه قبل ان یخلق الله آدم بالف عام فلما
خلق الله آدم کب ذلک النور فی صلبه فزل فی شیء واحد حتی افتقنا
فی صلب عبد المطلب فی النبوة و فی علی الخلافة قد رآه ابو الحسن
المغازی من جهاح الاخبار اقول ففی النبوة ای ختم النبوة قوله و فی
علی الخلافة ای ختم الخلافة کما کان صلی الله علیه وسلم خاتم النبوة
کذلک کرم الله وجهه خاتم الخلافة و عنه قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا و علی نورابین یدک الله عزوجل
قبل ان یخلق الله آدم باربعة عشر الف عام فاما خلق الله آدم قسم
ذلک النور جزئین جزء انا و جزء علی بن ابی طالب اخرجہ الامام
احمد فی المناقب الی اکتفاء و منهم ما قال ان بدایة العرفاء الابرار الشیخ
فویله الذین اعطوا فی کتابه طینا من یمیز کفته است ای فریده یزید
نوریم هر دو آفریده علی چون یابنی آند زیک فریده یکی باشند هر دو فی دوش
و عن المرتضی کرم الله وجهه قال صلی الله علیه وسلم خلقت انا و علی
من نور واحد فسیح الله تعا علی متن العرش قبل ان یخلق الله ابونا
آدم بالف عام فلما خلق آدم صرنا فی صلبه ثم نقلنا من کرام الاصل
الی مطرات الارحام حتی صرنا فی صلب عبد المطلب ثم انقسمنا
فصیرنی فی صلب عبد الله و صار علی فی صلب ابی طالب اختار فی

ووجه جعل ششم از وجود اثبات حدیث نور
وإبطال ادعاء الجاهل بمرور مضع أن
سروایت محمد و اعظم هر وی حدیث
نور را بطرق متعدده

۲۳۱

بالنبوة واختار علياً بالشجاعة والعلم والفصاحة واشتق له
اسما من اسمائه فأن الله محمّد وأنا محمّد والله الاعلى وهذا على
اخرجه ابن سبع الا نذكر في كتابه الشفاء من الاكتفاء قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي خلق الله نوراً في اذنك
العرش من جزء والكواكب من جزء وسدة الملقى من جزء وامساك
جزء من تحت بطنان العرش حتى خلق آدم عليه السلام فاودعه الله
جنته وكان ينقل ذلك من ابي الى ابي عبدالمطلب ثم صار
نصفين فنقل جزء الى عبد الله ونصفه الى ابي طالب فخلق من جزء
وانت من جزء فلا نور كما هو من نور في نورك من الفؤاد كما
للسيد جلال الدين فهذا الهمز في الواعظ الصالح ابطال هر يك من
واظهر شناعة هراء كل متعصب ادّعى فت في عضد كل غموج
حيث ثبت هذا الحديث الشريف من طرق متعددة واضحة
المناز ونص على ان المغازل واه من صحاح الاخبار و استحسن
غاية الاستحسان اشعار العطار المثبت حتى هذا الحديث
الشريف عن النبي المصطفى المختار صلى الله عليه وآله الاطهار
فليريق بعد ذلك مجال ومساغ لا تنكار اهل القرية والخسار
فاعتبروا يا اولي الابصار واقضوا العجب من الخطاب الجليل
الفخار المستحق غاية الاستحقاق لا لطايط والاطفاء ولا نوار الاطيار
الاخيار صلوا الله وسلامه على مرصعات الليل والنهار

وكانت
منه

روایت نمودن احمد بن ابراهیم علیه السلام
درین ماه عالم حدیث نور را

۲۳۲ وجه چهل و هفتم و چهل و هشتم و چهل و نهم حدیث نور
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

۱۱۳۹
۴۴۴۵

روایت نمودن احمد بن ابراهیم علیه السلام
حدیث نور را در ماه عالم حدیث نور را

وجه چهل و هفتم آنکه احمد بن ابراهیم علیه السلام حدیث شریف را وایت نموده چنانچه
در کتاب جواهر النفاثین علی ما نقل عنه گفته و می سلمان قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق آدم
باربعة الاف عام فلما خلق الله آدم رکب خلائک النور فی صلبه
ولم یزل فی شئ واحد حتی افترقنا فی صلب عبد الله ففی عادت
النبوۃ و فی علی الخلافة فهذا احمد بن ابراهیم علیه السلام السائس
قد روی هذا الحدیث الشریف عدّه من جواهر النفاثین
فاظهر قوفه کل عاقل محافل خائس و خرم اسف فظائع الهواجس
و رجع شنائع الوساوس **وجه چهل و هشتم** آنکه سید محمد بن سید علی
ماه عالم این حدیث شریف را در تذکرة الابرار حقا و جزئاً ثابت نموده
و تصریح صریح بودن این حدیث از اخبار معتبره معتدّه و آثار شریف مستند
فرموده چنانچه در حال جناب امیر المومنین علیه السلام گفته ظاهر فرخنده
ماثرش منظر اسرار سبحانی و باطن نجسته میامنش مبط انوار ربانی بود
و علوم مرتب سمو مناقبش در صحائف لیل و نهار گنجایش پذیر نیست
و شرفیات محامد صفاتش در دفاتر آسمان و زمین تمام ندارد و فضائل و
از انحصار افرون و قهت بیان کمالات و می از احاطه امکان بیرونست و نیست
نسب مبارکش از خبر متبرخیر الانام صلعم انا و علی من نور واحد معلومست
و عظمت جیش از کلمه شریفه انت اخي فی الدنیا و الاخرة مفهوم و وفور
دانش او از حدیث صحیح انا صلیت علی العالم و علی باطنها ظاهر مشمول وجود و

در روایت نمودن سید محمد بن سید علی علیه السلام
حدیث نور را در تذکرة الابرار و تصریح
بودن آن خبر معتبر

درجه چهل و هشتم از وجوه اثبات نور

فکر نمودن سید محمد بن باه عالم حقیقی
نور را و تصریح به بودن آن خبر معتبر

از کلام معجز نظام الدین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سراً و علانیة
باهر آثار شجاعت و از فحوائی کافیه الا علی کافیه لا سیف الا ذوالفقار معین
و اخبار فضیلتش برضمون مبارکه علی بن ابی طالب و اخوندی
افضل من اعمال امتی روشن فهذا ابن قمر العالم قد ثبت حقا و جز
هذا الحديث الصحيح و جعل تلمیذا المسؤلین المنکرین جالبا للتعبیر
والذانیب التبیح فصیر کل جاحد مبغی و امموی تاوتری کمال متعصب
مدحور امهورا و اضاف بذکر هذا الحديث من انفضائل المشقة
المنار الی النور نوراً و افاد قلوب المومنین الموقنین فرحاً و سروراً
و وجداً و حبوا و قسم هؤلاء الذین كانوا قوماً بوراً و جهل و منهم
انکه محمد صدر عالم ابن حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در معارج العلی
فی مناقب المرتضی گفته اخراج ابن اسدی و ع الا ندلسی فی کتاب
الشفاء عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خلقت
انا و علی من نور واحد فسیخ الله علی من العرش من قبل الخلق
ابونا آدم بالف الف عام فلما خلق آدم صرنا فی صلبه ثم نقلنا
من کرام الاصل الی المظهرات الارحام حتی صرنا فی صلب عبد
المطلب ثم انقمنا انصغین فصیرنی فی صلب عبد الله و صار علی فی
صلب طال و اختارنی بالنبوة و اختار علیاً بالشجاعة و العلم
و الفصاحة و اشتق لنا اسماء من اسمائه فانه محم و انا محمد
و الله الا علی و هذا علی و نیز محمد صدر عالم در معارج العلی

روایت نمودن محمد صدر عالم
حدیث نور را در معارج العلی

روایت صدر عالم حدیث
نور را و احتیاج بآن

و چه چهل و نهم از وجوه اثبات حدیث نور
۴۴۷ و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

بعد تحقیق این حدیث و صایحه غوث و دیگر فضائل جناب میلوسین
علیه السلام و نقل کلام ابن العربی که در ما بعد انشاء الله مذکور می شود
و یونید ما قلنا اخرجہ الا امام احمد فی المناقب عن سلطان القادر
قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كنت انا
وعلى نور ابين يدك الله تعا قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف
عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئين فجاء انا و جبرئيل
عليه السلام ابى طالب يوتيان ايضا قوله صلى الله عليه وسلم يا عبد
كنت مع الانبياء سرا و معي نور هذا صدك العالم الحاضر
والقمر التنوير الحاضر الحاسن المكارم لم ياخذ في الصدع بالحق
لوصة عاذل كه ثمر و لم يكثرت و لم يحفل باحد في توهين
كل متعنت عارضا ثبت حديث النور بابلغ الوضوح الظهور
و كسر ظلم و ارباب البهت و الزور طمخى كل متعصب غرور و جبل
تزيقات التهورين باسهم كعبا منتور و چه چنانچه هم آنکه غلام علی
بنگرمی حدیث نور را در مقام احتیاج و استدلال وارد کرده چنانچه در شیخیه
که اول آن اینست الحمد لله الذی خلق الانسان فی حسن تویر و رفع
شانه بالاصطفاء و التکریر و اوجع فیہ لفتا و فضائل و جماله
شعربا و قبائل و الصلوة و السلام علی حبیبہ الذی فضله
علی الانبیاء و المرسلین فضل و سببه و نسبہ فی الدنیا و الآخرة
المریة و الذین علیہ الذین هم فائزین الراجحة و مساوین الحکمة

اما بعد معروض ای خورشید ضیای مایه این نسب اہلبیت رسالت قدس
جوابی و اہل معدن جلاست نموده می آید کہ نسل آدم علیہ السلام در تبت
اشرف الانام شجرہ نسبت از تخم لقا خلقنا الانسان من سلالۃ
من طین میدہ در نباتین جلنا کمر شعوبا و قبائل بالیہ منطق
لازم التوق تعلموا النساب کہ متصلو الارحام کہ برہانیت جلی و محبتی
قوی بر محافظت این شجرہ بلند مراقبت این دو حد برومند علی الخصوص
شجرہ مبارکہ ریاض نبوی می فروغ مترکہ حدائق مرقضوی کہ اگر تخم این
شجرہ بدست برد حوادث اوارہ وادی غربت شود و دران سر زمین
نشوونما بہرساند از دیدہ ناظر مستور نماند و اگر شاخی بیگانه ببیند
آن شجرہ خود را و انماید دست باغبان بصیر نشان بہ نیروی تیشہ

تیسیر از ہم جدا کردند بناؤ علی ہذا محرر این نامہ نامی سید غلام علی بن
سید محمد فوج حسینی وسطی بلگرامی خواست کہ نسب اہل بیت کہ از تخم بلگرام
صافہا اللہ عن طوارق الايام بر صفحہ بیان جلوہ گر سازد و معلوم
کہ از کتب معتبرہ انساب حاصل گشتہ بتحریران پردازد مخفی نماند کہ در این
ماضیہ فیاض ارجمن سید حسن دانشمند خلف الصدق سید عبد القادر
و برادر زادہ حقیقی سید عبد الباقی انساب اہل بیت و وسطی بلگرامی با قلم آورده
و ایضا علامہ خیر فیہا ما خیر جیدی و استادی میر عبد الجلیل بن سید
بندی درین باب نگارش نموده و این حقیر احوال اسلا را از آنہا ذکر
و احوال خلاف را کہ قریب الہمد ما بودند خود بہ تنقیح رسانیدہ رسالہ

اثبات غلام علی ازاد بلکرای
حدیث نور را و احتیاج بآن

وجه پنجاهم از وجوه اثبات حدیث
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

۲۳۶

موجبی مفید بر سر کار آورده شجره طیبه نام نهاد و الله ولی التوفیق
و بیده از ممة التحقيق میفرماید قال رسول الله ^{صلی الله علیه و سلم}
ان الله اصطفی من ولد ابراهیم اسمعیل و اصطفی من اسمعیل بنی کنان
و اصطفی من بنی کنان قریشا و اصطفی من قریش بنی هاشم
و اصطفانی من بنی هاشم صحیح الترمذی ترجمه گفت رسول
علیه السلام تحقیق که حق سبحانه برگزیده است از فرزندان ابراهیم ^{خلیل}
اسماعیل را و برگزیده از فرزندان اسماعیل فریج بنی کنان را و برگزیده
از بنی کنان قریش را و برگزیده از قریش بنی هاشم را و برگزیده مرا از بنی هاشم
صحیح گفته است این حدیث را ترمذی و عن علی رضی الله عنه
قال قال رسول الله ^{صلی الله علیه و سلم} خلقت انا و علی من نور
واحد فبیع الله علی من العرش من قبل ان یخلق ابونا آدم بالف
الف عام فاما خلق آدم صرنا فی صلبه ثم نقلنا من کرام الاصل
الی مطهرات الارحام حتی صرنا فی صلب عبدالمطلب ثم انفسنا
نصفین فصیرنی فی صلب عبدالله و صار علی فی صلب ابی طالب
واختارنی بالنبوۃ و اختار علیا بالشجاعة و العلم و الفصاحة و ^{شتی}
لنا اسماء من اسمائه فادله محمّد و انا محمد الله الاعلی و هذا علی الخیر
ابن اسبوع الا ندلسی فی کتاب الشفاعة ترجمه روایت از امیرالمؤمنین علی
رضی الله عنه گفت پیغمبر خدا ^{صلی الله علیه و سلم} که پیدا شدم من نور علی
از یک نور پس تسبیح گفت آن نور خدا را بزرگترش پیش از آنکه پیدا شود

اثبات غلام علی ازاد بلکرای
حدیث نور را و احتیاج بآن

ووجه پنجاهم از وجوه اثبات حدیث نور
والبطلان ادعای اجماع بر وضع آن

۲۳۷

اثبات غلام علی آزاد بلگرامی
حدیث نور را و احتیاج بیان

پدر ما آدم بدو نیز از سال پس هرگاه پیدا شد آدم شد من در پشت او پس
انتقال کرده میشدم از پشت بزرگان بسوی پاک رحمات تا آنکه شد من در صلب
عبدالمطلب پس قسمت شدیم دو پاره پس گردانید حق تعالی مرا در پشت
عبدالمستور گردانید علی را در پشت ابی طالب برگزید مرا به نبوت و برگزید
علی را بشجاعت و علم و فصاحت و بر آوردن برای ما نامی از نامهای خود
پس خدا محمود است و من محمد و خدا اعلی است و این علی است انجیر کرد
این حدیث را ابن سبوع اندلسی در کتاب خود که شفا نام دارد و هذ استیجاب
الهند المتخلص بأزاد الحائز من الشرف للطارف والتلاذ و لمود
من الفضل والعلم کل نادیه والسائر جلالة خطره وبنالة قدیه
فی شاسعة البلاد و البائع اقصر المراتب من الاعتياد والاعتقاد
قد یائع فی التحقيق والانتقاد حیث روی الحدیث الشریف و ذکره
فی مقام الاحتیاج والاستناد و اوردیه فی معرض الاستدلال
والاستشهاد فطل محمد الله ساطع المهاد و صلی العباد هو حبیب
المبطلین الانکاس الاوغاد و ظهراهم ذهبوا عریضا فی التخالل
والتعصب والعناد وارتبکوا فی السج البهت و افطع اللداذ و فارقوا
السداد و رفصوا حجج الرشاد و من یخطل الله فماله من جاذ
و فضائل نایره و مناقب بایره غلام علی آزاد مستغنی عن اظهار و بیان
مولوی صدیق حسن خان معاصر و راجع العلوم گفته السید غلام علی
ازاد بن السید نوح الحسینی نسباً الواسطه حسبا البکر اعجمی لاد

فضائل و مناقب غلام علی بلگرامی
از راجع العلوم مولوی صدیق حسن خان
معاصر

اثبات غلام آزاد بلگرامی
حدیث نور را و احتجاج بان

و چه پنجاهم از وجوه اثبات حدیث
و ابطال را و حای اجماع بر وضع آن

۲۳۸

مناخ غلام آزاد بلگرامی

منشأً و الحنفی من هب الجشتی طريقة الملقب بحسان الهندی
لنفسه الشریفة ترجمة خافلة بالعربية و الفارسیة فی غالب
کتبه و هذا خلاصتها و ولد فی الخامس و العشرين من صفر و اول
سنة ۱۱۱۶ هـ بکرام و اتم تحصیل لکتاب اللدنیة من البداية
الی النهایة علی السید طفیل محمد و اخذ اللغة و السیر سند الحدیث
المسلسل بالاولیة و حدیث الاسودین و اجازة اکثر کتبات الحدیث
و الشعر العربی و الفارسی عن جده القریب من جهة الامام السید عبد
البکر امی العرض و القوافی عن خاله السید محمد باج السید رطف
البکر امی المتوفی سنه و رحل الی البیت العتیق لذلک قصة
عریضة طويلة ذکرها فی سبحة المرجان تسلیة الفواد و غیرها
بعبارة احلی من العسل المصفی و مر فی هذه الرحلة علی بلدة بجمیلا
المحمیة و قرأ بالمدينة المنورة صحیح البخاری علی الشیخ محمد جیة السنه
واخذ عنه اجازة الصحاح السنه و سائر مقروآتة صاحب الشیخ
عبد الوهاب الطنطاوی المصری المتوفی سنه و اخذ عنه
فوائد حجة و عرض علیه فخلصه اناد فقال انت من عتقاء الله
تعالی فاستبشر بهذه الكلمة و انخ کجه بلفظ عمل اعظم و رحل الی
الطائف و زار هناك قبر سیدنا عبد الله بن عباس رضی الله عنه
ثم رجع الی الهند و انخ له لفظ سفر بخیر و الق عصا التسیار باورد
اباد و اقام فی تکیة الشاه مسافر الفجاء فی المتوفی سنه عند

شاه پور

ووجه بنها هم از وجه اثبات حدیث فوراً
وابطال او عامی جامع بر وضع آن

۲۳۹

اثبات غلام علی آزاد بکر امی
حدیث فوراً واحتجاج بآن

اثبات غلام علی آزاد بکر امی

شاه محمود المتوفی سنه سبعة اعوام وحصل بينه وبين نواب
نظام الدولة ناصر جنك خلف نواب نظام الملك اصف حاه
الموافقة فاحبه حباً شديداً ورضعه مكاناً علياً وكان
لا يذعه في الطعن الاقامة حتى فاز برتبة الشهادة في سنه
وكان يوماً راكباً على الفيل وأراد أيضاً على فيل آخر فانشده
هو ناصراً له سلام سلطان تور. ابقاه في العيش لخلد ربه
حازلاً ناقباً لما اثر كل ما به جبل الوقار يحبنا ونحبه ولم ينظم
قط في مدح غنى بيتنا الا هذين كان زليلاً يا ورنك اباد ثابتاً
في مقام الفقر والفناء مجتمعا كالمركز في دائرة الاتزواء ولما توفى
نظام الملك في سنه وتولى نظام الدولة رياسته الدكن بالغ
في اختياره لمنصب من مناصبك مادة نابي ونفض الديل عن
الطبا وقال هذا الدنيا مثل فخر طالوت غرقة منه حلال والزينة
عليها احرام وانشك عصاية اعطوا العافين سلطنة ان سلوة
لنفسى فهو مستقر وله مصنفات جليلة متممة مقبولة منياضو
الديار في شرح صحيح البخاري في آخر كتاب الزكاة وقفت عليه ذكرت
اوله في كتاب الحجة يذكر الصحاح الستة وتسليمة الفوائد وسحة
المرجان في شفاء العليل في الموأخذات على المتنبي في جوفه وغرارة
الهند وسلا السعادة وسر آزاد وحنانه عامر ويدر بيضا
وروضة الاولياء ومانع الكرام تاريخ بكاره ورسائل آخر

وديوانان ما ظهر في الهند قبله من يكون له ديوان عربي ومن
 يكون له شعر عربي على هذه الحالة وقد نصاب القصيدة
 احد وعشرين بيتا الى احد وثلاثين هي الدرجة الوسطى التي
 ترجع الاسماع ولا تمل الطباع وجملة اشعاره في الدواوين ثلثة
 الاف وارسلها الى بعض الفضلاء بالمدينة المنورة فعرضها
 على الروضة الخضراء وواصلها الى داخل شباه القبة الغراء
 والامثلة المترشحة من قلمه في كتاب سبعة المرجان زائدة
 على ثلثين ألف هذا آخر ما خصته من كتابه المذكور في الدواوين
 السبعة بالعربية تغزل فيها واكثر من مدحه صلى الله عليه
 وسلم وهي موجودة عندك وله مظم البركات في البحر الفارسي
 واللسان العربي على وزن المثنوى جاد فيه كل الاجادة وقد
 ذكرت ترجمته ايضا في كتابي تخاف النبلاء واوردت طرفا
 صالحا من اشعار الغراء وله ثلثة ديوان اخر غالبيها مدح النبي
 صلى الله عليه وسلم ولا يعرف احد من علماء الهند من يكون له
 الشعر العربي بهذه الكثرة والمثابة واعطى لقب حسان الهند من
 جهة الاستاذ وتوفي في سنة ١١٩٢ في بلدة اوردنك اباد ودفن بالموضع
 الذي يعرف بالروضة احل الله تعالى روضة الجنان وخصه
 بنعيم الروح والريحان نيز مولوي صديق حسن خان در تخاف النبلاء كفته
 حسان الهند غلام علي بن السيد فوج الحسيني نسيان والواطي صيدا البكرامى مولد

وجه پنجاهم از وجوه اثبات حدیث نور
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

اثبات غلام علی آزاد بلگرامی
حدیث نور را در احتجاج بیان

مدح غلام علی آزاد بلگرامی

و منشأ الحنفی بهیما اچشتی طریقه المتخاص فی الفارسیه با زاد و ولد نشین
صفره و یکشنبه سنه ست عشره و مائه و الف بوده منشأ ایشان قصبه بلگرام
تابع صوبه اوده از سرزمین پور بست نسب ایشان بزرید شهید بن امام
زین العابدین میرسد در ربیعان اگاهی سر رشته تحصیل علم بدست آورد
و کتب بسیاری از هدایت تا نهایت در حلقه درس استاد المحققین میر محمد
بلگرامی مرتب گذرانید و لغت حدیث و سیر نبوی و فنون ادب را میر عبد الجلیل
بلگرامی جفا سدر خود اخذ نمود و عوض قوافی و خیره از خال خود سیرید
محمد حاصل کرد و سنه صحیح بخاری را اجازت صحاح سته و سایر مقروءات از
شیخ محمد حیات مدنی و سماعت بعض فواید علم حدیث از زبان شیخ عبد الوهاب
طنطاوی در مکه کرد طنطاوی اشعار عربی ایشان را بسیار تحسین فرمود
و هرگاه آزاد تخلص شنید و معنی آن فهمید فرمود سیدی اینست اعتقاد الله
آزاد گفته از این نفس مبارک حضرت شیخ که در حق این سراپا گرفتار زده
امید واریا دارم انتقال طنطاوی در سنه سبع و خمسين مائه و الف ایشان
از علمای مصر بودند و در مکه نزیل انتی و رسم بیت بسید لطف الله بلگرامی
بمعامل آوردند و مدت العمر سه سفر کردند یکی بسوی شاهجهان آباد دہلی بار اوہ
ملازمت میر عبد الجلیل و دو سال از ایشان تربیت یافته دوم بسوی سیستان
بلدہ از بلاد سند و در ذیل آن لاهور و ملتان آج و یکسر دیده و چار سال
از انجانیست خال خود سید محمد مذکور بر خدمت میر بخشی و قانع نگاری
کرده سوم سفر حسین شریفین و تاریخ روانگی آن سفر خیرست تاریخ معاوضه

نقد و تحسین
در طبع

بخیر و از آنجا برگشته بدیاد کن رسیده رنگ قامت در او رنگ اباد در نختند نظم
 رئیس حیدر آباد شاگرد ایشان بود چون وی بعد رحلت پدر بر سرند ایالت
 نشست بعضی یاران دلالت کردند که حالا هر رتبه که خواهی میسرست اختیار باید
 و وقت را غنیمت باید شمرد ایشان گفتند آزاد شده ام بنده مخلوقی نمیتوانم
 دنیا بنده طاعت مینماید غرض از آن خلاست زیاده حرام و این شعر خواندند
 درین دیار که شاهی هرگز بخشید غنیمتست که بار ایمن بابخشد و در خزانه
 عامه نوشته اند که خواجه حافظ شیرازی سیمصد و پنجاه سال پیش نام و تخلص
 ایما فرموده اند فاش میگویی و از گفته خود شادم بنده عشقم و از هر دو جهان
 آزادم بنده عشق ترجمه غلام علی است چه عشق عبارت از علی مرتضی است
 چنانکه شعر او در نظم هسته اند تصانیف ایشان بسیار است از آنجمله شرح صحیح
 بخاری کتاب الزکوة عبارت عربی ده هزار بیت و شنامه العنبر فیما ورد
 فی المند من سید البشر و تسلية الفؤاد فی قصائد آزاد سته هزار بیت و السعد
 فی حسن خاتمة السادات چهار هزار بیت و روضة الما و لیا در احوال مشایخ روضه
 که کافی است قریب قلعه دولت آباد و کن بد بیضا تذکره شعراست هزار بیت
 ماثرا الکرام تاریخ بلگرام نه هزار بیت خزانه عامه تذکره شعرا و از ده هزار
 سبعة المرجان آثار هندوستان ده هزار بیت غزلان المند دو هزار بیت
 دیوان چهار سنی هزار بیت مثنوی منظر البرکات هفت دفتر در عربی مرآة الجمال
 قصیده هشت در مدح سرای پای محبوب یکصد و پنجاه بیت دیوان عربی سته
 و شفاء العلیل فی اصطلاحات کلام ابو الطیب المتنبی و هفت دیوان عربی

سبعه سیاره و در وی قصائد مستزاد و مرثی و مرثی و ترجیع است
که بیج شاعری قبل ایشان این چنین نظم نکرده و هرگز از اهل هند بهما نخت
که او را یک دیوان عربی باشد تا بهفت دیوان چه سدرین و اوین و مدح
آنحضرت صلی الله علیه و سلم معانی کثیره نادره ایجاد فرموده که مثل آن هیچکس را
از شعرا و فلقین و فصاحتی تشدقین بدست نرفته و ی حسن هند است نقل
طوری خاص دارد که اصحاب فن آنرا می شناسند و هر سطور قصائد و مدح
ازین و اوین سبعة چیده یکجا در دیوانی لطیف فراهم نموده است چون شاعری
بر مزاج ایشان غالب افتاده بود از فارسی عربی ابیاتی چند متفرق
بلا ترتیب انتخاب نموده در اینجا نوشته می آید **و هرگاه** بتوفیقات بنام
و قدیدات فوقانی و روایت این حدیث شریف از اکابر بخاری و حذاق و اجله
مشاهیر آفاق و اثبات محققین جلیل الفخار و وثقات محدثین عالی بخار و اعظم
حفاظ کبیر ایشان و افاخم ایقاظ رفیع المکان ارکان ناقدین و الامرتبت و
اساطین ممیزین راسخ المنزله بهرید و آشکار گردید حال بگوشت حق نبوتش
عده که موید و مؤید و مصدق و مستد و مست باید شنید و ضوح حق الیقین
الادبیزان اعتبار و تبصرا باید سنجید پس **از آنجمله است** حدیثی که دولت
دارد بر آنکه جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم و جناب امیر المؤمنین علیه السلام
از یک شجره اند و باقی مردم از اشجار شتی و این حدیث شریف اسلیمان بن احمد
الطبرانی و ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم و احمد بن موسی بن مردویه الاصبهان
و ابو الحسن علی بن محمد الجلالی المعروف بابن المغازلی و شیخ و یه بن شهرار بن شهریه

اسماعیلی علی بن اناقلین
حدیث شجره و حدیث نور

الديلمي و ابو المويد موفقي بن احمد المكي الخوارزمي المعروف بالخطب خوارزم و محمد بن يوسف
 الزندي و سيده شهاب الدين احمد صاحب توضيح الدلائل شمس الدين محمد بن يحيى بن
 علي الجليلي اللامي النوري و حسي بن معين الدين اليزدي الميمني و جلال الدين
 عبد الرحمن بن بكر السبوطي و ملا علي بن حسام الدين المتقي و ابراهيم بن عبد الله
 الوصافي و عطاء الله بن فضل الله المعروف بحال الدين المحدث و عبد الله بن
 بن تاج العارفين المناوي و شيخ بن محمد الجفري صاحب كنز البراهين و ممر الزمان
 بن محمد خان البخشني و محمد صدر عالم صاحب تعارج العلل و نظام الدين
 احمد دهاوي و مولوي محمد بسين لکنوي و وايت موده اند ابو عبد الله الحاکم و
 مستدرک علی الصحيحين و کتاب التفسير گفته اخبرني الحسين بن علي القمي شيا
 ابو العباس احمد بن محمد ثنايرون بن حاتم ابا عبد الرحمن بن ابي
 حاد حدثني اسحق بن يوسف عن عبد الله بن محمد بن عقيل عن جابر
 بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يا
 ايها الناس من شجر شقي وانا وانت من شجرة واحدة ثم قرأ رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وجنات من اعناب زرع ونخيل صنوان وغير
 صنوان يسقي بماء واحد هذا حديث صحيح الا ستاد و ابن المغازلي
 و كتاب المناقب گفته اخبرنا ابو عبد الله محمد بن ابي نصرنا ابو زكريا ثنا
 عبد الرحمن بن احمد بن نصر الكازمي الحافظنا ابو محمد عبد الغني بن
 سعيد الكازمي الحافظنا يوسف بن يقطين الميمني عن علي بن العباس
 المقاني عن محمد بن مروان عن ابراهيم بن الحكم عن ابيه عن ابي صالح

حديث عجيب و مستدرک
 حاکم بن ابراهيم

حديث شريف و از کتاب
 المناقب بن المغازلي

عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا و علي من شجرة واحدة و الناس من اشجار شتى و يلقي مرفوف من الاخبار گفته ابن عباس انا و علي من شجرة واحدة و الناس من اشجار شتى و اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته اخبرنا سيدنا الحافظ ابو منصور شمس الدين بن شيرويه بن شهر دار الدليلى فيما كتب الى من همدان قال اخبرنا الرئيس عبدوس بن عبد الله بن عبدوس بن همدان ان ابا جهمان اجازة قال اخبرنا الشريف ابوطالب الفضل بن محمد الجعفي باصبيه ان قال اخبرني الحافظ ابو بن مردويه اجازة قال حدثنا جهمان قال حدثنا عبد الله بن اسحاق البغوي قال حدثنا محمد بن احمد بن ابى العوام قال حدثنا ابى جهمان عن عمر بن عبد الغفار قال حدثنا محمد بن علي السلم عن عبد الله بن محمد بن عقيل عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا و علي من شجرة واحدة و الناس من اشجار شتى و محمد بن يوسف بن محمود بن الحسن بن زندي عن رستم بن رستم بن جابر بن عبد الله سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلى الناس من شجر شتى و انا و انت من شجرة واحدة ثم قرأ النبي صلى الله عليه وسلم و في الارض قطع متجاورة حتى بلغ يصفى جاء واحد سيد شباب الدين احمد بن محمد بن يوسف بن علي بن محمد بن الفضائل گفته جابر بن عبد الله رضى الله تعالى عنه انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول للناس من شجر شتى و انا و انت يا علي من شجرة واحدة ثم قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم

حدیث من جناب رسالتنا صلی الله علیه و آله و جناب امیر المؤمنین علیه السلام از شجره واحد

حدیث من جناب رسالتنا صلی الله علیه و آله و جناب امیر المؤمنین علیه السلام از شجره واحد

حدیث من جناب رسالتنا صلی الله علیه و آله و جناب امیر المؤمنین علیه السلام از شجره واحد

حدیث من جناب رسالتنا صلی الله علیه و آله و جناب امیر المؤمنین علیه السلام از شجره واحد

و علی اله و باریک وسلم فی الارض قطع متجاورات حتی بلغ یسقی جماع
واحد و اہ الصالحان با سندہ الی الحافظ ابن مردودہ و رواہ ایضاً
الشیخ شمس الدین الزرنندی شمس الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللہ ارحم الراحمین
در شرح کاشن بیان گفته اند بہر سایہ کہ اول گشت حاصل در آخر شد یکی دیگر مقابل
یعنی چنانچہ از سیر دور خورشید حقیقت حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم در
نقاط درجات ارتفاع از جانب مشرق نبوت از ہر نقطہ سایہ و تعیین کجا با ظهور
یافتہ بود تا زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ وقت استواید رسیدہ سایہ
پنهان شد و چون آن خورشید از استوا گذشت و بجانب انحراف و مقابل ہر
از اشخاص انبیاء علیہم السلام تعیینی و شخصی از اولیا واقع تواند بود و در دائرہ
و مقابل محاذی ہر نقطہ از نقاط غریبۃ می باشد مثال آنکہ نسبت بازمانہ
حضرت محمدی علیہ السلام در جات نبوت کہ میثابہ مشرق تصور نمودہ شد ہیچ
نبی مرسل از حضرت عیسی علیہ السلام اقرب نیست کہ فی الدنیا الناس بعیسی بن
و یوفانہ لیس بینی و بینہ نبی یعنی بنی کہ داعی خلق بحق باشد کہ عبارت از
نبی مرسل است و از جانب مغرب کہ جانب طرف لایت تصور نمودہ شد سبب از
مرضی علی گشت و حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ان علیاً منی
و انا منہ و هو ولی کل مومن و ایضاً انا نقاتل علی تنزیل القرآن و علی
یقاتل علی تاویل القرآن و ایضاً قال علیہ السلام لا بی بکر کفی و کف علی
سواء فی العدل و ایضاً قال انا مدینۃ العلم و علی باہا فصیح ابدا العلم
غلیات الباب قال ایضاً انا و علی من شجرۃ واحد و الناس من اشجار

آورد

مشرق نقطہ ارتفاع

نقطہ افاق

اینک شمس الدین از حدیث شجره واحد
در شرح کاشن بیان جناب سالفاصلی اللہ علیہ وسلم
و جناب امیر المؤمنین علیہ السلام

وايضاً قسمت الحكمة على عشرة اجزاء فاعطى على تسعة والناس
جزءاً واحداً وايضاً اوصى من امن في صدقني بولاية علي بن ابي طالب
فمن تولاه فقد تولاني ومن تولاني فقد تولي الله وايضاً قال لما
اسرى بي ليلة المعراج فاجتمع على الانبياء في السماء فاحسب الله الى سلمهم
يا محمد بماذا بعثتم فقالوا بعثنا على شهادة ان لا اله الا الله وعلى الاقامة
بنبوتك والولاية لعلي بن ابي طالب حسين بن علي رفايح كفته جابر بن
عبد الله روايت كروه كنه مصطفى صلى الله عليه وسلم فرمود الناس من شجرة
شجرة وانا وانت يا علي من شجرة واحدة واين آية خواند وفي الارض قطع متجاوذا
وجنات من اعناب وزرع ونخيل صنوان غير صنوان يسقي بماء واحد
نفضل بعضنا على بعض في الاكل وجماله الدين سيمو طي در رساله القول الجلي
في فضائل علي كفته الحديث الثالث عشر عن جابر بن رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال انا وعلي من شجرة واحدة والناس من اشجار شتى اخرجه
الدليلي ملا علي قمي در كنز العمال كفته انا وعلي من شجرة واحدة والنا
من اشجار شتى الدليلي عن جابر ونيز در كنز العمال مذکور است يا علي الناس
من شجرة شتى وانا وانت من شجرة واحدة عن جابر وابراهيم بن عبد الله
الوصافي در كتاب الاكتفا كفته عن جابر رضي الله عنه قال انا وعلي من
شجرة واحدة والناس من اشجار شتى اخرجه الدليلي في مسند الفردوس
ونيز در كتاب الاكتفا مذکور است عنه اي عن علي قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اشبهت خلقه وخلق وانت من شجرة التي انا منها

ان شاء الله

حديث شجرة انا وعلي من شجرة واحدة

حديث شجرة انا وعلي من شجرة واحدة
في فضائل علي عليه السلام

حديث شجرة انا وعلي من شجرة واحدة
عن جابر بن عبد الله

حديث شجرة انا وعلي من شجرة واحدة
عن جابر بن عبد الله

اخرجه الخطيب في فضائل الصحابة وجمال الدين محدث وراي بعين مناقب جناب
امير المؤمنين عليه السلام الحديث الرابع عن جابر بن عبد الله الانصاري قال
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي بن ابي طالب الناس
من شجر شتى وانا وانت من شجرة واحدة ثم قرأ النبي صلى الله عليه وسلم
وفي الارض قطع متجاورات حتى بلغ يسق بقاء واحد انتم نقلنا من نسخة
عتيقة وعبد الرؤف مناوي ركنوز الحقائق كفته انا وعلي من شجرة واحدة
والناس من اشجار شتى فآي اخرجه الديلمي في الفردوس وشيخ محمد
الجفري ركن البراهين الكسبية والاسرار الوحيية الغيبية لسادات المشايخ
الطريقة العلوية الحسينية الشيعية كفته وقال صلى الله عليه وسلم الناس
من شجرة شتى وانا وعلي من شجرة واحدة وميرزا محمد بن معتد خان بدخشي
ورمفتاح النجا كفته اخرج الطبراني في الاوسط عن جابر والديلمي عنه
وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الناس من شجر شتى وانا وعلي من شجرة واحدة وميرزا محمد درمفاتيح النجا
كفته اخرج يعقوب ابن مردويه عن جابر بن عبد الله رضي الله عنهما
انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول يا علي الناس من شجر شتى
وانا وانت من شجرة واحدة ثم قرأ النبي صلى الله عليه وسلم وجناب
من اعناب زرع ونخيل صنوان غير صنوان يسق بقاء واحد ومحمد
صدر عالم در معارج العلى في مناقب المرتضى كفته اخرج الحاكم عن جابر قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي الناس من شجر شتى وانا

١
حديث بخبره دار بعين
جمال الدين محدث

٢
حديث بخبره دار كنوز الحقائق

٣
حديث بخبره دار البراهين

الفصل الخامس من الباب الثاني
في ذكر امير المؤمنين

٤
حديث بخبره دار مفتاح النجا

الفصل السادس عشر في شجرة الاربعة
النار في شان من الباب
الثالث في ذكر علي

٥
حديث بخبره دار معارج العلى
صدر عالم

وانت من شجره واحدة ونظام الدین بلوی در تخفیف المحبتین گفته اخراج الحاکم
وابن مردویه عن جابر ان النبى صلى الله عليه وسلم قال لعلى يا على
الناس من شجر شتى وانا وانت من شجرة واحدة وهو صحيح على الراى الحاکم
فرمود رسول خدا صلى الله عليه وسلم على مرضى راى على او میان این دو رختها
مختلفه اند و من توان یکد رختیم و فی بعض الروایات خلقت انا وانت من
طینة ابراهیم بنی وحید از یک آب خاک اند و در روحانی تن از یکجا
پاک اند و مولوی محمد سبیر در کتاب سبیل النجاة گفته اخراج الحاکم و ابن
مردویه عن جابر ان النبى صلى الله عليه وسلم قال لعلى يا على انت
من شجر شتى وانا وانت من شجرة واحدة وهو صحيح على الراى الحاکم و فرمود
رسول خدا مر على مرضى راى على او میان این دو رختان مختلفه اند و من توان یکد رختیم
و از آنجمله است حدیث شجره با سلوب دیگر که صاحبش این است که خلق کرده
جناب سادات شجره که آنحضرت اصل آنست و جناب امیر المومنین علیه السلام
فرع آن و حسین علیهما السلام غصان آن این حدیث شریف را عبد الله
بن احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و سلیمان بن احمد الطبرانی و ابو نعیم احمد بن
عبد الله الاصبغی و ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلبلی المعروف
باب المغازی و علی بن الحسن المعروف بابن عساکر و محمد بن یوسف الکنتی و ملک
شهاب الدین بن شمس الدین دولابادی و سید شهاب الدین احمد صاب
توضیح الدلائل روایت نموده اند عبد الله بن احمد و زوائد سند و الد
عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و سلیمان بن احمد الطبرانی و ابو نعیم احمد بن
عبد الله الاصبغی و ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلبلی المعروف
باب المغازی و علی بن الحسن المعروف بابن عساکر و محمد بن یوسف الکنتی و ملک
شهاب الدین بن شمس الدین دولابادی و سید شهاب الدین احمد صاب
توضیح الدلائل روایت نموده اند عبد الله بن احمد و زوائد سند و الد
عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و سلیمان بن احمد الطبرانی و ابو نعیم احمد بن
عبد الله الاصبغی و ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلبلی المعروف
باب المغازی و علی بن الحسن المعروف بابن عساکر و محمد بن یوسف الکنتی و ملک

ص
خاتمه در بیان فضائل
جناب امیر المومنین علیه السلام
و دیگر ائمه طاهیرین و وجوه
محبت شان

اصحاب علی و آل او سلام

حدیث یا علی خلقت انا وانت من شجرة
انا اصلا و انت فرعها از زوائد سند
احمد بن عبد الله بن احمد

عبد الله بن جميعه عن ابي الزبير المكي قال سمعت جابر بن عبد الله يقول
 كان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعرفات وعلى تجاهه فاعى النبي
 صلى الله عليه وسلم الى علي وقال دن مني يا علي فدنا علي منه
 فقال ضع خمسك في خسي يعني كفك في كفي يا علي خلقت انا و
 من شجرة انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسين اغصانها فمن تعلق
 بغصن منها ادخله الله الجنة يا علي لو ان امتي صاموا حتى يكونوا
 كالحنايا وصلوا حتى يكونوا كالوتار ثرا بغضوك لا كبري حرا لله تبارك
 وتعالى على وجهي من في النار ابو نعيم اصفهاني وروى عنه المطهر بن علي نقل
 عن جابر بن النبي صلى الله عليه وسلم كان بعرفات وعلى فقال يا
 ادن مني ضع خمسك في خسي يا علي خلقت انا وانت من شجرة
 انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسين اغصانها فمن تعلق بغصن
 منها ادخله الجنة وابن المغازلي وكتاب المناقب گفته قوله عليه السلام
 خلقت انا وانت من شجرة الحديث اخبرنا ابو نصر احمد بن موسى
 بن عبد الوهاب بن الطحان اجازة عن ابي الفرج احمد بن علي الحسن
 القاضي ناعبد الحميد ناعبد الله بن محمد بن ناجية ناعثمان بن عبد الله
 القرشي بالبصرة ناعبد الله بن جميعه عن ابي الزبير واسمه محمد بن عبد الله
 بن تدرس عن جابر بن عبد الله قال بينا رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وسلم ذات يوم بعرفات وعلى تجاهه اذ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عليه وسلم ادن مني يا علي ضع خمسك في خسي خلقت انا وانت

حديث خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها
 وانت فرعها والحسن والحسين اغصانها
 ابو نعيم اصفهاني

حديث يا علي خلقت انا وانت من شجرة
 انا اصلها وانت فرعها الحسن
 والمناقب

من شجرة فانا اصلمها وانت فوعها والحسن والحسين اغصانها فمن تعلق
 بغصن منها ادخله الله الجنة ونيز در كتاب المناقب گفته قوله عليه السلام
 لعلي ضع خمسك في خمس الحديث اخبرنا احمد بن المظفر العطار ثنا
 عبد الله بن محمد الملقب بالسقا الكافض ثنا احمد بن محمد بن نجويه
 المهرزمي ببغداد ثنا عثمان بن عبد الله العتافي ثنا ابن لهيعة عن
 ابي الزبير قال سمعت جابر بن عبد الله يقول كان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يعرفات وعلى قجامة فاعلى الى على فاقبلنا
 نخوة وهو يقول امن في يا على قد نامنه فقال ضع خمسك في
 جعل كفه في كفه فقال يا على خلقت انا وانت من شجرة انا
 اصلمها وانت فوعها والحسن والحسين اغصانها فمن تعلق بغصن منها
 ادخله الله الجنة يا على وان ائمت صاموا اختي يكونوا كالحنايا
 وصاموا اختي يكونوا كالوتاروا بغضوك لا كبر الله في النار ومحمد بن
 يوسف محمد الكنجي در كفاية الطالب گفته الباب الثامن والخمسون في
 علي عليه السلام بقوله انا مدينة العلم وعلى بابها اخبرنا العلا
 قاضي القضاة صدر الشام ابو الفضل محمد بن قاضي القضاة شيخ المحدثين
 ابي المعالي محمد بن علي القرشي اخبرنا حجة العرب زيد بن الحسن الكندي
 اخبرنا ابو منصور القزاز اخبرنا زين الكفاي وشيخ اهل الحديث علي بن
 احمد بن علي بن ثوبان ببغداد اخبرنا عبد الله بن محمد بن عبد الله
 سعد ثنا محمد بن المظفر حدثنا ابو جعفر الحسين بن خضيل النخعي حدثنا

ابن المغيرة
 ١١١

٢٨
 ١١٦

عباد بن يعقوب حدثنا يحيى بن بشير الكندي عن اسمعيل بن ابراهيم الهذلي
 عن ابي اسحق عن ابي حنيفة عن علي بن عاصم بن خزيمة عن علي قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم شجرة انا اصلها وعل فروعها والحسن والحسين ثمرها
 والشعبة ورقها فهل يخرج من الطيب الا الطيب انا مدينة العلم وعلي بها
 من اباد المدينة فليأتها من بابها قلت هكذا روي الخطيب تاريخه ونيز
 كفاية الطالب گفته اخبرنا الحافظ يوسف بن خليل بن عبد الله الدمشقي
 بحلب اخبرنا محمد بن اسمعيل بن محمد الطرسوسي اخبرنا ابو منصور محمد بن
 اسمعيل الصيرفي اخبرنا ابو الحسين بن فاذا شاه اخبرنا الحافظ ابو القاسم
 سليمان بن احمد بن ايوب الطبراني اخبرني الحسن بن دريس التستري حدثنا
 ابو عثمان طالت بن عباد الصيرفي البصري حدثنا فضال بن جبور
 حدثنا ابو مامة الباهلي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله
 خلق الانبياء من اشجار شتى وخلقني وعليًا من شجرة واحدة فانا طاهر
 وعل فروعها وفاطمة لقاحها والحسن والحسين ثمرها فمن تعلق بغصن من
 اغصانها ومن باغ عنها هو ولوان عبد الله بين الصفا والمروة افضا
 عام ثم لم يدرك محبتنا اكبه الله على منخريه في النار ثم تلاقى استلکم
 عليه اجرا الا المودة في القربى قلت هذا حديث عال رواه الطبراني
 في معجمه كما اخرجناه سواء ورواه محمد بن الشام في كتابه بطريق شقي فمن
 ذلك ما اخبرنا الشينان محمد بن سعيد بن الموفق الحاذن النيسابوري
 ببغداد وابراهيم بن عثمان الكاشغري ثم سئل قال اخبرنا الحافظ

ان الله خلقني وعليًا

فانما

باب السالمة والثمانون

ان الله خلقني وعليًا

ابو القاسم علي بن الحسن الشافعي اخبرنا ابو يعلى حمزة بن احمد بن عبد الله
بن علي المقرئ اخبرنا ابو طالب عمر بن ابراهيم بن سعيد الزاهد
الفقيه اخبرنا ابو بكر محمد بن غريب البزار حدثنا ابو العباس احمد بن
موسى بن نجويه القطان حدثنا عثمان بن عبد الله بن عمرو بن
عثمان حدثنا عبد الله بن هبة عن ابي الزبير قال سمعت جابر
بن عبد الله يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعرفات
وتجاهه على فاهي الى علي فأتينا النبي صلى الله عليه وسلم وهو
يقول دن مني يا علي فدنا منه على فقال ضع خصك في خصي
كفك في كفي يا علي خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها
والحسن والحسين اغصانها فمن تعلق بخص من هادخل الجنة يا علي
لو ان امتي صاموا حتى يكونوا كالحنايا وصلوا حتى يكونوا كالانوار
ثم اغضوا لك اكبر من الله في النار قلت هكذا رواه في ترجمة علي من كتابه
ونيزور كفاية الطالب گفته اخبرنا المفتي ابو نصر هبة الله الشيرازي
اخبرنا الحافظ علي بن عساكر اخبرنا ابو القاسم السمرقندي اخبرنا
اسماعيل بن مسعدة اخبرنا حمزة بن يوسف اخبرنا ابو احمد بن محمد
حدثنا عمر بن سنان حدثنا الحسن بن علي ابو عبد الغني الازدجي حدثنا
عبد الوزاق عن ابيه عن مينا بن ابي مينا مولى عبد الرحمن
بن عوف انه قال لا تسألوني قبل ان يشوب لاجاديت الا باطيل قال
رسول الله انا الشجرة وفاطمة فرعها وعلي قاعها والحسن والحسين

حديث خلقت انا وانت من شجرة
انا اصلها وانت فرعها
كفاية الطالب محمد بن يوسف

صلى الله عليه وسلم

ثمرها وشيعتنا ورقها فالشجرة اصلها في الجنة عدن الاصل والفرع
 اللقاح والثمر والورق في الجنة قلت اخرجته محدث دمشق في مناهج
 بطرق وانشدنا الشيخ ابو بكر بن فضل الله الحلبي الواعظ في المعنى لبعضهم
 يا حبذا دوحه في الخلد ثابتة ما في الجنان لها شبه من البشر المصطف
 اصلها والفرع فاطمة ثمر اللقاح على سيد البشر والهاشميان سبطان
 لها ثمر والشيعه الورق الملتف بالثمر هذا حديث رسول الله جاء به
 اهل الرواية في العالي من الخبر اني سمعت ارجو النجاة خلايا والفوز في نذر
 من احسن الزمر في ملك العلماء شهاب الدين بن
 شمس الدين بن عمر زادي وكتابه دره ايه السعد امير فايد وفي الزاهدية وفي
 مجمع الاخبار عند قوله تعالى ندع ابناءنا وابنائكم وان الله تعالى خلق
 الانبياء من اشجار شتى وخلقني وعلينا من شجرة واحد انا اصلها وعلينا
 فرعها والحسنان ثمارها واولادها اغصانها وشيعتنا مرورا فها فمن
 بغص من اغصانها الجي ومن زاع عنها غوي هو من لو كان عبد الله تعالى
 بين الصفا والمروة الف عام ثم الف عام حتى يصير كالشئ البالي لم يبد
 محبتنا واكتبه الله على مخزنيه ثم تلا هذه الآية قل لا اسألكم عليه
 اجرا الا المودة في القربى فاصلته مصطفى فرمودند که خداوند عالم مرا وعلی را
 از یک درخت آفریده من گفتم مولا که فعلی مولا که شاهد این بقا هست اصل
 وعلی فرع هست لاجرم محبت من اصل باشد وبعیت تو فرع و فرزندان من بجه
 آن درخت اند که تشک کنند و چنگ محکم بشاخ آن درخت زندگانی یابند هر که

١٠٤
 ص ٣٤٨
 المجلد الثاني في تاريخ
 من يتسكع من اسناد
 الراجحة

ان شجرة بيت كراصل ان شجرة بيت كراصل
 مؤيدات حديث نور

بلخشد فرو و افتاد و بی راه شد اگر چه باشد بنده که پرستنده خدا را هزار اند
هزار سال در میان صفای و مروه تا آنکه شده چون مشک گنبد در نیافتمست دوستی
ما را و ما کان صلواتهم عند البیت الامکاء و تصدیه ان یار نیست که از میان
دولب چون او از سر نای بیرون آمد و دستک میزند و چون فردا بر خیزد بر سر
اندازد و خداوند تعالی او را در دو رخ بر دو پره بینی و شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل
علی ترجیح الفضائل گفته و قال سلطان العلماء فی عصره و بوهان العرفاء
فی دهره الشیخ القدوة فی الاجالة الاعلام صفته کانام عزالدین عبدالعزیز
بن عبدالسلام عن لسان حال اول اصحاب بلا مقال و افضل الاثر
لدا علی الخصال علی ولی الله فی الارض و السماء رضی الله تعالی عنه
و نفعنا به فی کل حال یا قوم نحن اهل البیت طینتنا بیدل العنایة و محج
الحایة بعد ان شس علینا فیض الهدایة ثم خمرت بحیوة النبوة و سقیتم
بالوحی و نفع فیها روح الامر فلا اقل منا قول و لا ابصارنا تفضل و لا انوارنا
تقل و اذ نحن ضللنا فمن بالقوم یدل الناس من اشجار شتی و شجرة
النبوة واحدة و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و بدارك و سلم
صلیها و انا فروعها و فاطمة الزهراء ثمرها و الحسن و الحسین اغصانها
صلیها نور و فروعها نور و ثمرها نور و غصنها نور یکاد یتما فیض و لو لم
زال نور علی نور از آنجمله است حدیثی که از آن ظاهر است که حق تعالی در شب معراج
بنجای سالک صاحب علی علیه السلام ارشاد فرمود که خلق کردم ترا از نور خود
و خلق کردم علی را از نور تو و اخطب خوارزم در مناقب گفته انبانی هذب الائمة

۱۲۲
ص ۲۳۳
الفصل السادس عشر
رسول صلی الله علیه و آله
و آله و سلم بحمد و ثناء

هذا قال اخبرنا ابو القسم نصر بن محمد بن علي بن يرك المقرئ قال اخبرنا
والدي ابو بكر محمد قال ابو علي عبد الرحمن بن محمد بن احمد النيسابوري قال
حدثنا احمد بن محمد بن عبد الله النايبي البغدادي من حفظه بدنيورا
قال حدثنا محمد بن جبر الطبري قال حدثني محمد بن حميد الرازي قال حدثنا
العلاء بن الحسين الهذلي قال حدثنا ابو مخنف الوطيني يحيى الكازري
عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم وسئل
بائي لغة خاطبك بذاك ليلة المعراج فقال خاطبني بلغة علي بن ابي طالب
فالمهزان قلت يا رب خاطبتني امر على فقال يا احمد انا شي كك الاشياء
لا اقا من الناس ولا اوصف بالشبهات خلقتك من نور من خلقت عليا
من نورك فاطلعت على سائر اقلبك فلم تجد احدا ابي قلبا احب من علي بن
ابي طالب فخاطبت بلسانه وسيد علي خان يدور كتابته فمروده حدثنا
والدي السيد الاجل احمد نظام الدين عن والده السيد الجليل محمد معصوم
عن شيخه المحقق المولى محمد امين الاسترآبادي عن شيخه طراز المحدثين
الميرزا محمد الاسترآبادي عن السيد ابي محمد حسن قال حدثني ابي علي شرف
الآباء عن ابيه منصور غياث الدين استاذ البشر عن ابيه محمد صدر
عن ابيه منصور غياث الدين عن ابيه محمد صدر الدين عن ابيه اسحق
عن الدين عن ابيه علي ضياء الدين عن ابيه عمر شاه زين الدين عن
ابي الحسن الامير نجيب الدين عن ابيه الامير خطير الدين عن ابيه
ابي علي الحسن جمال الدين عن ابيه ابو جعفر الحسين الغريزي عن ابيه ابي سعيد

له
الناسي في الفقه
النوع جيم الى نابين
باصبان ١٢ اخاف

ابو ايمن قلبك

ابو ايمن قلبك
صدرا الدين عن ابيه
ابو ايمن قلبك

عن ابن ابي براهيم زيد الاعثم عن ابيه ابى شجاع عن ابيه
ابى عبد الله محمد عن ابيه ابى عبد الله جعفر عن ابيه احمد السكيني
عن ابيه جعفر عن ابيه ابى جعفر محمد عن ابيه زيد الشيباني عن
علي بن العباد بن عن ابيه الحسين سيد الشيباني عن ابيه امير المؤمنين
علي بن ابي طالب قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول قد
سئل يا سي لغة خاطبك ربك ليلة المعراج قال خاطبني بلسان
فاهمني ان قلت يا رب خاطبتني او علي فقال يا احمد اناشئ ليس
كالا شياء الا اقا من الناس لا او صف بالشيءات خلقتك من نور
و خلقت عليا من نورك اطلعت على سرائر قلبك فلم اجد في قلبك
احب من علي بن ابي طالب فخاطبتك بلسانه كما يطأطن قلبك
توضيح اقول هذا الحديث الشريف رواه ايضا ابو المويد الموفق بن
احمد الخوارزمي المعروف بابن الخطيب خوارزمي في الباب السادس من كتاب
مناقب امير المؤمنين بسند آخر وتغيير يسير في متنه ونصه اخبرنا
ابو القاسم نصري بن محمد بن علي بن برك المقرئ حدثنا والدي ابو بكر
محمد قال حدثنا ابو علي عبد الرحمن بن محمد بن احمد النيسابوري حدثنا
احمد بن محمد بن عبد الله النايبي البغدادي من حفظه بدنيورا
حدثنا محمد بن حميد الواسي حدثنا العاصم بن الحسين الطحطاوي حدثنا
ابو مخنف الواسطي عن ابي لانج عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول
صلى الله عليه وسلم وسئل يا سي لغة خاطبك ربك ليلة المعراج

احمد بن محمد بن علي بن ابي طالب

قال خاطبني بلغة علي فاهمني ان قلت يا رب خاطبتني ام علي فقال يا احمد
انا شي لا كالاشياء لا اقا من الناس ولا اوصف بالشيءات خلقتك
من نوري و خلقت عليا من نوري فاطمعت علي سرائر قلبك فلم
اجدا حدا الى قلبك احب من علي بن ابي طالب فخاطبتك بلسان
كما يطمئن قلبك انتهم واللغة كاللسان كما يطلق علي ما يغتر كل
قوم عن اغراضهم كلغة العرب ولغة العجم يطلق علي ما يعبر به
الانسان الواحد عن غرضه من النطق وتقطيع الصوت الذين
تتأذى بها الاشخاص بعضها عن بعض ويعبر عنها باللهجة فقول
السائل في الحديث يا سي لغة خاطبك ربك يحتمل المعنيين
وقوله عليه السلام خاطبني بلسان علي اي بلغة علي كما في رواية
الخوارزمي يراى به المعنى الثاني وهو يتضمن الجواب عن المعنى الاول
ايضا ان كان مراد الان لغة علي كانت عربية وقاس الشيء بالشي
قوله اي جعله على مقداره والشيءات جمع شبهة كخرفة وغراف
قال في القاموس الشبهة بالضم كالتيباس والمثل انتهم واردة المعنى
الثاني هنا الظاهر اي لا يوصف بالا مثال وان كان المعنى الاول ظاهرا
از انجمله است آنكه جناب سالتاب صلى الله عليه وآله وسلم بخطاب حضرت
امير المؤمنين عليه السلام ارشاد فرموده خلقت انا وانت من نور الله
تعالى ابوالمويد حموي في در فراد السمطين علي ما نقل عنه گفته انباني ابوالمويد
عبد الصمد بن عبد الوهاب بن عساكو ال مشقي بمكة شرفها الله

عليه السلام

حديث خلقت انا وانت من نور الله تعالى
نور است از فراد السمطين حموي

قال انبانا المؤید بن محمد بن علی الطوسی کتابه انبانا هب الجبار بن محمد
 الحواری الیہی یقی انبانا الامام ابو الحسن علی بن احمد الواحد قال انبانا
 ابو محمد عبد الله بن یوسف انبانا محمد بن حامد بن خورش الثقیی حدثنا
 الحسن بن عرفة حدثنا علی بن قدامه عن معیض بن عبد الله بن عبد الله
 الجندی عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی
 علیه وسلم یقول العلی خلقنا وانا وانت من نور الله تعا وازا بحمله
 حدیث الحسن و الحسین نوران من نور الله ملک العلماء وولتا باوی ودر بار
 السعد اگفته و یووی ان الحسن و الحسین نوران من نور الله و نیز در بار
 السعد افسطوس است منشور حسن و حسین هم از ان نور اند چنانچه گفت الحسن
 و الحسین نوران من نور رب العالمین و در جلوه سابع عشر از بار
 اناسو باز نمودم عصمنا الله من المعوض الذلک و ظاهیر است که هرگاه حسن
 علیهما السلام از نور آبی باشند جناب امیر المؤمنین علیه السلام بالاولی از نور
 آبی باشد از ان جمله است حدیث خلق بلا نکه از نور جناب امیر المؤمنین
 علیه السلام اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته انبانی الامام الحظ
 صید الحفاظ ابو العلاء الحسن بن احمد العطار الهذلی قاضی القضا
 الامام الحفاظ نجم الدین ابو منصور محمد بن الحسن بن محمد
 البغدادی فی الانبانا الشریف الامام الاجل نور الهدی ابو طالب
 الحسین بن محمد بن علی الزینبی رحمه الله عن الامام محمد بن احمد بن علی
 بن الحسن بن شاذان حدیثی محمد بن حمید الجزار عن الحسن بن

حدیث الحسن و الحسین نوران من نور الله تعا وازا بحمله
 که مؤید حدیث نور است از بار انوار السعد اگفته
 العلماء وولتا باوی

انبانا که حدیث خلق نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام
 و در منشور بر آبی است

حدیثی از ان جمله است حدیث خلق بلا نکه از نور جناب امیر المؤمنین
 علیه السلام که مؤید حدیث نور است از کتاب المناقب اخطب خوارزم

عبد الصمد عن يحيى بن محمد بن القاسم القزويني عن محمد بن الحسن الحافظ
عن احمد بن محمد عن هدي بن خالد عن حماد بن سلمة بن ثابت عن
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خلق الله تعالى من نور وجهه
علي بن ابي طالب سبعين الف ملك يستغفرون له ولحمديه الى يوم القيامة
ونيز الخطيب كتاب المناقب گفته اخبرني سيد الحافظ ابو منصور
بن شيويه بن شهر دار الديلمي الهادي فيما كتب لي عن محمد بن
اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن محمد بن علي بن محمد بن
الشيخ الخطيب ابو الحسن جاعد بن محمد الغياثي الدامغاني بدامغان
قال حدثنا ابو يحيى محمد بن عبد العزيز البسطامي قال حدثنا
ابوبكر القرشي قال حدثنا ابو سعيد الحسين بن علي بن كزياف قال
حدثنا هدي بن خالد القيسي عن حماد بن ثابت البناني عن عبيد
بن عمير الليثي عن عثمان بن عفان قال قال عمر بن الخطاب رضي الله
تعالى خلق ملائكة من نور وجه علي بن ابي طالب و
هرگاه بعون الله المنعم از اين بيان متين النظام نهايت فطانت
و بهر آن جبارت مخاطب مقام بزرگوار شاد سرور انام صلي الله عليه
و آله الكرام و كمال اعتماد و اعتبار آن بهم بثبوت تواتر آن هم ثبوت
صحت سند آن و ثبوت مؤيدات و شواهد آن ظاهر شد حالا شروع
مي نمايم بحول و قوت مفيض الخيرات و نقص تفصيل فقرات بدست
ستاد مخاطب فيجاء الدرجات قوله هدي بن محمد بن حماد بن ثابت
بن شيويه بن شهر دار الديلمي الهادي فيما كتب لي عن محمد بن

ص ٣٠٨

اسماء بن محمد

فرمود گشت انا و علی بن ابی طالب نور ابین یدای الله الخ **اقول** جناب
مخاطب یا هر ماوی محاسن و مفاخر و حائز مناقب و ماثور درین عبارت است
حسب این دیدن قدیم مزید صدق و دیانت و حذق و امانت ظاهر فرمود
اعنی بلفظ روایت کنند چنان واضح نموده که این حدیث شریف از
متفردات و مختصات اهل حق و حضرات سنیّه از احراز سعادت و روایت این
جلیله و مدحیت جمیله و صی بر حق امام مطلق محروم بلکه بوجهت کتم فضل
باب مدینه العلوم علیه آله افضل الصلوة والسلام من الحلی القیوم موم
حالانکه سابقا و نستی که اکابر علما اعلام و اساطین نقاد فحام و اجله جهان
عالی مقام و مقتدایان اعیان و ارکان جلیل الشان و المم رفیع المکان
سنیّه حیات قصه سبق و مضار شریف مذکور و نشر این فضیلت طیب
النشر فرموده اند و نیز هر گاه این حدیث از اهل حق نقل نموده بودند
پس بایست که سند آن هم از اهل حق نقل میکردند حالانکه از ذکر سندان
مطلقا اعراض و تنکاف فرمودند بلکه این حدیث را محذوف السند
ذکر کرده قبح و رسند غیر مذکور بنا بر موعومات خود آغاز ننهادند و دواکما
امهاریت و بصارت درین شانج اوند و اگر شاه صاحب المصحح نظر ذکر حدیث
از طریق اهل حق بوده پس کاش کل یا اکثر طرق این حدیث شریف که در
اهل حق مذکور و مسطور است میفرمودند و اگر این هم بسبب کثرت شایع
و قلت توجه اسکانی نداشت لا اقل اشاره اجمالیّه بتعدد طرق آن مینمودند
نا از کجانی و انخفا محفوظ و مصون میماندند و بدین متبع و شخص ظاهر و صحت

که اهل حق این حدیث شریف را و مویات آن را با سالیب متنوعه بطرق کثیره
متطافره و اسانید متعدده متوافره روایت نموده اند پس اعراض از ذکر
آنمه و لواجمالا و انکشاف برین یک طریق و نسبت آن بایشان تلبیس برین
و انضاج صناعت تلبیس است پس باید دانست که ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن
یعقوب الکلینی در کافی فرموده احمد بن ادریس عن الحسن بن عبد الله
الصغیر عن محمد بن ابراهیم الجعفری عن احمد بن علی بن محمد بن
عبد الله بن عمر بن علی بن طالب عن عبد الله قال قال الله کان
اذ لا کان فخلق الکان و المکان و خلق نورا لا نوار لکن نور من الانوار
و اجرى فيه من نوره الذی نور من منه الانوار و هو النور
الذی خلق منه محمد او علیا فلهم بن الا نورین اوّلین اذ لا شئ
کون قبلها فلم یزال یجریان طاهرین مطهرین فی الا صلاب
الطاهرة حتّی افترقا فی طهر طاهرین فی عبد الله و ابی طالب
قال المجاسی مره فی البحار بعد نقل الروایة المذكورة
بیان قوله اذ لا کان لعله مصدق بمعنی کون کالقال و القول والمراد به
الحدوث ای لو یحدث شئ بعدا و هو بمعنی الکائن لعل المراد بنو
الانوار و لا نور النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذ هم منورار و اح الحلا
بالعلوم و الهدایات و المعارف بل سبب لوجود الموجودات علّة
غائیة لها و اجرى فيه ای فی نور الانوار من نوره ای من نور ذلّة
ای من افاضاته و هدایاته الّتی نور من انوار حتی نور الانوار

المراد من الانوار

المراد من الانوار

حديث نور ومویدات أن
انظر في الحق

٢٩٣

لما كان السحر

المدن كورا ولا قوله وهو النور الذي اى نور الانوار المدن كورا ولا والله
يعلم اسرار اهل بيت نبیه صلوات الله عليهم ونيز در كافى فرموده
الحسين بن محمد عن محمد بن عبد الله عن محمد بن سنان عن الفضل
عن جابر بن يزيد قال قال ابو جعفر يا جابر ان الله اقل ما خلق
محمدا وعترته الهداة المهتدين فكانوا اشباح نور بين يدي الله
قلت وما الاشباح قال ظل النور ابدان نورانية بلا ارواح كان
موید الروح واحد وهى روح القدس فيه كان يعبد الله عترة
ولذلك خلقهم حلما علماء بررة اصفياء يعبدون الله باطلوع
والصوم والسيحود والتسبيح والتحليل ويصلون الصلوة ومجربون
يصومون قال المجلس في البحار بعد نقل الرواية المدن كورة توضيح
قوله اشباح نور لعل الاضافة بيانية اى اشباحا نورانية والمراد
اصا الاجسام المثلالية فقوله بلا ارواح لعله اراد بلا ارواح حيوانية
او الارواح بنفسها سواء كانت مجردة او مادية لان الارواح مالم
تتعلق بالابدان فهي مستقلة بنفسها ارواح من جهة واجساد
من جهة فهي ابدان نورانية لم تتعلق بها ارواح اخرى وظل النور
اضافة بيانية وتسمى عالم الارواح والمثال بعالم الظلال لانها
ظلال تلك العالم وتابعة لها ولا ينفصل عنها ولعدم كثافتها
بالبطل وعلى الاحتمال الثاني محتمل ان تكون الاضافة لامية بان
يكون المراد بالنور ذاته تعالى فانها من اثار تلك النور والمعنى

نور

لما كان السحر
لما كان السحر

دقيق فقطن و نيزور كاسي فرموده احمد بن ادريس
 عن الحسين بن عبيد الله عن محمد بن عيسى و محمد بن
 عبد الله عن علي بن حديد عن مرام عن ابن عبد الله عليه السلام
 قال قال الله تبارك و تعالي يا محمد اني خلقتك و عليا نوراني و
 بلا بدن قبل ان اخلق سموات و ارضي و عرش و عرش و قلم و قلم
 و محمد بن ثور جعت و حيكا فجعلني ما و احدة فكانت محمد بن ثور
 و محمد بن ثور جعت و حيكا فجعلني ما و احدة فكانت محمد بن ثور
 محمد واحد و احده الحسين ثنتان ثمر خلق الله فاطمة
 من نور ابتداء هار و حابلا بدن ثمر مسعنا يعينه فاضاءة نوره فينا
 و نيزور كافي فرموده علي بن محمد عن سهل بن زياد عن محمد بن علي بن
 ابراهيم عن علي بن حماد عن الفضل قال قلت لابن عبد الله عليه السلام
 كيف كنت حيث كنت في الاظلمة فقال يا مفضل كنت عند بن النير
 عنده احد غيرنا في ظلمة خضراء فنبته و نقدا سه و ظلمة فوجدنا
 و ما من ملك مقرب و لا ذی روح غيرنا حتى بدأ له في خلقه شيئا
 فخلق ما شاء و كيف شاء من الملائكة و غيرهم ثم اخرجهم من النار
 و نيزور كافي فرموده الحسين بن محمد الاشعري عن محمد بن علي بن محمد عن
 الفضل عبد الله بن ادريس عن محمد بن سنان قال كنت عند ابن جعفر
 الثاني فاجريت اختلاف الشيعة فقال يا محمد ان الله تبارك و تعالي
 لم يزل متفرقا ابوحدا نبيته ثم خلق محمد و عليا و فاطمة ثم كنوا

الفد مرثر خلق جميع الاشياء فاشهدهم خلقها واجري طاعتهم
عليها وفوضل صورها اليهم فهم يحلون ما يشاؤون ويحررون
ما يشاؤون ولن يشاؤا الا ان يشاء الله تبارك وتعالى قال
يا محمد هذه الدايانة التي من تقدر معها رزق ومن تخلف عنها
محق ومن لزها كحق خذها اليك يا محمد وابو عبد الله محمد بن العباس
بن ماميار در كتاب ما نزل من القرآن في اهل البيت على ما في غاية
المرام فرموده حدثنا عبد العزيز بن يحيى عن احمد بن محمد عن عمه
بن يونس الكنفي اليماني عن داود بن سليمان المروزي عن الربيع
بن عبد الله الهاشمي عن اشياخ من اهل علي بن ابي طالب قالوا
قال علي عليه السلام في بعض خطبه انا آل محمد كنا انوارا حول
العرش فامرنا الله تعالى بالتسبيح فبتسبيحنا فبتسبيحنا فبتسبيحنا
فبتسبيحنا فانا نحن الصاؤون وانا نحن المستبحون فوات بن ابراهيم
تفسير فرموده جعفر بن محمد بن شيرويه القطن معنعنا عن
الاوزاعي عن صعصعة بن صوحان والاحنف بن قيس كلاهما
سمعنا عن ابن عباس يقول كنت مع رسول الله صلى الله عليه وآله
وساق الحديث الى ان قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
خلقني الله نورا تحت العرش قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف
سنة فلما ان خلق الله آدم قال النور في صلب آدم فاقبلت تتقل

تقولون الحمد لله الذي صدقنا وصدقكم قالوا
يا بني الله ان الله تبارك وتعالى لما ان خلقكم اشباح نور من سماء
نوره ومن سماء عنقه وجعل لكم مقاعد في ملكوت سلطانه
واشهدكم على عباده عرض ولايتكم علينا ورسخت في قلوبنا
فشكونا محبتك الى الله فوعد ربنا ان يريك في السماء معنا
وقد صدقنا وصدق الخبر واوبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن
بابويه القمي في كتاب خصال فرموده ابن الوليد عن محمد بن خالد
الهاشمي عن الحسن بن حماد البصري عن ابيه عن ابي الجواد ود عن
محمد بن عبد الله عن ابيه عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه
عليه وآله كنت انا وعلينا نور ابين يدي الله جل جلاله قبل
ان يخلق آدم باربعة عشر الاف عام فلما خلق الله آدم سلك
ذلك النور في صلبه فلم يزل الله عز وجل ينقله من
صلب الى صلب حتى اقره في صلب عبد المطلب ثم اخرجه من
صلب عبد المطلب فقسمه قسمين فصير قسمي في صلب عبد الله
وقسم علي في صلب ابي طالب فعلى مني انا من علي كح من كحي
ودمه من دمي فمن احبته فمحبي احبته ومن ابغضه فبغضى
ابغضه ونيز در خصال فرموده محمد بن عمر الحافظ عن الحسن
بن عبد الله بن محمد التميمي عن ابيه عن الرضا عن ابيه عليهم
السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله خلقت انا

وعلى من نور واحد واين حديث را در عيون اخبار الرضا عليه السلام واما
هم روايت فرموده و نيز ابن بابويه طاب ثراه در مثل الشرائع فرموده ابو
بن هرون الميثمي قال حدثنا محمد بن احمد بن يحيى البجلي قال حدثنا عيسى
بن مهران قال حدثنا منذر الشراك قال حدثنا اسمعيل بن علي
قال خبرني اسلم بن ميسرة البجلي عن انس بن مالك عن معاذ بن جبل
ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال ان الله خلقني وعليا
وفاطمة والحسن والحسين قبل ان يخلق الدنيا بسبعة آلاف عام
قلت فابن كنتم يا رسول الله قال قدام العرش سبح الله ونحمده
ونقدسه ونمجده قلت علي ما قال شهاب نور حتى اذا
اراد الله ان يخلق صورنا صيرنا عمو نور ثم قد قنا في صلب آدم
ثم اخرجنا الى اصلا ابائنا وارحام الامهات ولا يصيبنا بشيء
ولا سفاح الكفر يسعد بنا قوم ويشق بنا اخرون فلما صيرنا
الى صلب عبد المطلب اخرج ذلك النور فتقه نصفين فجعل نصفه
صليبا لله ونصفه في صلب ابي طالب ثم اخرج الله الى امه و
الى فاطمة بنت اسد اخرجت في امه و اخرجت فاطمة عليا ثم
عن وجل عمود الى فخرجت مني فاطمة ثم اعماد عن وجل العمود
الى علي فخرج منه الحسن والحسين يعني من النصفين جميعا فكان
من نور علي فصار في الحسن وما كان من نوري صار في علي
الحسين فهو ينتقل في الائمة من ولدا الى يوم القيامة

و نیز در معانی الاخبار و علل الشرائع در ضمن حدیث طویل از محمد بن حرب
بلالی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: ان محمداً
وعلياً عليهما السلام كانا نوراً بين يدي الله عز وجل قبل خلق
الخلق بالالف عام وان الملائكة لما رأت ذلك النورأت احلاماً
وقد انشعب منه شعاع لامع فقالت الهنا وسيدنا ما هذا
النور فاوحى الله عز وجل اليهم هذا نور من نورى اصله
نبوة و فرعه امامة فاما النبوة فليحمد عبده
ورسوله اما الامامة فليحجته ووليى ولو لاها ما خلقت
خلق الخيرة و نیز ابن بابويه طييب البهر سر کتاب کمال الدین و تمام النعمة
فرموده حدثننا احمد بن محمد بن يحيى العطاردى رضى الله عنه
قال حدثنا ابى عن محمد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعري
عن محمد بن الحسين بن ابى الخطاب عن ابى سعيد الغضنفرى
عن عمرو بن ثابت عن ابى حمزة قال سمعت على بن الحسين
عليهما السلام يقول ان الله عز وجل خلق محمداً وعلياً و الأئمة
الاحد عشر من نور عظمته ارواحاً فى ضياء نوره يعبدونه قبل
خلق الخلق يستجئون الله عز وجل و يقدسونه وهم الأئمة
الهادية من آل محمد صلوات الله عليهم اجمعين و نیز در كمال
حدثننا الحسين بن احمد بن ادريس رضى الله عنه قال حدثنا
ابى عن محمد بن الحسين بن يزيد النزيات عن الحسن بن موسى

الخطيب عن علي بن سعادة عن علي بن الحسين بن باط عن أبيه عن
المفضل قال قال الصادق عليه السلام إن الله تعالى خلق أربعين
عشر نورا قبل خلق الخلق بأربعة عشر ألف عام فهي راحنا فقيل له
يا ابن رسول الله ومن الأربعة عشر فقال محمد وعلي وفاطمة والحسن
والحسين الأئمة من ولد الحسين آخرهم القائم الذي يقوم بعد
غيبته فيقتل الدجال ويظهر الأرض من كل جور وظلم فيزول بها يوم
طاب ثراه وكتاب النصوص على الأئمة الاثني عشر علي في غاية المبرر السيد
البحراني طاب ثراه فرموده حدثني أبو الحسن علي بن الحسين بن محمد
قال حدثنا أبو محمد هرون بن موسى في شهر ربيع الأول سنة
أحدى ثمانين وثلاثمائة قال حدثنا أبو علي محمد بن همام
قال حدثني أبو علي بن كثير البصري قال حدثني الحسن بن محمد
بن أبي شعيب الحراني قال حدثنا سكين بن كثير أبو بسطام عن
بن الحاج عن هشام بن يزيد عن انس بن مالك قال هرون و
حدثنا حيدر بن محمد بن يعقوب السمرقندي قال حدثني أبو النصر
محمد بن مسعود العياشي عن يوسف بن السخت البصري قال حدثنا
سحاب بن الحرث قال حدثنا محمد بن بشار عن محمد بن جعفر بن
قال حدثنا شعبة عن هشام بن زيد عن انس بن مالك قال
أنا وأبو ذر وسلمان بن زيد بن ثابت وزيد بن أرقم عند النبي
أودخل الحسن والحسين فقبلهما رسول الله صلى الله عليه وآله

فقام ابو ذر فأنكب عليها وقبل ايديها ثم رجع ففعل مائة مرة
سرا يا ابا ذر انت رجل شيع من اصحاب رسول الله تقوم الى حبيبين
من بني هاشم فتنكب عليها وتقبل ايديها فقال نعم لو سمعتم ما
فيهما من رسول الله لفعلتم بهما اكثر مما فعلت قلنا وماذا سمعتم
يا ابا ذر قال سمعته يقول لعلي ولها والله لو ان رجلا احب وصام
حتى يصير كالشئ البالي اذا ما نفع صلواته وصومه اة يحبكم
يا علي من توصل الى الله عز وجل يحبكم حتى على الله ان لا يرد
يا علي من احبكم وتمسك بكم فقد تمسك بالعروة الوثقى قال
فقام ابو ذر وخرج وتقلنا منا الى رسول الله فضلنا يا رسول الله
اخذنا ابو ذر عنك بكتاب وكيت قال صدق ابو ذر والله والله
ما اظلت الخضراء ولا اظلت الغبراء على ذي الهجة اصدق من ابوك
ثم قال خلقني الله تبارك وتعالى اهل بيتي من نور واحد قبل ان
يخلق آدم بستة الاف عام ثم نقلنا الى صلب آدم ثم نقلنا من
آدم الى اصلاط الطاهرين الى رحام الطاهرات قلنا يا رسول الله
فاين كنتم وعلينا امثال كنتم قال كنا اشباحا من نور تحت العرش
نسبح الله ونحمد ثم قال لما خرج بي الى السماء وبلغت سدرة المنتهى
ودعني جبرئيل فقلت جبرئيل في مثل هذا المقام تقار
فقال يا محمد اني لا اجاوز هذا الموضع فخرق اجنحتي فخرج بي
في نور ما شاء الله فادعني الله اني يا محمد اني اطلعت على كذا

احمد الله عليه وآله

رواه

اطلاعة فاختزل منها فجعلتك نبياً ثم اطلعت ثانياً فاختزلت
 منها علياً فجعلته صديقاً وارثاً عليك والامام من بعدك واخرج
 من اصلا بكم الذرية الطاهرة والائمة المعصومين خزان علم
 فلو لاكم ما خلقت الدنيا ولا الآخرة ولا الجنة ولا النار يا محمد
 احبب قريشاً قلت نعم يا رب فوديت يا محمد ارفع راسك فوضعت
 راسي واذا النابا نوار علي والحسن والحسين علي بن الحسين محمد بن
 علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي
 وعلي بن محمد والحسن بن علي والحجة يتلأأ من بيني حر كانه كوكب دري
 فقلت يا رب من هؤلاء ومن هذا قال يا محمد هم الائمة من بعدك
 والمطهر من صلبك وهذا الحجة الذي يملأ الارض قسطاً وعدلاً
 ويضيء صدقاً وهدى مومنين قلنا بابائنا وامهاتنا انت يا رسول الله
 لقد قلت عجيباً فقال اعظم من هذا ان اقواماً يسمعون مني هذا
 ثم يرجعون على اعقابهم بعد اذ هداهم الله ويؤذوني فيهم وما لهم
 لا انا لله والله شفاعتي ونيز علامته كرائي در غاية المرام فرموده محمد بن علي
 بن بابويه قال حدثنا احمد بن يحيى المكشبي قال حدثنا احمد بن محمد
 الوراق قال حدثني بشير بن سعيد بن قلوبه المعدل بالمرامعة
 قال حدثنا عبد الجبار بن كثير التميمي اليماني قال سمعت محمد بن جعفر
 امير المدينة يقول سألت جعفر بن محمد فقلت له يا ابن رسول الله
 في نفسي مسألة اريد ان اسئلك عنها فقال ان شئت اخبرتك بمسئلتك

قبل أن تسألني وإن شئت فاستقل قال فقلت له يا ابن رسول الله بآ
شيء تعرف ما في نفسي قبل سوالى عنه قال بالتوسيم والتفريس سمعت
قول الله عز وجل إن في ذلك لآيات للمتوسمين قول رسول الله
اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله عز وجل قال فقلت له
يا ابن رسول الله فاحكي بمسألة قال إردت أن تسألني عن رسول الله
لم يطبق حمله علي بن أبي طالب عند حطة الأصنام من سطح الكعبة
مع قوته وشدة ومما ظهر منه في قلع باب القنوص مخبراً
به وراة أربعين ذراعاً وكان لا يطبق حمله أربعون رجلاً
وقد كان رسول الله يركب الفرس واليه غلاته والحجار وركابها
ليلة المعراج وكل ذلك دون علي في القوة والشدة قال فقلت
له عن هذا والله أوديتان أسألك يا ابن رسول الله فاحصوني
فقال ن علياً رسول الله شرف وبه ارتفع وبه وصل إلى الظاهر
نار الشرك وأبطل كل معبود دون الله عز وجل ولو علاه النبي
خط الأصنام لكان بجلم مرتفعاً وشرافاً واصل إلى خط الأصنام
فلو كان ذلك لكان أفضل منه ألا ترى أن علياً قال طاعوا
ظهور رسول الله شرف وارتفعت حتى أوشكت نال السماء لنتها
أما علمت أن المصباح هو هيكلك في الظلمة وانبعاث فرعه من
أصله قال علي عليه السلام أنا من أحمد كالضوء من الضوء
أما علمت أن محمداً وعلياً كانا نوراً بين يدي رسول الله عز وجل

قبل خلق الخلق بالف عام وان الملائكة لما رأت ذلك النور رأت له
اصلاً قد شعب منه شعاع لاح فقالوا الهنا وسيدنا ما هذا
النور فاوحى الله عز وجل اليهم هذا نور من نوري اصله نبوة و
فرعه امامة اما النبوة فلمحمد عبدي ورسولي واما الامامة فلعليه
جنتي وليي ولولاها ما خلقت خلقه ونيز در غاية المرام فرموده ابن بابويه
قال حدثنا الحسن بن محمد بن سعدا لهما شئني قال حدثنا فرات
بن ابراهيم بن فرات الكوفي قال حدثنا محمد بن احمد بن علي الهادي
قال حدثني ابو الفضل العباس بن عبد الله البخاري قال حدثنا
محمد بن القاسم بن ابراهيم بن محمد بن عبد الله بن القاسم محمد بن
ابي بكر قال حدثنا عبد السلام بن صالح الهروي عن علي بن موسى
الرضا عن ابيه موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد
بن علي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه الحسين بن علي عن ابيه
علي بن ابي طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
ما خلق الله خلقا افضل مني ولا اكرم عليه مني قال علي عليه السلام
فقلت يا رسول الله فانت افضل ام جبرئيل فقال يا علي ان الله تبارك
وتعالى فضل انبيائه المرسلين على ملائكته المقربين وفضل علي جميع
النبيين والمرسلين والفضل بعدي لك يا علي وللائمة من بعدك
فان الملائكة من خدامنا وخدامنا محبيننا يا علي الذين يحلون العرش
ومن حوله يسبحون محمد ربهم ويستغفرون للذين امنوا بولايتنا

يا علي ولا تخن ما خلق الله آدم ولا حواء ولا الجنة ولا النار ولا السماء
ولا الأرض فكيف لا نكون أفضل من الملائكة وقد سبقناهم إلى معرفة
ربنا وتبنيته وتخليقه وتقديره لأن أول ما خلق الله عز وجل
أرواحنا فانطقنا بتوحيدة وتحميده ثم خلق الملائكة فلما شاهدنا
أرواحنا نوراً واحداً استعظوا امرنا فسبحنا لتعلم الملائكة أننا خلق
مخلوقون وأنه منزلة عن صفاتنا فبصحت الملائكة بتبنيهم ^{ههنا}

عن صفاتنا وشيخ مفيد طاب ثراه واختصاصهم بمودة الحسين بن
حداق عن الحسين المقرئ الكوفي عن أحمد بن زياد الدحقان عن أبي
بن ابراهيم عن بشير بن عبد الله عن خالد الخزاز عن سلمان الفارسي
رضي الله عنه في حديث طويل قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
يا سلمان فمهل علمت من نقباء ومن لا ثنا عشر الذين اختارهم
للامامة بعدى فقلت الله ورسوله أعلم قال يا سلمان
خلقني الله من صفة نوره ودعاني فاطمة وخلق من نور
علياً فدعاه فاطمة وخلق من نورى ونور علي فاطمة
فاطمة وخلق منى علي وفاطمة الحسين فدعاهما
فاطمة فدعاهما فسمي نأباً الخمسة الاسماء من اسمائه الله الميمون
محمد الله العدل وهذا علي والله الفاطمة وهذه فاطمة والله
ذو الاحسان هذا الحسين الله المحسن هذا الحسين ثم خلق
منهم صلح الحسين تسعة أئمة فدعاهم فاطمة فدعاهم فاطمة فدعاهم فاطمة

يخلق الله سماء مبنية وارضاً مدهجية او هواء او ماء او ملكا او
 بشرا وكنا بعلمه نورا نسبته ونسمع ونطيع الخ ^{روى} الشيخ ابو جعفر محمد
 بن الحسن بن علي الطوسي ^{روى} في رماله في فرموده المفيد ^{عن} علي بن الحسن البجلي عن
 احمد بن ابراهيم القمي عن محمد بن علي الاحمر عن نصر بن علي عن
 عبد الوهاب بن عبد الحميد عن حميد عن انس بن مالك قال
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كنت انا و^{علي}
 علي بن العرش نبي الله قبل ان يخلق آدم بالف عام فلما خلق آدم
 جعلنا في صلبه ثم نقلنا من صلب الى صلب في اصلاط الطاهرين
 وارحام المطهرات حتى انتهينا الى صلب عبد المطلب فقسما ^{قسمنا}
 فجعل في عبد الله نصفا وفي ابى طالب نصفا وجعل النبوة
 والرسالة في وجعل الوصية والقضية في علي ثم اختارنا
 اسمين اشتقما من اسمائه فאלله محمود وانا محمد والله العلي
 وهذا علي فانا للنبوة والرسالة وعلى الوصية والقضية
 ونيز ^{روى} في رماله في فرموده عن ابى محمد الفخام حدثنى المنصورى قال
 عم ابى موسى بن عيسى بن احمد بن عيسى المنصورى قال حدثنى
 الامام على بن محمد قال حدثنى ابى محمد بن على قال حدثنى ابى
 بن موسى الرضا قال حدثنى ابى موسى بن جعفر قال حدثنى
 ابى جعفر بن محمد قال حدثنى محمد بن على قال حدثنى ابى علي بن
 الحسين قال حدثنى ابى الحسين بن على قال حدثنى ابى ميرالمونين

عبد بن أبي طالب قال قال لي النبي صلى الله عليه وآله يا عبد الله خلقني الله
تعالى وانت من نور الله وحين خلق آدم افزع ذلك النور في صلبه
فافض به الى عبد المطلب ثم افترق من عبد المطلب انا في عبد الله
وانت في ابي طالب لا تصلح النبوة الا لي ولا تصلح الوصية الا لك
فمن محمد وصيتك محمد بنون ومن محمد بنون ائمة الله علي^{منزه}
في النار ويزور اباي فرموده اخبرنا الحسين بن عبيد الله قال اخبرنا ابو
قال حدثنا محمد بن حاتم قال حدثنا علي بن الحسين الهادي قال حدثني محمد بن خالد
البرقي قال حدثنا محمد بن سنان عن الفضل بن عمر عن ابي عبد الله عليه السلام عن
آبائه عن امير المؤمنين عليه السلام قال كان خات يوم جالساً بالرحبة والناس
حوله مجتمعون فقام اليه رجل فقال يا امير المؤمنين انك بالمكان الذي انزلك^{الله}
به ابوك يعذب بالنار فقال له مه فضرب الله فاك والذئبة بعث محمد بن الحسن
نبي الوشفع ابي في كل مذهب علي وجه الارض لشفعه الله تعالى فيهم بعد
بالنار وابنه قسيم النار ثم قال الذي بعث محمد بالحق ان يوراني طالب يوم^{القيامة}
ليطف انوار الخلق الاحياء انوار نور محمد بن نور وفاطمة ونور الحسن
والحسين من لدن الأئمة لان نوره من نورنا الذي خلقه الله عز وجل
من قبل آدم بالعلم ويزور اباي فرموده اخبرنا محمد بن علي بن جعفر
قال حدثنا ابو الحسن علي بن القاسم بن يعقوب بن عيسى بن الحسن
بن جعفر بن ابواهيم القيسي الخزاز املاء في منزله قال حدثنا ابو زيد
محمد بن الحسين بن مطاع السلمي املاء قال حدثني ابو العباس احمد

بن جبر القواسم الخال بنی در می قال حدثنا محمد بن سلمة الواسطي قال حدثنا يزيد
بن هرون قال حدثنا حماد بن سلمة قال حدثنا ثابت عن انس بن مالك قال كبر
رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم بغلته فانطلق الى جبل آل
فلان قال اني اخذ البغلة وانطلق الى موضع كذا وكذا تجد عليا جالسا
بالخيم فافوقته مني السلام واحمله على البغلة وات به الى قال اني قد سميت جد
عليا عليا السلام كما قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فجلسته على البغلة
الي فلما ان بعث رسول الله صلى الله عليه وآله قال السلام عليك يا رسول الله
قال عليك السلام يا ابا الحسن فاجلس فاجلس قد جلس فيه سبعون نبيا
مرسلا ما جلس فيه من الانبياء احدا الا وانا خير منه وقد جلس في موضع كل
نبي اخ له ما جلس من اخوته الا وانا خير منه قال من نظر الى السحابة قد
ودنت مني وسعها فخذ النبي صلى الله عليه وآله عليه يده الى السحابة فتناول عنقه
عنقه فجعله بينه وبين علي وقال كل يا اخي فقلت يا رسول صف لي كيف
علي اخوك قال ان الله عز وجل خلق ماء تحت العرش قبل ان يخلق آدم ثلاثا
الف عام اسكن في لؤلؤة خضراء في غمامض علم الى ان خلق آدم فلما ان خلق آدم
نقل ذلك الماء من اللؤلؤة فاجراه في صلب آدم الى ان خضد الله ثم نقل الى
شبه ظمير من ذلك الماء ينتقل من ظمير الى ظمير حتى صار في صلب عبد المطلب ثم شق الله
عز وجل نصفين فصارت نصف في ابي عبد الله بن عبد المطلب ونصف آخر في ابي طالب
فانا من نصف الماء وعلى من النصف الآخر فاعلى اخي في الدنيا والاخرة قرا
رسول الله صلى الله عليه وآله وهو الذي خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا وكان بك

حديث نور و مؤيدان
 ان از طرق الحق

ونير شيخ ابو جعفر موسى بن ابي فرج عن موسى بن جعفر عليه السلام قال ان الله
 تبارك وتعالى خلق نور محمد صلى الله عليه وآله وسلم من
 اختراعه من نور عظمتته وجلاله وهو نور لا هوئيته الله
 تبارك وتعالى لموسى في طور سيناء فما استقر له ولا اطاق موسى
 لرؤيته ولا ثبت له حتى خر صقعا مغشيا عليه وكان ذلك
 النور نور محمد صلى الله عليه وآله وسلم فلما اراد ان يخلق محمدا
 منه قسم ذلك النور شطرين فخلق من الشطر الاول محمدا ومن الشطر الاخر
 علي بن ابي طالب امر يخلق من ذلك النور غيرهما خلقهما بيده ونفخ فيهما
 بنفسه وصورهما على صورتها وجعلهما امنا له وشهداء على خلقه
 وخلفاء على خليفته وعيناه عليهم ولساننا له اليهم قد استوعج
 فيهما علمه وعلمهما البيان واستطعما على غيبه وبما فتح بدا الخلق
 وهما يجتمعا الملك والمقادير ثم اقتبس من نور محمد فاطمة ابنته
 كما اقتبس نوره من المصابيح هم خلقوا من الانوار وانتقلوا من حجر
 ظهر وصلب الى صلب ومن رحم الى رحم في الطبقة العليا من غير فجاسة
 بل نقل بعد نقل لا من ماء مهين ولا نطفة خشنة كما خلقه
 بل انوارا انتقلوا من اصلاب الرجال الطاهرين الى ارحام الطاهرات
 لانهم صفوة الصفوة اصطفاهم لنفسه لانه لا يرى ولا يدرك
 ولا تعرف كيفيته ولا اينيته فهو لا الناطقون المبلغون عنه
 المنتصرون في امرة وخصيه فيهم تظهر قدرته ومنهم مرقى اياته

روايات التي نقلنا
 عن الشيخ طائفة من
 الروايات التي نقلنا
 عن الشيخ طائفة من
 الروايات التي نقلنا
 عن الشيخ طائفة من

عن شيخنا
 شيخنا

و معجزاته و بی حس و منی عبادۃ نفسه و بحمیطاع امره و لولا هم
ما عرف الله و لا یدری کیف یعبد الرحمن فانه یجری امره کیف
شاء فیما یشاء و لا یسال عما یفعل و هو یسألون و نیز شیخ ابو جعفر
طوسی طباب شراف در مصباح الانوار با سناد خود روایت فرمود
عن انس عن النبی صلی الله علیه و آله قال ان الله خلقه و خلق
علیاً و فاطمة و الحسن و الحسین قبل ان یخلق آدم و حین کاسماء
مبنیة و لا ارض مدحیه و لا ظلمة و لا نور و لا شمس و لا جنة
و لا نار فقال العباس فکیف کان و خلقکم یا رسول الله فقال یا عم
لما اراد الله ان یخلقنا تکلم بکلمة خلق منها نور اثم تکلم بکلمة
اخری فخلق منها روح حاتم فخرج النور بالروح فخلق علیاً
و فاطمة و الحسن و الحسین فکنا نسبحه حین کانت سبحة و نقدره
حین کانت قدیس فلما اراد الله تعالی ان ینشی خلقه فترق
نوری فخلق منه العرش ثم فرق نوراخی علی فخلق منه الملائكة
فالملائكة من نور علی و نور علی من نور الله و علی افضل من
الملائكة ثم فرق نورا بنی فخلق منه السموات و الارض
فالسموات و الارض من نور ابنتی فاطمة و ابنتی فاطمة افضل
من السموات و الارض ثم فرق نور ولدی الحسن فخلق منه
الشمس و القمر فالشمس و القمر من نور ولدی الحسن و نور الحسن
من نور الله و الحسن افضل من الشمس و القمر ثم فرق نور ولدی

و نور فاطمة من نور الله

الحسين فخلق الجنة منه والحدور العين فالجنة والحدور العين
من نور ولدي الحسين ونور ولدي الحسين
من نور الله ولدي الحسين افضل من الجنة
والحدور العين الخبر ونيز درامالي فرموده عن ابي الفضل عن جماعة
بن داود بن القاسم عن عبد الله بن الفضل عن هرون بن عيسى
بن بجلول عن بكار بن شعبة عن ابيه عن بكر بن عبد المطلب
عن علي بن الحسين عن ابيه عن جدّه امير المؤمنين عليهما السلام
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي خلق الله الناس
اشجار شتى وخلقني وانت من شجرة واحدة انا اصلها وانت فرعها
ونيز درامالي فرموده جماعة عن ابي الفضل عن عبد الله بن اسحق
بن ابراهيم المديني عن عثمان بن عبد الله عن عبد الله بن نعيمة
عن ابي الزبير عن جابر بن عبد الله قال بينا النبي صلى الله عليه
والله يعرفات وعلى قباهاه ونحن معه اذا همى النبي صلى الله
عليه وآله وسلم الى علي فقال دن مني يا علي فدنا منه فقال ضع
خمسك يعني كفك في كفي فاخذ بكفه فقال يا علي خلقتنا
وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسين اغصانها
فمن تغلق بغصن من اغصانها ادخله الله الجنة
ونيز درامالي فرموده جماعة عن الفضل عن محمد بن علي بن هدي
وغیره عن محمد بن علي عن عمرو عن ابيه عن جميل بن صباح عن ابي

نيز درامالي

عن فضالة

خالد الكاظمي عن أبي قال قال أمير المؤمنين لا أتق الله وأخو رسول
 وصديقه لا أول قد صدقت وأدم بين الروح والجسد ثماني
 صديقه الأول في متكم حقا نحن الوارثون الأول ونحن الآخر
 الخبير قطب الدين أبو الحسين سعيد بن بهتاسم بن الحسين الراوندی کتاب
 الخراج والخراج فرموده محمد بن اسمعيل البرمكي عن عبد الله بن داهر
 عن الجاحي عن محمد بن فضل عن ثور بن يزيد عن خالد بن سعد
 عن سعدان قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم كنت أنا وعلی نوراً
 بين يدي الله قبل أن يخلق آدم أربع عشرة ألف سنة فلما خلق
 آدم قسم ذلك النور جزئين ركب في صلب آدم واهبطه إلى
 الأرض ثم حمله في السفينة في صلب نوح ثم قذفه في النار فصلى
 إبراهيم فجزء أنا وجزء علي والنور يزل معنا حيث ذلت
 وحسين بن حمدان حفيظ في كتاب الروضة فرموده روى عن مجاهد عن
 ابن عمرو بن سعيد الخدري قال كنا جلوساً عند رسول الله صلى الله
 عليه وسلم إذ دخل سلمان الفارسي وأبو ذر الغفاري والمقداد
 بن الأسود وعمار بن ياسر وحذيفة بن اليمان وأبو الهيثم بن اليتيم
 وخزيمة بن ثابت ذو الشهادتين وأبو الطفيل عامر بن واثلة فجثوا بين
 يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم واخبرن ظاهر في وجوههم
 فقالوا قد بينا لك بالآباء والأمهات يا رسول الله أنا نسمع من قوم في
 أخيك وابن عمك ما يخبرنا وأنا نستاذنك في الرد عليهم فقال

بعض روایات از نجاشی
 سواي روایات از شاذان
 و بعضی دیگر از حماد بن اسحاق
 منقول است از نهضت
 قلم العالی

صلى الله عليه وسلم وما عساهم يقولون في اخي وابن عمي علي بن ابي طالب
 فقالوا يقولون ابي فضل لعلي في سبقه الى الاسلام وانما ادركه الاسلام
 طفلاً ونحو هذا القول فقال عليه السلام فهذا يخبركم قالوا اني الله
 فقال يا الله اسالكم هل علمتم من الكتب السالفة ان ابراهيم
 عليه السلام هرب به ابوه من الملك الطاغى فوضعت به امه بين
 اتلان بشاطي نهر يتدفق يقال له خردان من غروب الشمس الى اقبال
 الليل فلما وضعتة واستقر على وجه الارض قام من تحتها مسح
 وجهه ورأسه ويكثر من شهادة ان لا اله الا الله ثم اخذ ثوباً
 واتشح به وامه تراه فدعرت منه دعرا شديداً ثم مضى
 بين يديهما ما ذا عينيك السماء فكان منه ما قال الله عز وجل و
 كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض وليكون من القندين
 فلما جن عليه الليل لاي كعباً قال هذا بيتي الى قوله اني برئى مما
 تشركون علمت ان موسى بن عمران عليه السلام كان فزعوت في
 طلبه يقرب بطون النساء الحوامل وينجى الاطفال ليقبض موسى
 عليه السلام فلما ولدته امه امرها ان تاخذ من تحتها
 وتقذفه في التابوت وتلقى التابوت في اليم فقالت هي خيرة
 من كلامه يا بني اني اخاف عليك الغرق فقال لها لا تخفي
 ان الله يردي اليك فبقيت حيرانة حتى كلمها موسى
 وقال لها يا امرا قد فيني في التابوت والى التابوت في اليم

فقال ففعلت ما امرت به فبق في اليم الى ان قد فقه في الساحل
فرده الى امه برمته لا يطعم طعاما ولا يشرب شرايا معصوما
مدة ورمى ان المدة كانت سبعين يوما ورمى سبعة اشهر
وقال الله عز وجل في حال طفوليته ولتصنع علي عيني اذ تمشي
اختك فتقول هل اذ لكم علي من يكفله فرجعناك الى امك
كي تقر عينيها ولا تخزن لاية وهذا عيسى بن مريم عليه السلام
قال الله عز وجل فيه فناداهما من تحتها الا تخزنين قد جعل
ربك تحتك سريرا الى قوله انسيا فكم امه وقت مولده وقال
حين اشارت اليه فقالوا كيف تكلم من كان في المهد صبيا
انني عبد الله اتاني الكتاب الى آخرة اية فتكلم عليه السلام
في وقت ولادته واعطى الكتاب والنبوة واوصى بالصلاة و
الزكاة في ثلاثة ايام من مولده وكلهم في اليوم الثاني من ولده
وقد علمتم جميعا ان الله عز وجل خلقني وعليما من نور واحد
انا كنا في صلب آدم تسبى الله عز وجل ثم نقلنا الى ابدال الرجال
وارحام النساء يسبح تسبيحنا في الظلم والبطون في كل عهد وعصر
الى عبد المطلب وان نورنا كان يظهر في وجوه ابائنا وامهاتنا حتى
تبين اسمائنا مخطوطة بالنور على جباههم ثم افترق نورنا فصار
نصفه في عبد الله ونصفه في ابى طالب عني فكان يسبح تسبيحنا
من ظهورها وكان ابى وعمي اذ جلسا في سلا قريش تلاكلا نورنا

حديث نور و مؤيد
أن از طرق الحق

٢٨٥

في وجوههم ما من دونهم حتى ان الهوام والسباع يسلمان عليهما
لاجل نورهما الى ان خرجنا من اصابنا وبطون اثماتنا
الى آخر الحديث علامه جمال الدين حسن بن يوسف بن علي بن مظهر
در كشف اليقين موده محمد بن جبريل الطبري عن محمد بن عبد الله
عن عمران بن محسن عن يونس بن زياد عن الربيع بن كاسل بن عم
الفضل بن الربيع ان المنصور كان قبل الدولة كالمقطع الى
جعفر بن محمد عليهما السلام قال سألت جعفر بن محمد بن علي
عليه السلام على عهد مروان الحمار عن سجدة الشكر التي سجد
امير المؤمنين صلوات الله عليه ما كان سببها فحدثني عن
ابيه محمد بن علي قال حدثني ابي علي بن الحسين عن ابيه الحسين
عن ابيه علي بن ابي طالب صلوات الله عليهم ان رسول الله
صلی الله عليه واله وسلم وجهه في امر من موره فحسن فيه
بلاؤه وعظم عناؤه فلما قدم من وجهه ذلك اقبل الى
المسجد رسول الله قد خرج يصلي الصلوة فصلى معه فلما
انصرف من الصلوة اقبل على رسول الله صلى الله عليه وآله
فاعتقه رسول الله ثم ساله عن مسيره ذلك وما صنع فيه
فجعل علي عليه السلام يحثه واسار ير رسول الله صلى الله عليه
واله وسلم تلح سر داجا حدثه فلما ان علي عليه السلام على حديثه
قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا ابشر الا بالاحسن فقام اذ

صلوات الله عليه وآله وسلم
صلوات الله عليه وآله وسلم
صلوات الله عليه وآله وسلم

ابراهيم في حكم من خير مشرت به قال ان جبرئيل حبط على في وقت
 الزوال فقال يا محمد هذا ابن عمك ^{عليه السلام} وارفع عليك وان الله عز وجل ابلا
 المسلمين به بلاء حسنا وانه كان من صنعه كذا وكذا فخذني بها
 انباتني به فقال يا محمد انه فجا من ذرية آدم من قول شيت ^{ابن}
 وصي بيه آدم شيت وفجا شيت بيبه فجا آدم بالله يا محمد فجا
 تولي سام بن نوح وصي بيه نوح بسام وفجا سام بنوح وتولي نوح
 بالله يا محمد فجا من تولي اسمعيل بن ابراهيم خليل الرحمن وصي
 ابيه ابراهيم باسمعيل وفجا اسمعيل بابراهيم وفجا ابراهيم بالله
 يا محمد وفجا من تولي يوشع بن نوح وصي موسى بيوشع وفجا يوشع بموسى
 وفجا موسى بالله يا محمد وفجا من تولي شمعون الصفا وصي حنانيا
 بشمعون وفجا شمعون بعيسى وفجا عيسى بالله يا محمد وفجا من تولي
 عليا وزيرك في حياتك ووصيك عند فاتك بعلي وفجا علي
 ونجوت انت بالله عز وجل يا محمد ان الله جعلك سيدا لانبيا و
 عليا سيدا لوصياء وخيرهم وجعل الأمة من ذريتكما الى ان يرفث
 الارض من علي فاجعل على صلوات الله عليه جعل يقبل الارض
 شكر الله تعالى وان الله جعل اسمك خلق محمد وعلي وفاطمة
 والحسن والحسين عليهم السلام اشباحا يستحونه ويمجدونه ويكلمون
 بين يديك عرشه قبل ان يخلق آدم باربعة عشر لاف عام فعلمهم
 ان الله عز وجل لا يخلق الا خيرا والرحا وارجام الخيرات المطهرات

تسبح الله تعالى وتقديسه وتقول في تسبيحها سبح قدوس
انوار ما اكرمها على الله فلما اراد الله تعالى ان يبلي الملائكة ارسل
عليهم سحابان ظلمة كانت الملائكة لا تنظر اولها من آخرها ولا
آخرها من اولها فقالت الملائكة الهنا وسيدنا منذ خلقتنا
ما راينا مثل ما نحن فيه فسالن الحق هذه الانوار الا ما كشفت عنا
فقال الله عز وجل وعزتي وجلالي لا فعل فخلق نور فاطمة الزهراء
يومئذ كما لقنديل علق في قرط العرش فزهرت السموات السبع
والارضون السبع من اجل ذلك سميت فاطمة الزهراء وكانت
الملائكة تسبح الله وتقديسه فقال الله عز وجل وعزتي وجلالي
لا جعلن ثواب تسبيحكم وتقديسكم الى يوم القيمة لمجي هذه المرأة
وايها وبعلمها وبنها قال سلمان فخرج العباس فلقية على بن
ابي طالب فقص له صفة وقبل ما بين عينيه وقال بابي عترة ^{المصطفى}
من اهل بيت ما اكرمها على الله تعالى ونيز دران از محمد بن ابي نضر كرده الله
قال سال بن مهران عبد الله بن العباس عن تفسير قول الله تعالى
وانا الفخ الصافون وانا الفخ المبسمون قال كنا عند رسول الله ^{صلى}
عليه وسلم فاقبل على بن ابي طالب فلما راه النبي تبسم في وجهه وقال ^{جاء}
بمن خلقه الله تعالى قبل كل شئ خلقني الله وعليا قبل ان يخلق آدم
بهذه المدة خلق نور افقسمة نصفين فخلقني من نصفه وخلق
عليا من النصف الاخر قبل الاشياء فورهها من نوري ونور علي

صلى الله عليه وآله وسلم

ثم جعلنا من بين العرش ثم خلق الملائكة فسميت
فسميت الملائكة وهللنا فهللت الملائكة وكبرنا
فكبرت الملائكة وكان ذلك من تعليمي وتعليم
علي الخيرو محمد بن علي بن احمد الفاسي ور روضة العواوين
وتبصرة المتعطين في مودود قال جابر بن عبد الله
الانصاري سألت رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم عن صبيلا دامت مائة سنة على
بن ابي طالب عليه السلام فقال آه آه لقد
سئلتني عن خير مولود ولد بعد علي عليه
السلام عليه السلام ان الله تبارك وتعالى
خلقني وعليًا من نور واحد قبل ان خلق الخلق
خمسة الف عام فكتبت اسمي في كتاب الله ونقده
فلما خلق الله تعالى آدم عليه السلام قذف
بنا في صلبه واستقرت انا في جنبه الايمن
وعلي في الايسر ثم نقلنا من صلبه في الاصل
الطاهرات الى الارحام الطيبة فلم نزل كذلك
حتى اطلع الله تبارك وتعالى من ظهر طاهر
وهو عبد الله بن المطلب استودعني خير رحم
وهي آمنة ثم اطلع الله تبارك وتعالى عليا من ظهر

طاهر وهو ابو طالب استودعه خير رحم وهي خاتمة
 بنت اسد الخدي شريح شرف الدين بن علي النجفي ور
 ناويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة
 فرموده محمد بن العباس مرفوعاً الى محمد بن زياد
 قال سأل ابن مهران عبد الله بن العباس عن
 تفسير قوله تعالى وانا لنحن الصافون وانا
 نحن المسبحون فقال ابن عباس انا كنا عند
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاقبل
 علي بن ابي طالب فلما رآه النبي صلى الله
 عليه وآله كتبت في وجهه وقال مرحباً بمن
 خلقه الله قبل آدم باربعمائة الف عام
 فقلت يا رسول الله اكان ابا بن قبل
 الاب قال نعم انت الله خلقني وخلق
 علياً قبل ان يخلق آدم بهذه المدة
 وخلق نوراً فقسّمه نصفين فخلقني من
 نصفه وخلق علياً من النصف الآخر
 قبل الاشياء كلها ثم خلق الاشياء فكانت
 مظلمة فنورهما من نورى ونور علي ثم
 جلنا عن عرش العرش ثم خلق الملائكة

فبفتحنا فبفتح الملائكة وحللتنا وحللت
الملائكة وكبرنا فكبرت الملائكة
فكان ذلك من تعليم وتعليم على وكان
ذلك في علم الله السابق أن لا يدخل النار
محب لي ولعلي ولا يدخل الجنة مبغض لي
ولعلي إلا وإن الله عز وجل خلق الملائكة
بأيديهم أباريق اللجين مملوءة مبرأة
الحياة من الفردوس فما أحد من شيعة
علي إلا وهو طاهر الوالد تقي نقي مومن
بالله فإذا أراد أبو واحد منهم أن يواقع أهله
جاء ملك من الملائكة الذين بأيديهم
أباريق ماء الجنة فيطرح من ذلك الماء
في أناء الذي يشرب منها فيشرب من ذلك
الماء وينبت الإيمان في قلبه كما ينبت
الزراع فهم على بيئنة من ربهم ومن
نبيهم وصيهم علي ومن ابنتي الزهراء
ثم الحسين ثم الحسين ثم الأئمة من
ولد الحسين فقلت يا رسول الله
ومن الأئمة قال إحدى عشر مني وأبوهم

عبد بن ابی طالب ثقات النبی صلی الله
علیه و آله و سلم الحمد لله الذی جعل محبة
عبد و الايمان سببین یمن سببا لدخول
الجنة و سببا للفقور من النار و باید نوشت
که باعث بر نقل احادیث نور و مؤیدات آن از
طریق اهل حق علاوه بر آنکه درین مقام خبری
اظہار بخند شیخ مخاطب شیخ است چنانچه وجه
دیگر است آنکه فضل بن روزبهان که
مقتدای مخاطب و الاثبات یعنی کاتبی سلیط
الاسان کاسه لیس اوست بر تشکیک بروایت اهل
برای الزام و انحام شان تشفیغ خیرب آغاز نداء
البحق را اجازت استدلال و احتجاج بروایات خود شان
میدهد حیث قال فی جواب شیخ الحق و العجب ان
هذا الرجل لا ینقل حدیثا الا من جماعة اهل السنة
لان لیس لهم کتاب و لا رواية و لا علماء
مجتهدون مستخرجون للاخبار فموقوف ثابت ما یدعیه
عیال علی کتب اهل السنة اذین عبارات صاف ظاهر است
که نزد ابن روزبهان نقل نکردن علامه علی احادیث
مگر از اهل سنت و ترک نقل روایات طریق خود بابا

عبد النعمان

عجب این روز بهان گردیده و گمان کرده که وجهش نیست که برای شیعه
کتابی در روایتی و علما مجتهدین مستخرجین بر اخبار نیستند پس صاحب نهج
و اثبات دعاوی خویش محتاج کتاب نیست و این نهایت صریح است و در آنکه
حصر نقل در احادیث جانب ثانی عیب نقص و دلیل فقدان علماء مجتهدین مستخرجین
اخبار در مذاهب نقل است و موردت عجب و حیرت نیست پس این اجازت صریح
برای اثبات مطالب دعاوی خویش بر روایات خویش پس هرگاه امتثال
لا مر این روز بهان در فعالبتجه و حیرت بر روایات طریق اهل حق تمسک کنم
حضرات سنیہ را چاره از قبول آن نیست که این تمسک حسب شایسته مقتدا
سنیا نیست و دوم آنکه نیز این روز بهان بجواب نهج الحق در فضائل موهوم
ابن الخطاب حدیثی موضوع نقل کرده که شتمنی است بفضیحه ملازمان او زیرا
از ان ظاہر است که او در حق ائمه واج جناب صلی الله علیه و سلم
کلمه یا عدوات افسوس این آیه در نیز از ان ظاہر است که این واج عمر
بنهایت غلظت و فظاظت موضوع نموند که گفتند انت افظ و اغظا
این بعد در آخر این حدیث اهل غرض این فقره هم وضع کرده اند که جناب
رسالت صلی الله علیه و سلم بعمر فرمود یا تحیک الشیطان سالکافی
الاسک فجاخیر فیک این روز بهان بسبب کمال غفول و فہول از مدلول صدر
این خرافات مجعول چون این فقره مخدوش و بدیهه معوق و مدہوش گردیده
دست تمسک بان انداخته و بعد نقل آن گفته و هذا حدیث نقله جمہور
ادبایب الصحاح ولا شک فی صحته لاحد هذا حجة علی الروافض

حيث يقولون ان بيعة ابي بكر كان باختيار عمر بن الخطاب لله وضح ما
 ذكره والله كان باختياره فهو حق لا شك بدليل هذا الحديث لانه
 سلك فجايسلك الشيطان فجاغيره وكل فح يكون مقابلا ومناقضا
 لبع الشيطان فهو الحق لا شك وهذا من الاوامر العجيبة التي ليس
 لهم جواب عن هذا البتة اذ من كلام خرابت نظام واضح ميگرد كه ابن
 روزهان بنقل اين خبر مكذوب مي نازد و نقل آنرا بحسن فهم خود از الزاميات
 عجيبه كه بر عم او الحق را ازان جوابي نداشت مي داند و هرگاه بر عم ابن روزهان الزام
 الحق باين كذب بن نظام جائز باشد پس احتجاج الحق با حديث نور كه از طرف
 خویش نقل كرده اند هزار اولويت مستحسن و مقبول و موجب الزام و افحام اهل
 ذمه اول باشد و مخفي نماند كه در توجيه اين خبر مكذوب حضرت الهسنت ^{سید}
 و كج و ج بيانه تاويلات عليه السلام مي انگيزند و ميفوت غريبه بر زبان مي آرند تا آنكه
 مخاطب برباط كايده بعض امثال عاميانه مبنيه بر اسي تصحيح بعض اين خرافات
 مي خوانند و حقير در كتاب شوارق النصوص تفصيل تمام وضع و اقتراي آن
 ثابت كرده ام و خرافات اين بزرگان را قطع و قطع واجبي نموده بحيرتم كه چگو
 اين روزهان چنين كذب فضيح را بطلاقت و ذلالت ياد مي نمايد و آنرا بر الحق
 حجت ميگيرد و از الزامات عجيبه و افحامات غريبه مي انگارد و مسابحات و افتخار
 زائد الوصف آن دارد و بوقاحت تمام ميسرايد كه الحق را جوابي ازان نداشت
 و بر مجرد جزاف و كراف اکتفا نكرده لفظ البتة كه مفيد مزيد يقين بر اين عم ^{طل}
 و توهم صريح الفساد است مي افزايد ^{سید} مگر آنكه خود شاه صاحب ^{سید} حاشيه معتقبا

نشان صحت لال الحق بخير از طرق
 لاله كه كذب است موضوع لا شك الشيطان
 سالك فجا الا سلك فجا غير فجا كذا
 خود نقل كرده و در نشتن آن الزامات
 عجيبه كه بر عم او جوابي نداشت

سین و هم از باب یازدهم همین کتاب گفته اند این یونس که از عمده مجتهدین شیعیان است
 در صراط المستقیم آورده که این جریر تصنیف کرده است کتاب یوم الغدیر
 و ابن شاپر کتاب المناقب و ابن ابی شیبہ کتاب اخبار و فضائل آنحضرت را
 و ابو نعیم اصفهانی کتاب مناقب المطهرین را و ما نزل من القرآن فی فضل امیر المؤمنین
 و ابو المحاسن و یاشافعی کتاب جعفریات را و سوفی یکی کتاب اربعین فی
 فضائل امیر المؤمنین و ابن مردویه کتاب او شمس فی فضل علی و شیراز نخعی
 القرآن فی شان امیر المؤمنین و امام احمد بن حنبل کتاب مناقب ابن بیت را و
 نسائی کتاب مناقب امیر المؤمنین را و فطرنی کتاب خصائص علویه را و ابن
 الدفان لی شافعی کتاب مناقب امیر المؤمنین و یسعی کتاب المراتب ایضاً
 و بصری کتاب رجاء امیر المؤمنین را و خطیب کتاب حدائق را و سید مرتضی
 گفته که از عمر بن شاپر شنیدم که میگفت که جمع کرده ام از فضائل علی بن ابی طالب
 نقلی از جمیع کتب معتبره و این کتاب را شافعی بنی الشافعی بنی امیر المؤمنین
 باید داد و که از شیعه تصنیف این تصانیف در عالم نیست که در فضائل
 امیر المؤمنین و این بیت باشد بلکه هر که تقی کتب شیعه نماید یقین یابد
 که تمام علماء شیعه در نقل فضائل و مناقب امیر المؤمنین و زهرا و حسنین
 کاسه امین و خوشه چین با بسنت اند در هر جا از همین کتب نقل می کنند اگر
 در حال آنکه ما بعد اگر چیزی داشته باشند تحمل است بدل علی فلک کتاب
 کشف الغمّة و الفضول المهمة و غیره ما من کتب بذال فن انتحی این عبارت
 ظاهر است که نزد شاه صاحب نقل الحقیق از کتب المصنف در فضائل و مناقب

جناب امیر المومنین و حضرت زهرا و حسنین علیهم السلام مثبت کاسه لیسیم و خوشه
چینی الحق است یعنی سبب اثبات نقص و عدم سقاطعت بر اثبات فضائل
و مناقب این حضرات از طریق خود است پس معلوم شد که احتجاج و استدلال
الحق بروایات طریق خود در اثبات فضائل و مناقب هرگز قابل رد و بکار نیست
بلکه مثبت فضل و افتخار و دافع نقص و عاریت است پس احتجاج و استدلال
با احادیث نور که از کتب الحق منقول شد نزد مخاطب جلیل عمده الفحول
مستحسن و مقبول باشد و اما از عم کون الفصول المهمة من کتب الشیعه فی طبله و حالیه
فیه عاقل لما ظهر من حال مصنفه فی مجلد حدیث التشبیہ و غیره و در کتاب
کشف الغمّه هم در اکثر مواضع نقل از سنیّه نموده برای الزام و اما کتب مناقب
جناب امیر المومنین علیه السلام و حضرت فاطمه و حسنین علیهما السلام
که شیعه از طرق خود فضائل را در آن وارد کرده اند پس خارج از حصرو
حصن شاه صاحب اگر بران مطلع نشوند چه عجب است رجوع بکتب جالبیه
و کتب حدیث مثل غایة المرام و بحار الانوار باید کرد که از آن حال جمله این کتب
واضح شود و غایت نفی ظاهر و شکار گردد و چهارم آنکه فاضل شیعین
مخاطب حیدر رشوکت عمریه بعد کلامی گفته لیکن احقر العباد و در حق احادیث
امّه اظهار که در طرق شیعه مرویست بدون قیام که امام یمنه یا قرینه قویه
بر وضع آن اصلا خدشه بخاطر نمیگذرانند پس نابه تلفظ آن چه رسد بلکه آنرا
على الراس والعین نه این عبارت بکمال صراحت ظاهر که فاضل
و در حق احادیث امّه اظهار که بطریق شیعه مرویست بدون قیام که امام یمنه

اثبات صحت استدلال الحق بروایات خود
سینه این کتب ظاهر است نقل شد
جناب امیر و حضرت زهرا و حسنین
او کتب لیسیم مثبت کاسه لیسیم و خوشه
چینی ایشان در دست

ایشان صحت استدلال الحق بنقل حدیث نور
از طرق خود و سبب آنکه فاضل شیعین
نهی کرد که احادیثی که در طرق شیعه
مرویست بدون قیام یمنه یا قرینه قویه
اصلا خدشه بخاطر نشود و در کتب
افعال چه رسد بلکه از کتب

یا قرینه قویه بر وضع آن اصلا خدشه خاطر نیگذراند تا به تلفظ بان چه رسد
بلکه آنرا علی الراس و العین چه نهند پس حساب فاده فاضل رشید روایات
نور که اهل حق نقل کرده و امثال آن که هرگز که احمی بیند یا قرینه قویه بر وضع
آن قائم نیست لائق خدش خادشین و قدح قوادحین و ریب مترابین
نباشد بلکه اتباع رشید را باید که آنرا علی الراس و العین نهند و اظهار
عدوان و اعتساف بابل و استنکاف از قبول آن نکنند چنانکه صاحب
صواعق و خود مخاطب جاجاد رین کتاب احتجاج و استدلال بروایات
طریق خود بمقابل اهل حق کرده اند بلکه بمنزیه جسارت دست بروایاتیکه
وضع و کذب آن از تصریحات متقدمین شان نظام انداخته پس بعد این
استحاج و استدلال صریح الاختلال سران قبول احتجاج و استدلال اهل حق
بروایات خود یعنی تواتر تافت قوله و این حدیث باجماع اهل سنت
موضوع است **اقول** ان هذا الا فاك صبین این غایت تهور و
نهایت جسارت که کذب افترا را بتقلید کابلی صلال دانسته مطالب
علیه را بدروغ و بهتان مشحون ساخته از ادانی اهل علم فضلا عن
الفضلاء و العلماء در محاورات و مساملات دنیا و قوع و صدور
کذب بدروغ نهایت قبیح است چه چاکه در مباحث دینی و علوم
حقیقه مرتکب افترا و بهتان شوند و مدعیان بطلان دعوی اجماع
اهل سنت بر وضع این حدیث باده زاهره و بر این قاهره سابقا
مبین شد و ظاهر گردید که اکابر ائمه دین و اجله محققین و اساطین سنی

این حدیث شریف را در کتبهای خویش بلادر و دیگر روایت کرده اند پس چه
قسم ممکن است که این حدیث نزد این حضرات موضوع بوده باشد چه روایت
موضوعات بلا شبهه حرام و ناجائز است و در حدیث و اوست
که کسی روغی را روایت کند و داند که آن در شصت و نه یک از کافران
پس اگر شاه صاحب عافریا بداند که این حدیث شریف نزد این حضرات
موضوع است فسق ائمه خویش ثابت کرده باشند و ایشان را در جمله مفتیان
بر سرور رسولان داخل ساخته و علاوه برین جمعی از کبار سنییه احتیاج
و استدلال باین حدیث شریف نموده اند و جمعی چنانچه از آنجا
رسالت اب صلی الله علیه و آله و سلم و در فواید اجماع حدیثی
ما را که یغتر به اکه من لیس فی راحة من عماره الا خیار و الا تار و الخیار
في التعصب السهم البادی الشنار والتصفیة اوضح العاد و مبنای
فاسد البنیان و نحوی اجماع ظاهر البطلان است که این الجوزی افراش
در حکم بوضع احادیث صحیح و روایات معتبره معلوم طلبه علوم است و آنکه
کتابش را علی اهل سنت موجب ضرر عظیم و فساد فحیم می دانند که لا
على ناظر تذکرة الموضوعات الفتی این حدیث را من تلقاوا و انفسهم
نفساً موضوع قرار داده و این وز بهان در کتاب الباطل قبح آن از آن
الجوزی نقل کرده و خواجه کابلی که یافه در اسی و جسامه و بیباکی
عادت ویرینه اوست ادعا کرده که این حدیث باجماع اهل غیر موضوع
و مخاطب و نحوی کاف باجماع اهل سنت بر وضع آن بر زبان آورده و آنکه

این حدیث شریف را در کتب
شخصیه افراشته
و در کتب عامه
الافتراء و باطل
صلى الله عليه وسلم
منه حدیث بر کتب
فوائد الکافین
سلم و منظر

حکم بوضع این حدیث باطل محض است چه وضع حدیثی ثابت نیست و مگر بدلیل
و دلیل آن نیست مگر مخالفت کتاب یا سنت پس اگر مدعیان وضع این حدیث
در انبان خود وجهی از وجوه دعوی مخالفت این حدیث شریف با کتاب
یا سنت داشته باشند برآورد و جواب شافی و کافی بشنوند و آن لفظ
سوی الحرافات الجرافیه و الهواجس الشیطانیة و اگر بدلیل و حجتی
و مستمسکی حکم بوضع این حدیث شریف نکرده اند بلکه محض بهوای نفسی است
باطل و عشتق مذنب جبر و عداوت آن و مخالفت رسول رب متعال باین حکم
باطل السنه خود را الوده اند کما هو فی الواقع کن لا یصلی الیه
مسلم و مومن و لایکوث به موحد موقن چنان توان گفت
که بدلیل سیر حکم در ندجه امام و مقتدای ایشان که بادی سلوک این بود
و با تم این جهات بادی است یعنی ابن الجوزی که حکم بوضع آن کرده نیز
دلیل نیارده محض قبح در اسناد و بعضی طرق آن اکتفا کرده حالانکه در
مقام و بعضی احادیث صحیحی مثل حدیث سد ابواب الایاب علی السلام
از ذکر بعضی لای و ابیه فاسد و قرآن بخیفه کاسه خود را معذورند داشته
کما یظهر من الرجوع الی کتابه پس اگر او را بدلیل ضعیف فی اصل سیر برای
ابطال حدیث نور میسر میشد و دست یران انداخته و از ذکر آن خود را باز
نداشتی و عداوت بر این احمد بن حنبل بدعی اجماع را علی الاطلاق تکذیب
فرموده چنانچه ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم بن غالب الاندلسی
در محلی گفته رحم الله احمد بن حنبل فلقد صدق اذ یقول من ادعی

مسند ابی الاکالیة فقد
صح عن رسول الله صلی الله علیه و آله
عنه و سلم المحض علیها من
کتاب السنه

مكتوب يدعى باجماع
از احمد بن حنبل

قال احمد بن حنبل بن علي
الاجماع فقد كذب به ابن
ختم في المحل

ص
سنة ولا يجل الحكيم
ولا يجل ولا بالاستحسان
ولا يقول صدق من
رسول الله صلى الله عليه وسلم
دون ان يوافق قرانا وسنة
من كتاب الاقضية

قال احمد بن حنبل بن علي
سنة كذبه ابن ختم في المحل
ختم في المحل

الاجماع فقد كذب ما يدعيه لعل الناس يختلفوا لكن ليقل لا اعلم خلا
هذا اخبار المرسي والاصم قال ابو محمد لا يحل دعوى الاجماع الا في
موضعين احدهما ما يتفق ان جميع الصحابة رضي الله عنهم
بنقل صحيح عن عمر فاقر وابه والثاني ما يكون من خالفه كافرا خارجا
عن الاسلام كشيء ادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله و
صيام رمضان وحج البيت والايمان بالقرآن والصلوات الخمس
وجملة الزكاة والطهارة للصلوة ومن الجنبابة وتحريم الميتة
والخنزير والدم وما كان هذا الصنف فقط ونيز ابن حزم ورحل كفته
وايضا فمدعى الاجماع على ما لا يتيقن ان كل مسلم قد عرفه
وقال به كاذب على الامة كلها وقد نص الله عز وجل على ان
نقرأ من الكتاب آمنا وسمعوا القرآن من رسول الله صلى الله عليه وسلم
فهم صحابة وفضلاء فمن هذا المدعى بالباطل باجماع اولئك
فكيف احصى احوال الصحابة رضي الله عنهم لا تحصر الا حيث
لا يشك في ان كل مسلم قد عرفه وقد قال احمد بن حنبل رضي الله
عنه من ادعى الاجماع فقد كذب ما يدعيه لعل الناس يختلفوا
في ذلك وابن القيم وراعي الموقعين كفته وكذلك الشافعي ايضا
نص في رسالته الجديدة على ان ما لا يعلم فيه خلاف لا يقال له
اجماع ولفظة ما لا يعلم فيه خلافه فليس اجماعا وقال عبد الله
بن احمد بن حنبل سمعت ابي يقول ما يدعى فيه الرجل الاجماع

نصیر کتب اقدم در اعلام الوقایع
نصیر احمد در علم اجماع و کلام و فقه

فهو كذب من ادعى الاجماع فهو كاذب لعل الناس يختلفوا هذا كذب
بشر المرسى والاصم ولكن يقول لا اعلم الناس يختلفوا وهو يبالغ في
ذلك هذا لفظه وبعد من عبادت كفته ونصوص رسول الله
صلی الله علیه وسلم اجل عند الامام احمد وسائر ائمة الحديث
من ان يقد موا عليها توهم اجماع مضمونه عدم العلم بالخالف
ولو ساع لتعطلت النصوص وساع لكل من لم يعلم بخالفه في
حكم مسألة ان يقد مرجله بالخالف على النصوص في العجب
العجيب كيف يدعى المخاطب لمطاع هذا الاجماع الباطل الاستغناء
الواضح الاستبشاع الصريح الخداع فيعتمد الحق على المستكفين
حوله والسامعين قوله من الهج الرعاع وروج الكاسد على
المغفلين الانمار الذين هم لكل ناصق اتباع مع ظهور بطلانه
واهدام جدانه وانحرام اركانه وانحزام اصوله اغصانه
عند الناقد للردى من السليم الصالح للانتفاع وابن حزم صاحب
محل نزو ائمة سني بفضائل جليه ومحمد سني محلي ومرت طول باع
وكثرت اطلاع او از رنگ ارتياج تشكيك مؤيدون مستولين محلي ومقام علم
وفضل واعتماد واعتبار او نزو ابن حضرات پس رفيع ومعل محي الدين
ابو محمد عبد الواحد بن علي وكتاب المعجب في تلخيص اخبار المغرب ابو محمد
الكني يحد عنه الحميد هو ابو محمد علي بن احمد بن سعيد بن
حزم بن غالب بن صالح بن خلف بن معدان بن سفيان بن

عبد بن حزم بن علي بن احمد بن سعيد بن
خلف بن غالب بن صالح بن معدان بن سفيان بن

يزيد الفارسي لم يزيد بن ابي سفين بن حرب بن امية بن عبد شمس
بن عبد مناف القرشي قري على نسبه هذا بخطه على ظهر كتاب
من تصانيفه اصل ابائه الا دنين من قرية من اقليم لثلة
من غرب الاندلس سكن هو وابوه قرطبة وكان ابوه من وزراء
المنصور محمد بن ابي عامر ووزراء ابنه المظفر بعدة وكان هو
المدر ولد وليتها وكان ابنه ابو محمد الفقيه وزير العبد المرحوم
بن هشام بن عبد الجبار بن الناصر الملقب المستظهر بالله اخي
المهدي المذكور انفا ثم انه نيزد الوزارة واطرحها اختيارا واصل
على قراءة العلوم وتقيد الاخبار والسنة فنال من ذلك ما لم يزل
احد قبله بالاندلس وكان على من هذا امام ابي عبد الله
الشافعي رحمه الله اقام على ذلك زمانا ثم انتقل الى القونيات
وافرط في ذلك حتى اربى على ابي سليمان داود الظاهري وغيره
من اهل الظاهر وله مصنفات كثيرة جليلة القدر شريفة المقصد
في اصول الفقه وفروعه على مذهب الذي يسلكه مذهب
الذي يتقلده وهو مذهب داود بن علي بن خلف الاصبهاني
الظاهري من قال بقوله من اهل الظاهر ونفاة القياس والتعليل
بلغني عن غيره واحد من علماء الاندلس ان مبلغ تصانيفه
في الفقه والحديث والاصول والفن والمثل وغير ذلك من التاييف
والنسب كتب الادب الرد على المخالفين له نحو من اربعائة مجلد

والجواب عن حرم كذا هو
أنه لا يثبت على اجزاء فكل جزء

تشتمل على قريب من ثمانين الف ورقة وهذا شيء ما علمناه لا
ممن كان في مدة الاسلام قبله الا لابي جعفر محمد بن جبريل الطبري
فانه اكثر اهل الاسلام تصنيفا فقد ذكر ابو محمد عبد الله بن محمد
بن جعفر الفرغاني في كتابه المعروف بالبصلة وهو الذي وصل
به تاريخ ابي جعفر الطبري الكبير ان قوما من تلاميذ ابي جعفر
اخصوا ايام حياته منذ بلغ الحلم الى ان توفي في سنة وهو ابن
وثمانين سنة ثم قسموا عليها اوراق مصنفاته فصار لكل يوم
اربع عشرة ورقة وهذا لا يتحيا لمخلوق الا بكرم عناية الرب
تعالى وحسن تاييده له ولا بن محمد بن حزم بعد هذا نصيبنا
من علم النحو واللغة وقسم صالح من قرض الشعر وصناعة الخط
الى ان قال بعد ذكر بعض اشعاره وجد بخطه انه ولد يوم الاربعاء
بعد صلاة الصبح وقبل طلوع الشمس آخريوم من شهر رمضان
سنة وتوفي رحمه الله في سلخ شعبان من سنة واما ما ورد
هذه النبذة من اخبار هذا الرجل وان كانت قاطعة للنسب
مزيحة عن بعض الغرض لانه اشهر علماء الاندلس اليوم اكثرهم
ذكرا في مجالس الرؤساء وعلى السنة العلماء وذلك لما افتته
مذهب مالك بالمغرب واستبداده بعلم الظاهر ولم يشتمل
قبله عندنا احد ممن علمت وقد كثرا من مذهب واتباعه
عندنا بالاندلس اليوم ودر آخر كتاب المحجب اين عبارت مسطور است

في نسخة
من

هذا حديث حرم كذا واحد
بوضع حديث ثور

قال الشيخ الفقيه العالم الحافظ محيي الدين ابو محمد عبد الواحد
بن علي جامع هذا الكتاب سمع على جميع هذا التلخيص الذي
جمعه في اخبار المغرب مولانا الفقيه الامام الفاضل الوزير
الصاحب عز الدين قدوة العلماء او هذا فضلا اكل الوزير
خاصة امير المؤمنين ابو الفتح عبد الله بن القاضي الاجل الوزير القا
ض صاحب شمس الدين ابو محمد بن شريف الزهري جلال الله الزمان
ببقائه والفاضل المتقن ابو الفتح نصر بن القاضي المخلص ابو محمد
عبد الكريم بن علي الكوفي صدوق حسن فان ماصور حرمه في الاسوة الحسنة
ور ذكر مجتهد بن كفته ومنهم الامام ابو محمد بن حزم الظاهري قال
لو علمت ان احدا على وجه الارض اعلم مني قانا وحديثا
لرحلت اليه وقد بالغ في ايجاب الاجتهاد على كل مسلم بان يبلغ
ما يكون في تحريم التقليد حتى قيل ان لسان ابن حزم وسيف
حجاج بن يوسف شقيقان فانه ما تجي من لسانه احكاما من
سلكه الله تعالى قال الشيخ الاكبر في الفتوحات في الباب الثالث و
العشرين مائتين غاية الوصلة ان يكون الشيء عين ما ظهر ولا
يعرف انه هو كما رايت النبي صلى الله عليه وآله واصحابه وسلم
وقد عانق ابا محمد بن حزم المحدث فغاب الواحد في الاخر فلم
نواكوا واحدا وهو رسول الله صلى الله عليه وآله واصحابه وسلم
فهذه غاية الوصلة وهي المعبر عنها بالانفراد انتهى ولنعم ما قيل

٣٤
ص ١٠٨

محمد بن حزم بن حزم في الاسوة
الحسنة بالشيء بولوى
صديق حسن بن حزم

فومثل هذا المقام توهم واشينا بليل فزاره فصر ليسعي بيننا بالنبأ
فما نقتنه حتى اتخذنا تعاقبا فلما اتانا ما راى غير واحد ويقرب من
ذلك ما قيل بالفارسية به جذبه صول كدست بيان من توبه كريب
آمد و پرسيد نشان من توبه ولم تحصل تلك الوصلة لابن حزم
الا من جهة اعتصامه بالسنة وانتصارها وصلابته في التمسك
بها والود على من ردها وخالفها بانكارها رضى الله تعالى
اتباع رسوله ظاهرا وباطنا وحشرا في نعمة اهله **قوله**
وفي سناد محمد بن خلف المروزي قال يحيى بن معين هو
كذاب قال الدارقطني متروك ولم يختلف احد في كذبه و
يروى من طريق آخر وفيه جعفر بن احمد وكان بافضيا خاليا
كذابا وضاعا وكان اكثر ما يضح في قدح الصحابة وسبهم
اقول لا يخفى على من اتقن البحث واحصى ان من طرق الطرقات
ان المخاطب الماهر الحاوى لا نواع الشرف الذي قدما اخلاف
الخلاف قد دشف قد ادعى وقوع محمد بن خلف في اسناد هذا
الحديث العا الشرف فاجترح اشنع العضيبة وافطع الفرية
اقترفت واظهر انكر الشطط والفساد وابان عن أنهم الكذب
والجحراف فان الرجل المذكوذ غير واقع في طريق من طرق حد
التوريب كما سنبتهم فيما بعد انشاء المجيد لغفوره واما جعفر بن احمد
فانه ايضا الميقع في الطرق التي ذكرها اهل الحق والايقان

في مقام الاستدلال بالاحتجاج لتبكيك السنية الاعيان فوهم
 المخاطب المتكهور المتعول الغفول ومن سلف عليه من مشايخ
 العصبية وأمة الذهول انحصار هذا الحديث المشي والمقبول
 في طريقين توهموا ان كلامي ما معلول زعم باطل مدخول
 ووهم سخي في ذوال يستكف ويشتم منه ارباب العقول ولا
 يطور به ابدا من له ادنى المام ونزول بذرا السبوت ميمر المنقول
 فانه لاح انفا وظهروا كما أصبح اذا اسفران الحديث من الاحاد
 المستفيضة المشتبهة والروايات المعتمدة المعتبرة صحيح بلا ريب
 كيف لا ورواته من الثقات المشاهير والاثبات النخاري على
 ما صح به العلماء الانجاب وسبط ابن الجوزي الذي قد اشى عليه
 عدة من ثقاتهم الاكابر وعدة من الاماثل الحائزين للمفاخر
 اثبت صحة الحديث على غم جلة ونصب نفسه لنقض له ربه
 وليس في اسانيد الروايات التي نقلتها من احمد بن حنبل عليه
 بن احمد وابن المغازلي والخطيب والنطنوي والعاصم والحموي من
 اسم محمد بن خلف وجعفر بن احمد عين ولا اثر فالقدح والجرح
 والطعن فيهما لا يجدي نفعا ولا يثلي صدا كما لا يخفى على من له ثاقب النظر
 ومن الظاهر ان ورود حديث صحيح من طريق اخر ولو كان في ما شئ
 من الضعف يفيد زيادة القوة في الخبر وثبت وظهر ان القادح
 في حديث النور بطن وقوع احد الرجلين فيه اما مكابر مختلط

او اعفوك سفيهة ثم اعترتك على منشا هذا الغلط الواضح وصل في ذلك
الخطا اللامح فاعلم ان العلامة الحلي انا والله في سماء الفخر بدمعة
واعلى في اعلى عليين في كرهة نقل في كتابه فحج الحق هذا الحديث
المدكوثر من احمد بن حنبل وابن المغازلي الذي هو محدث مشهور
وصاحب الباطل لما قعد به العجز عن الجواب احتال حيلة في الخطا
فقال ذكر ابن الجوزي هذا الحديث بمعناه في كتاب الموضوعات
وقال هذا الحديث موضوع على رسول الله صلى الله عليه وسلم
والمتهم به في الطريق الاول محمد بن خلف المروزي قال يحيى بن
معين كتاب قال لدارقطني متروك وفي الطريق الثاني المتهم
به جعفر بن احمد كان بافضيا كذا بايضا الحديث في سبب اصحاب
رسول الله صلى الله عليه وسلم انتهم فهدا المسؤل المحتال لم يتبع
ان في سند الحديث التثنية نقله العلامة اعلى الله مقامه في
دارالكرامة وقع احد من الرجلين بل قال ان ابن الجوزي ذكر
حديثا هو في معنى هذا الحديث وحكم بوضعه قوا وهم الناظرين
ان الحديث المسطور ايضا موضوع ولم يردع صريحا الله وقع في
نفس الرواية التي نقلها العلامة احد من الرجلين كما لا يخفى على
من له تأمل وسلامة والكاتب العسوف الجوال لاخذ كثير من
فضلات الفضول قال في جواب هذا الحديث في القضاة هو باطل لانه موضوع
باجماع اهل الخبر وفي سنده محمد بن خلف المروزي قال يحيى

ابن معين هو كذاب قال لدارقطني متروك ولم يختلف احد في
كنبه ويروي من طريق آخر وفيه جعفر بن احمد وكان رافضيا
غاليا كذا ابا وضاعا وكان اكثر ما يضع في قدح الصحابة وسنهم
انتهم فالكاتب محمد بن زيادة نغمة ليس لها من الصدق ثروث اذا
على وضع الحديث جامع اهل الخبر واخفى قتره من الفضل لم يحم على الادغال وغير عبادته
ومعناها ونكمرهاها وفحواها الحديث لا غار لا نزال فانه ذكرنا في حديثه وقع في حديث
هو بهذا الحديث الذي ذكره العلامة في مقام الاستدلال
والكاتب ادعى انه وقع الرجل في هذا الحديث بعينه فافضح
اول الكمال والمخاطب المعظم الصادق في قوله السارق لكتاب
الكاتب والتابع على منواله اعتر بقوله الكاذب الاعوج فذكره
بعد تغيير بلفظ اللجج وبالجملة لاربية في ان الحديث الذي وقع فيه
محمد بن خلف المروزي غير هذا الحديث الشريف كما دريت ايضا
من كلام سبط ابن الجوزي في الفهم الحقيق فان لفظه هكذا خلقت
انا وهرون بن عمران ويحيى بن كزيا وعلی بن ابی طالب من طينة
واحدة وان اختلفت مع ذلك البيان الواضح الوسوس الحاد
واعتلج مع هذا الكشف اللائح الهوا جس للاذعة فما انا واصلك
الى يقين جازم لا يثلمه نوازغ شكوك اهل المراء والختل وانهميك
الى قطع سالم عن تطرق شبهات اصحاب المكابرة والجدل فاعلم
بعد تفريق هذا الكلام عثرت بعد لفحص التام على اصل كتاب موضوعات

ادعى الاحكام

ابن الجوزی المجاز فی رد احادیث خیرا لا نام علیہ والہ الا^{الافتح}
والسلام فوجدت الامر عند ملاحظته کما تیقنت قبل مطالعته
قال فیہ فی فضائل علی علیہ السلام الحدیث الاول فیما خلق
منہ علی بن ابی طالب اخبرنا ابو منصور القزازی قال اخبرنا
احمد بن علی بن ثابت قال اخبرنی علی بن الحسن بن محمد الدقاق
قال ثنا محمد بن اسمعیل الوترار قال ثنا ابراہیم بن الحسین بن
داود العطار قال ثنا محمد بن خلف المروزی ثنا موسی بن
ابراہیم ثنا موسی بن جعفر عن ابيه عن جدّه قال قال رسول^{الله}
صلی الله علیہ وسلم خلقت انا و هرون بن عمران و یحیی بن
زکریا و علی بن ابی طالب من طینة واحدة هذا حدیث
موضوع عن رسول الله صلی الله علیہ وسلم و المتهم به
المروزی قال یحیی بن معین هو کتاب و قال الدارقطنی
متروک و قال ابن حبان کان مغفلا یلقن فیستکف فاستحق
التراک و قد روى جعفر بن احمد بن بیان عن محمد بن عیسی الطائفی
عن ابيه عن سفین عن داود بن ابی هند عن الولید بن
عبد الرحمن عن غیر الحضرمی عن ابی ذر قال قال رسول الله
صلی الله علیہ وسلم خلقت انا و علی من نور و کنا عن عیدین
قبل ان یخلق الله آدم بالف عام ثم خلق الله آدم فانا قبلنا فی
اصلاب الرجال ثم جعلنا فی صلب عبد المطلب ثم اشتق اسمنا

من اسمه فانه عجم وانا محمد والله اعلم وعلى علي قال المصنف
هذا وضعه جعفر بن احمد كان افضيا يضح الحديث قال ابن
عدي كان يتيقن انه يضع انتهى وظهر من هنا ولا كظم النار على
العلم والنور في الظلم ان ادعاء وقوع محمد بن خلف المروزي في
طريق حديث النور من غرائب الغريبة والبهت المخطو ولم يعثر الكافي
على اصل كتاب ابن الجوزي وانما وقف على كلام ابن وزججان وغيره
وحرفه على حساب رام من البهتان فادعى كذا باوزن وراوى القى الى اولها
زخرف القول غرورا وقلده في ذلك الخطاب المتخذ من الجسود الفا
للتميز والشعور العاد من لا اطلاع والعثور فساد كلامه المنكر
المدح وابدع عن واضح العجز وظاهر القصور وايضا ظهران ابن الجوزي
نسب جعفر بن احمد وضع الحديث مطلقا وابن وزججان ايضا
اليه قيد في سب اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم و
ايضا اضاف لفظ كذابا والكابلي لم يكتف على هاتين الزياتين
فاضاف لفظ غالبا وضاعا وايضا ذكرانه كان اكثر الناس في قدح الصحابة
وايضا اضاف فقرة ولم يختلف احد في كذبه في قدح ابن خلف
فهذه زيادات اربع من الكابلي واثنان من ابن وزججان شاكه
فيهما الكابلي الذم سهل عليه التسليم وهانث ليس لها وجود
في كلام ابن الجوزي المطعون على السنة الاعيان وايضا وضع ابن
ابن وزججان نقل الحكم بوضع حديث ابن خلف عن ابن الجوزي

قال علي بن محمد بن جعفر بن احمد

وسبهم فارضى بالكفاء على ذكر سب الصحابة
الكبراء فترددت بذكر القدر والاضاف الاكثريه
الى الوضع من ناد الكذب والافتراء

فحسب الكابلي الخفي اسم ابن الجوزي حتى لا يتعقب عليه ولا يؤخذ بختا
 بان منقذ السنية طعنوا على ابن الجوزي و اظهروا شدته و جازفته
 و فطيع اغراقه و ذكر الكابلي بدل حكم ابن الجوزي اجماع اهل الخبر
 على وضع هذا الحد يثفرا دكدا ما عليه مزيد يربو على ذلك
 ابليس بزيده و الخاطب المضطجع برزاة المنية و المسد الى المسو
 باعظم منة المساعد لهم في الترفيع و التلخيص و التزويق و التلخيص
 بلائنة ذكر عوض اجماع اهل الخبر اجماع اهل السنة و شدة و بالله
 من سواس الخناس و سوس في صد و الناس من الناس و الجنة
 و يزويهم و ينهيهم من طريق النجاة و الجنة و يغويهم و يضاهيهم
 الخفة مرة و مرة بالرة و يثن على انتحاب لقي الحن با و جع انه ايضا
 ظهران ابن الجوزي نقل في حق المروزي عن ابن عدي انه كان مغفلا
 بلقن فيستلحق فاستحق الترك و هذا صريح في انه لم يكن يتخذ الوضع
 و الكذب على سيد الانبياء لا فحاش سلام الله و صلواته عليه
 و آله و عليهم ما في مسك و طاب ملاك فمذا يطل ما نسبه
 ابن الجوزي الى ابن معين من انه قال في حقه انه كذاب و مع
 ذلك فقد طعن أئمة السنية على ابن معين بكثرة طعنه على
 الناس و اثبتوا حسنة الشافعي الكي هو عند هم رئيس و راش و قد
 من الفضل و التحقيق اضواء نبراش كمال الخفي على ناظر مناقب الشافعي
 للرازي المقباش و اما حكم ابن الجوزي بالوضع على حديث التو

المروزي من ابي ذر الغفاري فهو من ساوسه الغير الهدية و
هو احسن المردية ما انزل الله به من سلطان في قاداته العصبية
الى ذلك فلما اهابا باللسان والجنان لا يصلح الا صغاء ولا يليق الاعتناء
وهو تجسس اسمي و تجميع اموج و تقول تخرج و تعصب الجح و جسارة فاشة
و خسارة داهشة و اقدام و هوذ و تغرير و تجبر و ادعاء بلا دليل
و ازال و تضليل و تخديع و تسويل و اما القدر في بعض رواياته
فقصارى مرة و حمادى خبرة لو سلم ضعف هذا الطريق الخاص
لا الوضع كما هو غير خاف على من له سليم الطبع و حمادى في حدود
القاصرين و يظهر زيد خرى الخاسرين و يوقف الذا هليق يئبه الغايب
ويكشف جليلة الحال فيبين عن ضاية جسارة اصل الاغفال و الاها
ان اسناد تكذيب محمد بن خلف الى يحيى بن معين عز و قد حدى الى
الدارقطني القطر خلف حلى و كذب خبير خفي فان محمد بن خلف

المروزي كان صدقاً و ذكره الدارقطني و قال الله لا باس به
قال عبد الكريم بن محمد السمعي في الانساب في نسبة المروزي فاما بعد
درب يقال له درب المروزي و محلة المروزي و ظني انها من الكرخ
و من هذه المحلة ابو عبد الله محمد بن خلف بن عبد السلام الاعرج
المروزي لانه كان يسكن هذه المحلة روى عن يحيى بن هاشم سمع
وعاصم بن علي بن عبد الجبار وى عنه ابو عمرو عثمان بن احمد بن
السماك و عبد الصمد بن علي الطيبي و ابو بكر عبد الله الشافعي و كان

صدوقامات فی مسنة احد و ثمانین مائتین انتھی ما فی الانساب فی
کفاية لنضو المجاث عن الحق والصواب و مبالغه فی تخیل المتحجین
الاولیاء و تبکی المتحجین الا قشای و احمد الله فی المبدأ و المآل
وقال الخطیب البیہقی تابعی بغداد محمد بن خلف بن عبد السلام
الاغوی عرف بالمرؤزی لانه کان یسکن محلة المروزة حدث عن
عاصم بن علی و علی بن الجعد و موسی بن ابراهیم المرؤزی غیر
روی عنه ابو عمرو بن السماک و ابو العباس بن نجیح و عبد الصمد
الطیبی و ابو بکر الشافعی و غیرهم و کان صدقاً ذکرة الدار
فقال لا بأس به و نقل عن ابن قانع انه مات فی سنة انتھی
فاحمد الله ولی التوفیق و الارشاد حیث ثبت من افاد فی خطیب
بغداد و حمیدهم النقاد ان ابن خلف من شیوخ اساطینهم
کا بن بکر الشافعی و ابن السماک و ابن نجیح و عبد الصمد سائر
فضاهم فی الاغوار و الافخاذ و انه صدق و نفی عنه الباس
الدارقطنی العماذ فی العجب کل العجب ینفی الدارقطنی عن ابن خلف
الباس و یعز و ابن زبجان و الکابلی المغان و المغانطیکیس الاعیان
الی الدارقطنی انه قال فیہ انه متروک و هذا و سواس و ای
و سواس لم یکتفیا علی هذا التذلیس المورث للالتباس
حتى ذکر ابعدا منسباة الی الدارقطنی انه لم یختلف احد فی
کذبه فان اراد الله قاله الدارقطنی فهو من الخشاعة لفرقة المستحقين

والا حافظ العراق في كتابه وتابعه محدث الشام كما اخرجناه سواء
انتم فله الحمد والمنه التامة على كمال لطفه وهدايته العامة حيث
ثبت كون المروزي صدوقا وكون حديثنا حسنا بحيث لا يستطيع انكاره
جاحذا ولا يفتاق في تنبيهه الى تكلف ثائث واستيناف برهان
شاهد فليمت المنكرون حقا وحسدا ويدب الجاحدون
علوا وكما: وهذا الحديث وان كان غير حديث النور الذي
احتج به علمائنا الاعلام: احلهم الله دار السلام لكن لما كانت
ابن الجوزي ابن وزهان الكابلي والمخاطب حين حديث التوث
فثبت حسنه كاف لرد تكذيبه الصاير عن اصحاب الغفول و
القصود قوله بر تقدير فرض صحت معارضه بروايتي: غير ان روايت
في الجملة بهترست ودر اسناد او شيعين بالكذب واقع نشده اند و هو صاير
الشافعي باسناد الى النبي صلى الله عليه وسلم انه قال كنت انا وابوك
وعمر وعقنان على بين يدي الله تعالى قبل ان يخلق آدم بالف عام
فلما خلق اسكنا ظمرا ولم نزل تنقل في الاصلاب الطاهرة حتى
نقلنا الله الى صلب عبد الله ونقل ابا بكر الى صلب ابي قحافة ونقل
عمر الى صلب الخطاب ونقل عثمان الى صلب عقان ونقل عليا الى صلب
طالب اقول استدلال مخاطب ميمون فوفنون احتجاج فاضل شمس حرر
مفتون بحب و هو اى ثلثه منظرين بدائع شجون باين روايت غرائب شجون
وكذب في فريه سر سر نزل مجنون و آخره هتان ان كونه و افتعال

زبون که قلوب باطل ایمان و ایتقان بلا حفظ آن پر خون بسبب اشتغال آن بر طرائف
گوناگون و انظار لطائف بود قلمون از عجائب هر خون و غائب عصیون
بوجه عذیده خندوش و موهون و بانظار سدید و مغشوش و مطعون **اول آنکه**
قول او که ازین روایت فی الجمله بهتر است انتهی لالت صریح دارد بر آنکه این روایت
و امیر از روایت نور که زعم انحصار آن در دو طریق نموده فی الجمله بهتر است
نه من جمیع الوجوه و ظاهر است که نزد کابلی و مخاطب این هر دو طریق نهایت
مطعون و مقدوح و مخموز و مجروح اند پس هرگاه این روایت از روایت نور
که نزد خود مخاطب جسد و کابلی عتور نهایت مطعون و موهون است
فی الجمله بهتر باشد نه من جمیع الوجوه ظاهر گردد و که این روایت معیوب
و مجروح و مقدوح و مطعون است گوهر تبه قبح و جرح فرخونی هر دو طریق
مذکور در کلام این ایچو به نزد پس از این روایت روشن معلوم متیقن گردید که
حسب اختلاف مخاطب با انصاف این روایت صریح الذکر و الجواز
قبح و جرح پاک صاف نیست و از انقید فی الجمله که مخاطب مقتدا می باشد
طریف النحله فکر فرموده لغو و بیکار و منافی و منافق تخریر بلاخت شعار خواهد بود
و هرگاه قبح و جرح آن از کلام خود مخاطب تخریر واضح و مستفید باشد بطلان
و فطاعت معارض گردانیدن آن بار روایت نور بر تقدیر فرض صحت
در کمال وضوح و ظهور و و م آنکه صحت سند و اعتبار و محتما حدیث نور
حسب افادات علما اخبار و منقذین آثار و اخبار کاشمش فی رابعه النها
پیدا و اشکار گردید پس معارضة ان باین روایت بی سرو پا و حکایت

جواب معارضة حدیث نور بر روایت داله
بر خلق تثنیه قبل حضرت آدم علیه السلام

۳۱۷

سراسر خطا که اصلاً ذکر سند آن نکرده تا بتوثیق و تعدیل روایات و ناقصین
و شنای حاکمین در اوین آن چه رسد کی قابل التفات و اصفا تواند شد سوم
آنکه قاضی سنار استدبانی پندی که حسب اعتراف و الا نشان کما فی الخاف النبلاء
بیستی مان بود تصحیح صحیح بضعف این خبر خفیف فرموده چنانچه در سقیلو
گفته هشتم ماروی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کنت انا و
بن ابی طالب فرادین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعة
عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئین فجاء انا و
علی جواب این حدیث موضوعست باجماع اهل حدیث و در سنن او این حدیث محمد
بن خلف مروزی است یحیی بن محسن گفته که او کذاب است و در قطنی او را بر سر
گفته و کسی اختلاف نکرده در کاذب بودن او و در طریق دیگر جعفر بن احمد
غالی است کذاب ضعیف است اکثر احادیث در قدح صحابه وضع کرده و شافعی
بسنده خود روایت کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کنت انا و ابی
و عمر و عثمان و علی قبل ان یخلق آدم بالف عام فلما خلق اسکنا ظمرة
فلما نزل ننقل فی الاصلاب الطاهرة حتی نقلنہ الی صلب عبد الله
ونقل ابابکر الی صلب کفافة و نقل عمر الی صلب علفان و نقل علیا الی
صلب ابی طالب و این حدیث هر چند ضعیف است لیکن در اسناد او ششم بالکلیه
انتهی باید دانست که کابلی در صواق گفته الثامن ماروی عن النبی صلی
الله علیه وسلم قال کنت انا و علی و ابی طالب فرادین یدی الله قبل ان
یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور

۱- مطلب

۲- خطا و نقل عثمان الی صلب

ص ۲۱
المطلب الرابع فی ابطال
استدلال المرافضة علی ان
الامام بعد النبی علیاً و
اهل البیت

جزئین فجزء انا علیّ وهو باطل لانه موضوع باجماع اهل الخبر و
اسنادہ محمد بن خلف المروزی قال یحیی بن معین هو کذاب و قال
الدارقطنی مسترک و لم یختلف احد فی کذبه و یروی من طرق آخر
وفیه جعفر بن احمد و کان رافضیاً غالیاً کذاباً و ضاعاً و کان اکثر
ما یضع فی قبح الصحابة و سبّی سمر و لانه روى الشافعی بسندہ الی ابی بنی
صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال کنت انا و ابو بکر و عمر و عثمان علی قبل
ان یخلق آدم بالف عام فلما خلق اسکننا ظمّرہ و لم یزل ننقل فی
الاصلاب الطاهرۃ حتی نقض الله الی صلب عبد الله و نقل الی بکر الی
صلب لک قساقۃ و نقل عمر الی صلب خطاب و نقل عثمان الی صلب عقیق و نقل
علی الی صلب طالب و لیس فی اسنادہ من ینبئ سمر بالکذب و کان مثل
هذه الاخبار لو ثبت لا یجیح بہ فی مثل هذه الامور و ذلک ظاهر و لا
ظہور النار علی شواہق الطور پس می بینی کہ کابلی بسبب مزید تصنیف و
و تار یک بینی و تعصب تصلب ناحق گزینی دعوی بطلان استدلال حدیث
نور باین کذب زور بدلائل شعاع بنوعی از دہن ضعف و فتور و بلا ایما بوجہی
از وجوہ خلل و قصور را غائر نمادہ داد و قاحت جسارت دادہ لکن بانی ہستی
آئی در دیدہ آوردہ تصریح صریح بضعف این کذب فنیع فرمودہ و مخاطب اگر چه
از تصریح صریح بضعف آن دل در دیدہ لکن بقول خود فی الجملہ بکنایہ ابلغ من التصحیح
ضعف و قبح و دہن و جرح آن اثبات فرمودہ پس بانی ہستی با صفا و مخاطب
با وفا باوصف ایشا را تقلید کابلی سراپا جفا اقتضای و اکثاف صنیع سراپا خطا

کتابی عظیم الاعتدال علی اهل الحق والموالاهل بسبب الاصطفا خلافت
ازدم و حیا و موجب ظهور خزی خسار نزد منقیدین کبر و التمه چار و ناچار شاد
او ابیاق و جرج این خبر موجب اهل بصیرت ثابت فرمودند چهارم آنکه مخاطب
در همین باب است بحواب حدیث تشبیه که سمعت سابقا گفته وقاعد
مقررده الهستنت است که حدیثی را که بعضی آنکه فق حدیث در کتابی روایت
کنند و صحت نافی الکتاب را التزام نکرده باشند مثل بخاری و مسلم و بقیه
اصحاب صحاح و بصحت آن حدیث با خصوص صاحب آن کتاب یا غیر او از
محدثین ثقات تصریح نکرده باشد قابل احتیاج نیست ^{این} زیرا که است که عدم قیاس
این خبر قطع الخرج و الغرر برای احتیاج و استدلال حسب این قاعده مقررده
الهستنت علی ادعاه الخاطب عمده الا قیال ظاهر با هر زیرا که این حدیث
در کتاب ملتزم لصحة مثل صحیح بخاری و مسلم و بقیه صحاح مروی نیست و صحت
آن با خصوص این شافعی یا غیر او از محدثین مشیدین بنای غیر مصوص فضائل
متغلبین مصوص پس این قدر عجبت در سهو و نسیان از مخاطب نخبه الایمان
محیر افهام و اذهان است بدان سبب که این است برای رد فضائل علویه این
قاعده باینده می تراشد و باز جابجا بدعا لائفه و جلایا کتفه بر خلاف
آن کجافات عجیب است می اندازد و بنقض و رقص قاعده ممرده خود می
فاصله طویله مقلوب اشباع و اتباع خود میگردد و نمک بر جراحات شاد
باظهار کمال تفاوت و تناقض خدام عالی مقام می پاشد و صدور بر حیر
شان را با انواع ابجاع می خراشد ^{چشم} آنکه مخاطب به همین کتاب تحفه بحواب

در این حدیث

طعن دوم از مطاعن ابی بکر گفته و جمله لعن الله من تشلف عنی یا هرگز در کتب
ایسنت موجود نیست و بالفرض اگر صحیح باشد معنیش آنست که اسامه را تنها
گذاشتن از مهم و میان برای انتقام زید بن حارثه پهلوتی کردن حرام است
و چون ابو بکر رضی الله عنه بخداست امامت متعین شد ازینکه امور او را استفتا
واقع است بلا شبهه قال الشیخستان فی الملل والنحل ان هذه الجملة من
مفتوای بعضی فارسی نویسان که خود را از محدثین ایسنت شمرده اند و
در سیر خود این جمله را آورده برای الزام ایسنت کفایت نمیکند زیرا که اعتبار
حدیث نزد ایسنت بیافتن حدیث در کتب مسنده محدثین است مع الحکم
بالصحة و حدیث بی سند نزد ایشان شترلی حرام است که اصلاً گوش بان نمیکند
انتهی اینین عبارت ظاهر است که اعتبار حدیث بیافتن آن در کتب مسنده
محدثین است مع الحکم بالصحة و پیر ظاهر است که ورود این خبر در کتب مسنده
محدثین مع الحکم بالصحة ثابت نیست پس بسیار این افاده مخاطب جلیل الفخار
هم این کذب واضح العار و الشنار از اعتماد و اعتبار و در بر کنار و عدم قیاس
آن برای احتجاج و استدلال بگوید و آشکار بلکه چون سند آن نقل نه کرده اند
مثل شترلی چهار و تشبیه بان موجب نهایت ستم و انکار و لائق کمال
تشفیع و استحقاق خواهد بود و محض دعوی ایراد شافعی سند این ضلال و غی
شافعی و شترلی صدر و موجب سکون در شی باعث تمیز حق از زلی نیست
خصوصاً با وصف عدم تبیین و ابراز نام و نشان کتاب مصنف آن امام
باز به زنی ششم آنکه استلال ابن وایت عین اختلاف و عدد نکست عدد

و نقض عقد است که در همین باب است ادعای التزام نقل از کتب اهل کفر
 نهاده و حیث قال بعد ذکوا لایات التی استدال بها بوجه علی خلافت
 ابی بکر اما اقوال عترت پس انچه از طریق اهل سنت مرویست خارج از حد
 و حصتا در همان کتاب یعنی از التا کتفا باید دید و چون درین ساله التزام
 افتاده که غیر از روایات شیعه متشکک در پیچ امر نباشد انچه از اقوال عترت
 درین باب در کتب معتبره و مرویات صحیحه ایشان موجود بقسم می باشد
 کمال عجب است که درین کلام باین تصریح صحیح ادعا التزام عدم نقل غیر روایات
 شیعه نموده و باز درین مقام و مقامات بسیار خلاف و اخفار با اعلان
 و ابهار آغاز نموده و من نکت فانما ینکث علی نفسه ^{مفهم} ^{که} ^{مستحب}
 در صدر همین کتاب خود گفته درین ساله التزام کرده شد که در نقل روایات
 شیعه و بیان اصول ایشان و الزاماتیکه عائد بایشان میشود غیر از کتب معتبره
 ایشان منقول عنه نباشد و الزاماتیکه عائد باهل سنت می باشد می باید
 که موافق روایات اهل سنت باشد و الا هر یک از طرفین تعصب و
 عناد لاحق است و بایکدیگر اعتماد و وثوق غیر واقع نشدن این عبارت
 دلالت صریحه دارد بر آنکه روایات یک فرقه بر فرقه دیگر حجت نمیتواند
 که یکی را بر دیگری اعتماد و وثوق نیست پس چرا این قاعده مقرره خود را
 فراموش نموده مخالفان درین مقام و دیگر مقامات آغاز نموده
 نیز درین عبارت ادعا التزام نقل در الزاماتیکه عائد بشیعه میشود از کتب
 معتبره شیعه نموده پس قصد الزام شیعه باین روایات سراسر تکذیب خود است

پنجم آنکه نیز مخاطب باب چهارم بعد ذکر حدیث ثقلین گفته پس معلوم شد که
در مقدمات دینی و احکام شرعی ما را پیغمبر حواله باین دو چیز عظیم القدر فرموده است
پس ندیده که مخالف این دو باشد در امور شرعی عقیده و عملاً باطل و ناصحیه
و هر که انکار این دو بزرگ نماید گمراه و خارج از دین جلاله تحقیق باید افتاد که
از این دو فرقه یعنی شیعه و سنی کدام یک مستحکک باین دو چیز متین است و
کدام یک متخلف این دو چیز عالیقدر میکند و امانت بیناید و از درجه اعتبار
ساقط می انکار و وطن در هر دو پیش میگیرد برای خدا این بحث را بنظر
و انصاف باید دید که طرفه کاری و عجب باجرا می است و درین بحث غیر از کتب
معبره شیعه منقول عنه نخواهد بود چنانچه در تمام رساله از ملتزمت است
و اعجاب که بتکرار و اصرار اظهار التزام نقل از کتب معتبره اهل حق در کتاب
عالی نصاب میفرماید و باز اینجا و جا های بسیار نقص این عهد و وثوق و محکم و
رفض این عهد ملتزم و بهم ایشار فرموده کمال صدق و دیانت و نهایت
و بیع و امانت خدام عالی مقام خود و ظاهر نموده هم آنکه چنانچه بطلان
احتجاج و استدلال باین روایت بمقابله اهل حق از افتادات عدیده خود خطاب
ظاهر و واضح و واضح است همچنان شناخت و فطانت آن از افتادات اله
ماجد حضرتش را هر دو با هر والد مخاطب آخر قره العینین گفته است تقریر آن
درین رساله از دلیل عقلی و نقلی بر تفضیل شیخین اقامت نموده ایم بقیه الکلام
و فی شیهات مخالفین است و ما را درین رساله با جواب نامه و زیدیه کار نیست
مناظره ایشان بطور دیگر باید نه با حاد و بیست صحیحین و بماند آن و بعد از قطع نظر

از امامیه زیدیه با استقرار معلوم شد که مخالفان متوقفان درین مسئله کرده اند
 انتی بقدر الحاح ازین عبارت صراحت ظاهرست که با حاویث صحیحین فضلا
 عن غیرهما مناظره امامیه بلکه زیدیه بهم نمیتواند کرد پس احتجاج باین روایت یک
 بمقابلہ الحق چنانچه اظهار بر اوست خود از کذب و عجز و اخلاف و اعتدال
 حساب فاده خودست همچنان اظهار بجانب کمال عقوق و مخالفان
 ماحد خود و هم آنکه فاضل رشید در شوکت عمریه گفته اگر چه ائمه اظهار
 علیهم السلام حکم احادیثی که صاحب ساله ذکر کرده و دیگر احادیث
 شایعه مستفیضه مستند است اند و اخبار آن اخبار مفاتیح مغلفات مصنف
 قطعات و مصاد و حکمت مظاہر شریعت است لیکن کلام در طریق و صواب
 آن اخبار است و بسا اوقات روایت یک فرقہ نزد اهل آن با عون نزد
 غیر آن مطعون میباشد لکن این فرقہ روایات مرویه را در طریق خود مسلم است
 و اخبار مرویه را در فرقہ مخالف خود مقدم می انگارند و ازین عبارت
 محضست که هر فرقہ اخبار مرویه را در فرقہ مخالف خود مقدم می انگارند
 پس بسا فاده رشیدیه هم این روایت که شاه صاحب از شافعی آورده
 نزد شیعه مقدم و مجروح باشد نه لائق اعتبار و اعتماد نزد ایشان
 فتداحد که شناخت و فطانت استدلال مخاطب باین روایت را در خبر است
 حسب افادات خود و فاده والد ماجدش و تلبیز رشید او ظاهر باین گردید
 و نیز ازین عبارت رشید محمد بن حسن تحقیق از و تم تسلیم خبر و لایست خیر
 طبر و خبر بدین العلم و حدیث تشبیه حدیث نور و امثال آن که شاه صاحب

و مانع سوزی را بطلان و انکار آن کرده اند بکمال وضوح ظاهر است زیرا که بلا شبهه
این روایات در طریق سفینه مرویست پس حسب قاعده مقررده فاضل رشید
سفینه را لازم است که تسلیم آن نمایند و گرون گیرند و بطلان آن را از سازند پس
باین جمله مختصره رشیدی کمال شجاعت و فطانت روشا به صاحب و استادشان
کالکابی و ابن حجر و ابن تیمیّه و امثالهم عدول و نکول و صدور و نکوصشان
از قاعده مقررده مسلمه عند الفرق کلها ظاهر گردید و مزید انصاف و حذق و مهارت
و دیانت و امانت شان بر زبان رشید عمده الاعیان بهویداشد و لله الحجة
البالغة یا زوهم آنکه کابلی دستکار بسبب پیدانها که در ترویج باطل
صریح العوار و اخفای حق مشرق المنار و در نقل این وایت معجزه اهل استبصار
حذف و اسقاط و کتمان فطیخ المعار بکار برده و مخاطب حلیل الفخاز که از تتبع
کتاب اسفار جان نازنین خود را برکنار داشته و همچنین با پی نبی عمده الاحباب
با آنهمه جلالت و شهرت بتقلید غیر سدید کابلی امام المتعسفین الکبار مبتلا
درین خیانت و کتمان شر و اخفا و ابطال گردیدند حال آنکه مفتری این وایت
موضوعه مختلف این حکایت مصنوعه اگر چه را اول آن فضیلت ثلثه مغسوله
حسب نحوه از باب ریتاب اشتباه بر یافته لکن بهر زیاده و شرم نهایت
بهول و آزرم در آخران در حق جناب امیر المؤمنین علیہ السلام فقره که از ان وضاحت
آنجناب اوضح و لا محسنت بعد ذکر صمد یقینت ابی بکر و فاروقیت عمر و ذوالنورین
عثمان آورده و بعد از بنده مت سبب اصحاب هم افزوده پس کابلی و الا نژاد
بسبب احتیاج و استخوان را ضغیان و احقاد و شتغال و اضطراب و لهبات عناد

ولد ابواب وصی افضل انبیای اجماع و صلی الله علیه و آله الی یوم التنا و حذف این فقره
نموده و طرد اللباب را خای حجاب ذکر صدقیت و فاروقیت و ذوالنورینیت
و مذمت سب اصحاب هم نموده و نیز کافیه خوف هول مواخذ اهل تدبیر و تامل لفظ اقرار
بیمین العرش که بعد لفظ علی بوده از میان انداخته و مخاطب بجای آن لفظ مبن
یدمی است که ایجا و ساخته تبیین این اجمال معجبا اهل کمال آنکه در اصل این روایت
موضوعه را با التمام ملا عمر مشغوف بنقل عجائب بقر و شقر و مصروف بیا برادر
غرائب کذب و بدز و معروف بته و بین طرائف شذر و مذر و فضائل اهل کبر
و عمر و ثالث عابث عانت یارث کارث در سیرت خود از شافعی نقل
کرده و محبت طبری مبتدای محبت تثنیہ در ریاض النضره نقل کرده و السلام
وارد نموده صاحب کتفایم تقلید آورفته و ابن حجر هم آنرا از انبان بلان
از کذب بهتان از آن محبت طبری حمده الاعیان و شسته در صواعق ایراد
ساخته محبت طبری در ریاض النضره گفته ذکر ائمه و النبی صلی الله علیه
و سلم کانوا قبل آدم و وصف کل منی من بصفه و التخذیر من
نبی عن محمد بن دریس الشافعی بسنده الی النبی صلی الله
علیه و سلم قال کنت انا و ابوبکر و عمر و عثمان علی انوار علی
یمین العرش قبل ان یخلق آدم بالف عام فلما خلق اسکننا ظمرا
و لم نزل نثقل فی الاصلاب الطاهرة الی ان نقلنی الله الی صلب
عبد الله و نقل ابا بکر الی صلب ابی قحافة و نقل عمر الی صلب الخطا
و نقل عثمان الی صلب طالب الشا خنک الی اجماعنا فجعل ابا بکر و عمر و عثمان

این حدیث را در کتب معتبره

وعمر فاروقا و عثمان خا النورین علیا وصیّا فمن سب أصحابی فقد
سبّنی ومن سبّنی فقد سبّ الله ومن سبّ الله اکبه الله والناس
على منخریه خرجه الملا فی سیرته وابراریم بن عبد الله بنی شافع در
کتاب لا کتفا فرموده عن الامام ابی عبد الله محمد بن ادریس الشافعی
القربشی له اشتری رضی الله عنه بسند الی النبی صلی الله علیه وسلم انه
قال کنت انا و ابو بکر و عمر و عثمان علی اواریمین العرش قبل ان یخلق
آدم بالف عام فلما خلق اسکنا ظمیره ولم نزل ننقل فی الاصل
الطاهرات حتی نقلنی الله الی صلب عبد الله ونقل بابکر الی
ابی قحافه ونقل عمر الی صلب الخطاب ونقل عثمان الی صلب عفان و
نقل علیا الی صلب طاب ثرا خیارهم الی اصحابا فجعل ابابکر صدیقا
وعمر فاروقا و عثمان خا النورین علیا وصیّا فمن سبّ أصحابی فقد
سبّنی ومن سبّنی فقد سبّ الله ومن سبّ الله اکبه الله والناس
على منخریه اخرجہ الحافظ عمر بن محمد بن خضر فی سیرته و ابن حجر در صواعق
محرقة گفته اخرج الحافظ عمر بن محمد بن خضر الملا فی سیریه ان
الشافعی رضی الله عنه روی بسند انه صلی الله علیه وسلم
قال کنت انا و ابو بکر و عمر و عثمان علی یمین العرش قبل ان یخلق
آدم بالف عام فلما خلق الله آدم اسکنا ظمیره ولم نزل ننقل فی
الاصلاب الطاهره حتی نقلنی الله الی صلب عبد الله ونقل بابکر
الی صلب قحافه ونقل عمر الی صلب الخطاب ونقل عثمان الی صلب

جواب معارضه حدیث نور بر دین داله
بر خلق غلظه قبل حضرت آدم علیه السلام

عفاً عن نقل علیاً الی صلیب طالبی اختار هم لی اصحاباً فجعل ابابکر
صدیقاً و عمر فاروقاً و عثمان النورین و علیاً وصیاً فمن سب صحاباً
فقد سببني و من سبني فقد سب الله و من سب الله فقد اكبه الله
والنار علی منخریه از ملا حظه این عبارات ظاهر شد که کابلی مکتوب علی کتبی
الحق و اشاعة الباطل المعیوب و نقل این خبر شنیع مرکب چند صنیع بیج
و مقتم تصرفات عمیده فطیع گردیده **اول** آنکه این وایت را از شافعی عمر
که از نقل خرافات و جزافات در فضائل تشنه غریبه الصفات ملی و
و شیفته او جمع و تدوین موضوعات و مستتریات نهایت جلی نقل کرده و
کابلی کرد ملا عمر بغرض باطل مزید ترویج فضل ابی بکر و عمر و ثالث جلیل الخطر
از میان انداخته بلا توسیط ملای سالک مسلک افراط و تفریط و اظهار فریب
تخلیق و تخرق و تنطع و تحقق صیغ التخلیط نقل آن از شافعی و الا تخبط فرمود
و غرضش ازین حذف و انخفا و اسقاط و اعلا و امرست یکی آنکه اگر ذکر نقل
ملا عمر میکرد احتجاج و استدلال و بنقل ملا و محتاد و اعتبار او بران عده الکبر
ثابت میشد و آن برای او سم قاتل و زهر بلامیل بوده زیرا که ملا عمر اگر چه در فضائل
خلفا ثلثه افتراآت فاحشه و اکاذیب ایهشه نقل کرده لکن با این در شان
حضرت امیر المومنین علیه فضائل جلیله و مناقب جمیله نقل نموده و حدیث طبر
و حدیث تشبیه و تصنیف خود آورده و داغ تو بهین و تبیین و تجلیل بناصیه
کابلی بنیل که در پی تکذیب و ابطال آن میباشد گذاشته و لکن حجب عجاب آنکه
این غرض عنیف المرض و هوس شنیع الجورض و هوا می عظیم المفضض بجواب آیه موت

السلام

از دست داده بعضی اقراات عجیب و غریب از ملا عمر و فضل الهی بگریه
نقل نموده و هم آنکه غرض او اظهار طول باع و مزید اطلاع خود پیش مستحقین
و محنت عین اتباع و اشباع آن مطلع و مقبلین و صابین در گاه آن قدوه مسج
رعاع است که گمان برند که حضرت او بر اصل افادات شافعی عثور و عجب دارد
و بنای این غرض هم ریخته و سلسله این حیل غیر جمیل هم گسیخته شد باین سبب
که چون نام کتاب شافعی ذکر کرده این استناد نهایت واهی و موسیون و بر تبه
قصوی منقشوش و مطعون گردید فلیضحک قلیلاً و لیسک کثیراً صنیع
و هم فقره انوار علی عین العرش را باین خیال که اظهار انواریت او ثلثه
موجب طعن و استناده تشنیع و فسوس اهل فهم و ذکا خواهد بود و حذف نموده
لفظ قبل آن بخلق را خبر کنان قرار داده و چون مخاطب این ترکیب عجیب را خالی از
بشاعت و تحسین نیافته ناچار سجا خبر محذوف بگویم لفظ بدین یکا الله تکامصیغ
و نحو ساخت و پانی پی بهمان حال تبا و خراب خالی از اب تا گداشته صنیع و هم
چون در آخر ذکر و حمایت صنی حق که دلیل خلافت و امامت آن امام مطلق سلام الله
علیه مابین الخسق و اثنای الفلق بوده حذف نموده و چون قبل ذکر وصایت حق
ذکر صدیقیت فاروقیت و ذوالنورین بودن ثالث باز یب زین بوده چار و پا
آنرا هم بکمال اسقاط از صغیر قرطاس دوده و هم در آخر آن ذم و عیب سبب صحیح
بوده آنرا هم ساقط نموده کمال شفاعت و فطاعت این حذف و اسقاط که کابلی
بتلای الس و اختلاط آنرا عجز و قصد اراده و صمد ام تکب گردیده و بلای این
خطا سر سر جفا بر سر پانی پتی محتاط و مخاطب و سبب الاشواط کثیر الاحتیاط محتجب

و قبل از این خبر می گوید در صحت او اظهار انواریت
ثلثه ذل نه دیده لفظ انوار را حذف نموده و لفظ
یعین انوارش را حذف نموده و لفظ انوار را حذف نموده و لفظ
مکات

از عثرات اغلاط بسبب افعال و ایضاع در مما سرفچ و سباسبیج تقلید و اتباع
کابلی اسوة الرعاع رسیده حسب افاده مخاطب تحریر واضح و مستقیم است یعنی
ظاهر و واضح است که حذف آخر حدیث در مقام استدلال احتیاج بروایت خصم
فضلا حرج و آیه طریق المستدل از قبیل تشکیک لحدی بفقره لا تقر بوا الصلوة و
عین سرفه حدیث است بنیایت قبیح پس بکمال حسن توفیق ثابت شد که
حسب افاده مخاطب نقاد کابلی و الا نرا و پانی بتی عمده اهل الشداد و خود مخاطب
عما و مقتفی آثار اهل کفر و الحاد و مستیع تخدیع و تلویع ثقات و جوب مشبتین حرمت
صلوة محتومه خالق عباد و سارق حدیث منسوب بسیر و انبیاسی امجاد علیه که
الاشیاء التحیة الی یوم التناد و مرتکب امر نهایت قبیح و تلویع نزد اهل رشاد گردیده
فاضل مخاطب و رباب المطاعین نه همین کتاب تحفه در ذکر مطاعین و منال صی گفته
طعن بیفتم آنکه در صحیح مسلم واقع است که عبد الله بن عمرو بن العاص روایت کرد
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا فطمت علیکم خواتن فاسی
والرؤم ای قوم اندر قال عبد الرحمن بن عوف کما امرنا الله تعالی
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلاب تنافسون ثور تنافسون
ثور تنابرون ثور تنابا غصون جواب این طعن آنکه در اینجا حذف تتمه حدیث
نموده بر محل طعن اقتضای نموده اند و عبارت کینده را که سبقت مراد و افح طعن
از صحابیه است در شکم فرو برده از قبیل تشکیک لحدی بکلمه لا تقر بوا الصلوة و سرفه
احادیث و در مثل این مقام بنیایت قبیح است تتمه این حدیث این است ثم تنطلقوا
الی مساکن الیهما جری فتلحون بعضهم علی قاب بعض این نیز صحیح است

جواب معارضه حدیث نور برداشت الہ
 بر خلق تشبہ قبل حضرت آدم علیہ السلام

ایمان فعت شان مخاطب فیج المکان بر مدارج صدق و عرفان و عروج و ابھار
 عالیہ تقوی ایقانت نیراکہ این طعن اسید علی بن طاووس در طرف و علامہ
 در پنج الحقیقہ کردہ اند و در ہر دو کتاب این تتمہ مذکور و سطور و کذب بہت محظ
 در کمال وضوح و ظہور علامہ علی در پنج الحقیقہ فرمودہ و فی الحمید فی الجمع بین
 الصیغین عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص فی الحدیث الحادی عشر من افراد
 مسلم قال ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا فتحت علیکم خزائن
 فارس و الروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف نون کما امرنا
 رسول اللہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تنافسون ثم تنافسون
 ثم تنافسون ثم تنافسون فی روایۃ ثم تنطلقون الی مساکن المهاجرین
 فتحملون بعضہم علی قاب بعض و هذا ذم منہ علیہ السلام لا حق
 و سید علی بن طاووس طاب ثراہ در کتاب طرائف و ضمن مخالفات صحابہ
 با جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میفرماید و من ذلک ما رواہ
 الحمید فی الجمع بین الصیغین من مسند عبد اللہ بن عمرو بن العاص فی
 الحدیث الحادی عشر من افراد مسلم قال ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
 قال اذا فتحت علیکم خزائن فارس و الروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن
 بن عوف نون کما امرنا اللہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 تنافسون ثم تنافسون ثم تنافسون ثم تنافسون فی روایۃ
 ثم تنطلقون الی مساکن المهاجرین فتحملون بعضہم علی قاب بعض
 بعد ذکر این حدیث فرمودہ انظر حاکم اللہ عز و جل ان ما قد شهد بہ

الحاج

الحاج

من ختم نبی صلی الله علیه وسلم لا صحابه فکیف یستبعد من قوم
یکونون بهذه الصفات ان یخالفوا نبی صلی الله علیه وآله وسلم
فی الحیوة وبعد الوفاة پس بی کسی که سید علی بن طایوس و علامه حر و این تلمه
که مشتمل است بر انطلاق صحابه بسو مساکین مهاجرین و حل بعض مهاجرین بر رقاب
بعض کرم نموده اند و هرگز آنرا حذف نفرموده و چه آنرا حذف میفرمودند که هرگز
منافی مطلوب اهل حق نیست بلکه مشبهت مزید ظلم و یقار با باب جور یعنی ذهاب
و ابراج و انطلاق اهل خلاف و شقاق بسو مساکین مهاجرین و حل بعض
شان بر رقاب بعض بلا استحقاق است علاوه بر ثبوت تناقض و تخالف و تضاد

و بما عظمی قدیرین خلاق و سزایین تلمه و یکس و ابیت مسلم واقع شد بر هر
روایت او پس اگر این تلمه ذکر هم میفرمودند جای طعن و تشنیع اهل تکلیف و تبلیغ نبود
و خود کابلی هم این تلمه را بر روایت اخروی حواله نموده و هرگز ذکر حذف آن که
از ایجادات محاط با نام المتحذرقین است نگردیده قال فی الصواعق فی ذکر مطا
الصحابة السابعة ای الشهرة السابعة ما رواه مسلم فی صحیحہ
عن عبد الله بن عمر بن العاص ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال اذا فتحت علیکم خزائن فارس و الروم ای قوم انتم قال عبد الله بن
بن عوف كما امرنا رسول الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
كل ابل تنافسون ثم تنحاسدون ثم تتدابرون ثم تنفوا غصون
وهی باطلة لانه تنبيه وارشاد الی ترك التنافس و التحاسد و التباغض
و هی باطلة لانه تنبيه وارشاد الی ترك التنافس و التحاسد و التباغض

تکون

صريحاً و ايقاع الخبر موقع الانشاء لفضل المبالغة شائع في كلام العرب
ذائع و كان الخطاب ليس لجميع الصحابة اتفاقاً و لقوله عليه السلام في رواية
اخرى ثم تطلقون المساكين المهاجرين فتحملون بعضهم على رقاب بعض
پانزدهم آنكه دعوائى كمالى كه در سنداين خبر سى متهم بالكذب واقع نشده و بعضين
تفوه پانزدهم پتى و تقول مخاطب جليل المرتبت الجرحى على القطع و البت باين فقه
و تنزيه تبرير از تشويه محض دعوى بى دليل و تحكم غير قابل التحويل و محض تخديع
و تحويل بلكه تحت اضلال و تضليل است ارسى اگر سنداين روايت نقل ميكرد
و بار نخست نقل احوال و روات آن از كتب جال بر سيد شتند و بعد از اين دعوى
برزبان آورده اند انوقت قابل جوابه لائق توجه ارباب الباب مى بود و اولين
فليس شانزدهم آنكه اگر بفرض محال صحت سنداين كذب صريح از قتال ان
مابعد شافعى باكمال و برات و روايت اولين ان ان كذب بافته او افتعال ثابت هم
خلا و اغفال ضررى بار باب اتباع و امتثال اين بيت اقبال عليه السلام
التحية والسلام من ابد الملك المتعال غير ساند و گلوئى بختر سستى كبرياى اهل نزوى
از مواخذ و دار و گير نمى يابند زيرا كه خدام خود حضرت شافعى مطعون و مغفون
و مشكوك ملوث و معتل و محتو و مختل و موزن مى باشند و هر چند ايضاح و تفصيل
اين حكاييت جگر ستمورث خبيث و عويل از باب تلويح تشويل ليس از روى
لكن بنا بر ايجاز و اختصار و احتراز از هدايت انكاره اختصار بعض طائفت
معجبه اولي الايد و الالبصار ميروند علامه فخر الدين رازى در كتاب مناقب
شافعى و ترجمه مذاهب و كه يعنايت الهى نسخ قديمه عتيقه آن پيش خضر حاضر

ونيز نسخة مطبوعة مصرية أن در اصطلاح و بقاع و الرواساير فيرايد الفصل الثالث
في ثناء الشافعي على استاذيه ومشايخه كان يقول لو لا مالك وسفين
لذهب علم الحجاز وقال اذا ذكر اهل الاثر فمالك النجم وقال كان مالك
اذا شك في شيء من الحديث ترك كله وحكى الشافعي انه اجتمع مالك
وابو يوسف عند الرشيد فكلما في الوقوف ما يجيبه الناس فقال
يعقوب هذا باطل لان محمدا صلى الله عليه وسلم جاء باطلاق الحبس قال
مالك انما جاء باطلاق ما كانوا يجنبونه لا ليهتم من الحيرة والسائبة
اما الوقوف فهذا وقف عمر بن الخطاب حين استاذن النبي صلى الله عليه
وسلم فقال احبس صلى الله عليه وسلم الثمرة ولهذا وقف الزبير فاعجب الخليفة
هذه الكلام ونفى يعقوب وكان الشافعي يقول ما اعلم بعد
كتاب الله اصح من ووطا مالك وقيل للشافعي هل رأيت احدا
من ادركت مثل مالك بن انس فقال سمعت من نقل منافي السنن العلم
يقولون ما رأينا مثل مالك فكيف نرى من مثله قال الشافعي
انما كان متفهما عند اهل العلم بالمدينة والحجاز والعراق في الفقه
ومعروفه عندهم بالاتقان في الحديث ومجالسة العلماء وكان ابن
عميرة اذا ذكره رفع ذكره وحدث عنه وكان مسلم بن خالد الزين
وهو مفتي اهل مكة وعالمهم في زمانه يقول جالست مالك بن
السنن في حياة جماعة من التابعين فان قال قائل لما كان حال مالك في العلم
والدين ما ذكرتموه كان تعظيما لاستاذنا جبالا على كل مسلم فكيف

جواب معارضه حديث نعيم بن حذافه
يرسلني ثابته قبل حضرت آدم عليه السلام

٣٥

قدم الشافعي على مخالفته كيف جود من نفسه ان يضع الكتاب عليه
فاجاب قال البيهقي قرأت في كتاب يحيى بن كريب بن يحيى الساجي ان الشافعي
انما وضع الكتاب على مالك لانه بلغه ان بالاندلس قلنسوة مالك
يستشف بها وكان يقال لهم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فبقوا
قال مالك فقال الشافعي انما مالك آدمي قد يخطئ ويغلط فصار ذلك
داعيا للشافعي الى ان وضع الكتاب على مالك كان يقول كرهت ان
افعل ذلك ولكن استشرت الله تعالى فيه سنة وقال الربيع سمعت الشافعي
يقول قدمت مصر اولا اعرف ان مالكا يخالف من احاديثه الاثني
عشر حديثا فظنرت فاذا هو يقول بالاصل ويدع الفرع ويقول بالفرع
ويدع الاصل واقول ان ارسطا طاليس الحكيم تعلم الحكمة من افلاطون
ثم خالفه فقبل له كيف فعلت ذلك فقال استاذي صدقي الحق
صدقي اذا تنازعا فالحق اولى بالصدقة فهذا المعنى بعينه هو
الذي حصل الشافعي على اظهار مخالفة مالك والذي يدل
على صحة ما ذكرناه ان الكتاب الذي وضع الشافعي على مالك قال
في قوله اذا قلت حديث الثقة عن الثقة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
فهو ثابت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم والثابت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
عليه وسلم لا يترك الا اذا وجد حديث يخالفه اذا اختلفت الاحاديث
فلا اختلاف فيهما وجهان أحدهما ان يكون فيهما ناسخ ومنسوخ فيعمل بالناسخ
ويترك المنسوخ والاخر ان لا يثبت الناسخ عن المنسوخ فيهما تذاهدا

اعلى سلم

اثبت الروايتين اذا تكافأتا ذهبت الى شبه الحديث بكتاب الله او اشبه
بحديث آخر واثبت الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا يخفى
حديث آخر وكان يروى عن غير رسول الله صلى الله عليه وسلم حديثا
لم يفت الى ما خالف حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم اولي ان
يؤخذ به ان كان يروى عن غير رسول الله صلى الله عليه وسلم حديثا
لم يزد قوة وحديث رسول الله صلى الله عليه وسلم مستغنى عنه ولما
قرر الشافعي هذه القاعدة ذكر ان ما كان مالم اعتبر هذه القاعدة في بعض
المواضع دون بعض ثم ذكر المسائل التي تراك الاخبار الصحيحة فيها يقول
واحد من الصحابة او يقول واحد من التابعين او لراى نفسه ثم ذكر
ما تراك فيه من اقاويل الصحابة لراى بعض التابعين او لراى نفسه
وذلك انه ربما يندعى لاجماع وهو مختلف فيه ثم بين الشافعي انه اد
ان لاجماع اهل المدينة حجة وانه قول ضعيف وذكر في هذا الباب
امثلة منها ان مالك قال لجمع الناس على ان سجود القرآن احد عشرة
سجدة وليس في المفصل منها شئ ثم قال الشافعي قد روى عن ابي هريرة
انه سجد في اذا السماء انشقت وان عمر بن الخطاب سجد في النجم اذا هوى
فقد روى السجود في المفصل عن النبي صلى الله عليه وسلم عن عمر بن
هريرة فليت شعري اى الناس من الذين اجمعوا على ان لا سجدة في المفصل
ثم بين ان اكثر الفقهاء ذهبوا الى ان في المفصل سجودا ومنها ان مالك
زعم ان الناس اجمعوا على ان لا سجدة في الحج الا مرة واحدة وهو يروى

عن جابر بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وسلم
 برز خلق ثلثة قبل حضرت آدم عليه السلام

عن عمرو بن عبد الله بن مسعود في الحج سجدتين ثم قال الشافعي وليت شعري
 من هؤلاء المجمعون الذين لا يسمون فانا لا نعرفهم ولا يكلف الله احد
 ان ياخذ حديثه عمري يعرفه ومنها ما اخبرنا مالك عن ابن الزبير عن
 عطاء بن رباح عن ابن عباس انه سئل عن رجل واقع اهله هو بمكة قبل
 قبل ان يفيض فامره ان يخرج بدنة قال الشافعي و
 بهذا ناخذ وقال مالك عليه عمرة وحجة تأمة وبدنة وراه عن
 ربيعة وعن ثور بن زيد عن عكرمة يظنه عن ابن عباس فان كان
 قد ترك قول ابن عباس لاي بيعة فهو خطأ وان تركه لاي عكرمة
 فهو يسيئ القول في عكرمة لا يرى حلا فيقبل حديثه وهو يروى
 عن سفيان عن عطاء عن ابن عباس خلافة وعطاء ثقة عنده
 الناس قال الشافعي والعجب انه يقول في عكرمة ما يقول المصنف
 الى شيء من علمه يوافق قوله فيسمية مرة ويسكت عنه اخرى فيروى
 عن ثور بن زيد عن ابن عباس في الرضاع وذباح نصارى العرب وغير
 ويسكت عن ذكر عكرمة واتما يجدته ثور عن عكرمة وهذا من كلام
 التي ينبغي لاهل العلم ان يتفظوا منها فهذه حكاية بعض ما ذكره
 الشافعي في كتابه الذي وضعه على مالك ولقائل ان يقول حال
 هذه الاعتراضات ترجع الى حرفين الاول ان مالك يروى الحديث
 الصحيح ثم انه يترك العمل به انه لا يجوز ومالك ان مجيبه فيقول
 الاحاديث ما وصلت اليها الا برواية علماء المدينة فهو لا

لان اهل المدينة تركوا العمل به وهذا يقتضي عمل علماء
 المدينة على خلاف قول رسول الله صلى الله عليه وسلم

امّا ان يكونوا عدولا اولايكونوا فان كانوا من اعداء فوجب ان يعقبا عنهم
 تركوا العمل بذلك الحديث لا طلاق عنهم على ضعف فيه امّا ان جعل تضعف
 في الرواية او لا جل الله وجدنا في او مخصص على جميع التقديرات فيترك
 العمل به واجبا في احوالهم واعتقدوا في ذلك الحديث تاويل خطأ
 فلاجل ذلك التاويل الخطاء تركوا العمل به وعلى هذا التقدير لا يلزم من
 تركهم العمل بالحديث حصول ضعف فيه قلنا ان علماء المدينة الذين
 كانوا قبل ما لك كانوا اقرب الناس الى زمان رسول الله صلى الله عليه
 وسلم واشدّهم مخالطة للصحابه واقولهم رغبة في الدين ابعدا
 عن الميل الى الباطل فيبعد اتفاق جمهور علماء المدينة على تاويل
 فاسد امّا ان قلنا ان علماء المدينة ليسوا بعدل كان الطعن فيهم
 بوجوب الطعن في الحديث فثبت بهذا الطريق ان الدليل لك ذكرناه يقتضيه
 ترجيح عمل علماء المدينة على ظاهر خبر الواحد وليس هذا قولا بات
 اجماعهم حجة بل هو قول بان عملهم اذا كان على خلاف ظاهر الحديث او
 ذلك قد حاوضنا في الحديث وما يؤيد ما ذكرناه ما روى البيهقي
 في كتاب مناقب الشافعي رضي الله عنه باسناد عن يونس بن عبد الله
 قال ناظرت الشافعي رضي الله عنه في شيء فقال والله ما اقول لك
 الا نصحا اذا وجدت اهل المدينة على شيء فلا يدخل قلبك شك انه
 الحق وكل ما قوى كل القوة لكنا لم نجد له في المدينة احدا
 وان ضعف فلا تعيا به ولا تلتفت اليه واقول هذا الكلام

اجل في صدق

صیرم فی تقریر مذهب مالک رحمہ اللہ ثلثا واما الاعتراض الثانی و هو ان
مالک رحمہ اللہ اذا احتاج الی التمسک بقول حکمران ذکرہ و اذا اخرج
الیہ ترکہ فهذا ان صرح عن مالک و ثبت ذلك ضعفاً فی روايته و فی
دیانتہ ولو کان الامر كذلك فكيف جاز للشافعی ان یتمسک بروایات
مالک رحمہ اللہ ثلثا و كيف يجوز ان یقول اذا ذکر الاثر فمالک النجم هذا
جملۃ ما یشعل بهذا البحث ازین عبارت ظاہرست کہ امام شافعی بعد
تقریر قاعدہ سراسر فائدہ ضمن عدم التفات بسبب آثار مخالفان شاد
جناب سر کائنات و اولویت اخذ باحادیث و آثار آن مفسر موجودات علیہ
و اکہ الاف التحیات و التسلیات مانوا الی التعددات و العشیات مخالفت مالک
کہ استاد و شیخ آن منور ظلم مالک و محقق ماخذ و مدارک و مالک مسالک فقیہ
و تنقید منقد از مالک بودہ با اخبار صحیحہ و احادیث ثابتہ صریحہ بسبب
بعضی از صحابہ منطعین یا قول بعض تابعین یا راسی نفس آن قدوة المجتہدین
بیان فرمودہ و نیز ظاہر نمودہ کہ مالک جسارت برین مخالفت بسبب زعم
اجماع برخلاف احادیث صحیحہ سر و مطاع صلی اللہ علیہ آکہ ما و ام للشمس ضیاء
و شعاع نمودہ حالانکہ آن اجماع مدعی خود مختلف فیہ و غیر قابل التفات اعتما
نزد منصف نبیست و نیز شافعی افادہ فرمودہ کہ مالک عوی نمودہ کہ اجماع
اہل مدینہ حجتست و این قول ضعیف راسی نحیفست و شافعی عمدۃ الاقیال
بعد این تہید و اجماع جمیل برسی از اختلاف راسی مزید توضیح و تفصیل و الطینان
قلوب اہل نقد و کمال امثلہ عدیدہ برای این مخالفت مالک با اخبار و آثار

سرور انبیای اخیار صلی الله علیه و آله الاطهار ما اختلف العشی و الابکار فکرموه
 و در ذکر این مسئله مخالفت مالک با حدیث ابن عباس بسبب و ابیت ربیعیه و روایت
 عکرمه متفق فطائع شنیعه نقل نموده و بعد آن فاده فرموده که اگر مالک قول
 ابن عباس را بسبب ربیعیه ترک کرده پس این خطاست و اگر ترک بسبب ای
 عکرمه نموده پس خود مالک اسارت قول و عکرمه می نماید یعنی طریق سوتی قدح
 و وجه آن خوی می پیاید و جایز نیست اند که کسی قبول حدیث عکرمه نماید
 و چگونه چنین نباشد حال آنکه عکرمه حسب افادات علمای نقاد و نصیصات
 اساطین و الاثر و کمالات لا یخفی علی ناظر المیزان للتنبی و تهذیب الکمال للمزی
 و معجم الادباء و لیا قوت الکھوی و غیر ما با هم همراه کفر و کاذب یعنی خارجیت
 و عداوت و صی سرور انبیای امجاد صلی الله علیه و آله الی یوم التنازع و مر
 الذی افتر و بهتان ای الی اساس بر دیگران بر آقا ولی نعمت خود ابن عباس
 بوده و شافعی بعد از شاد این حکایت و روایت سر امر شکایت ضبط و در
 نتوانسته عجب این امام مالک آفاده نهاده و او اظهار تهاوت و تناقض ننکرده
 تناقض قول و فعل آن امام الا کا بر پیش از باب بصائر فراناده یعنی از شاد
 کرده که عجب آنست که او یعنی عکرمه آنچه میگوید یعنی طریق جرح قدح آن
 خارج کذاب نیست النصاب می پوید بعد از این محتاج می شود بکسو چیزی از علم
 عکرمه که موافق قول مالک می باشد پس اخذ آن می نماید و گاهی نام مقتدی و جرح
 بیان می آید که دو گاهی سکوت و صمت از ذکر نام آن مشلوب بمقتدی می فرماید
 از این جهت بلا شک از اعظم معائب و انکر مثالب و افش فساد و ادب قیاس

در حدیث ابن عباس

عکرمه را در حدیث ابن عباس

[illegible]

فكان الرشيد يصد عن بايها ويتفق به بقراحتها فساد في ذلك اليوم
 الى الرشيد فاخبراه به كان الشافعي وانبطا جميعا في الكلام فقال محمد
 بن الحسن الحمد لله الذي مكنت في البلاد وملكك رقاب العباد من
 كل باغ ومعاد الى يوم المعاد لانك لم سمعوا لك ومطاعا فقد
 علت الدعوة وظهر امر الله وهم كارهون ان جماعة من اصحاب
 عبد الله بن الحسن اجتمعت وهم متفرقون قلنا انك عنق ينوب عن
 الجميع وهو على الباب يقال له محمد بن دريس بن الجباس بن عثمان
 بن شافع بن السائب بن عبيد بن عبد العزيز بن عبد المطيب بن هاشم
 بعد شاهدين لا اقرا بلع من المحنة وكفى بالمرء اثما ان شهد بشهادة
 يخفيها عن خصمه فعلى رسلكم لا تبوحا نثر امر بالشافعي فادخل
 فوضع بين يديه باحديهما الذي كان في رجليه فلما استقر به المجلس
 ورمى القوم اليه بابصارهم في الشافعي بطرف نحو امير المؤمنين و
 اشار بكفه كله مسلما فقال السلام عليك يا امير المؤمنين ورحمة الله
 وبركاته فقال الرشيد عليك السلام ورحمة الله وبركاته
 بلات بسنة لم تور باقامتها ورم دنا فريضة قامت بذاتها ومن
 اعجب العجب انك تكلمت في مجلسي بغير اذن فقال الشافعي يا امير المؤمنين
 ان الله جل وعز قال وعد الله الذين امنوا منكم وعلو الصالحات
 ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم ولينصرنهم
 الذي ارتضى لهم وليبدلهم من بعد خوفهم امنا وهو الذي اوعدهم

ابن عبد الله بن عيسى
 بهذا الامر منك
 فخرنا به في المجلس
 ولا يشهدك في ذلك
 وللسان في خلق
 ويخطبك بكبانه وان
 فاقضه منك فقال
 فماتت اقاله في ذلك
 ثم اسكن فاقبل في شيعه
 على ابن يوسف فقال
 يا يعقوب قال شيب
 يا امير المؤمنين قال تكلم
 من ثقالة في شيعه
 فقال له ابو يوسف
 محمد صادق فيما قال
 والرجل كما حكمه فقال
 الرشيد يا فخر

فقد كنتي في رضه وامني بعد خوفي يا امير المؤمنين فقال له الرشيد
اجل قد امنك الله اذ امنك فقال الشافعي قد حدثك انك لا تقتل
قومك صبرا ولا تزدركهم هجرا تك عدا ولا تكن بهم اذ اقاموا اليك
تعدا فقال له الرشيد هو كذلك فاعذ بك مع ما اري من حالك
وتيسيرك من حجازك الى عراقنا التي فتحها الله علينا بعد ان بغى صاحبك
ثم اتبعه الاخر قال وانت رئيسهم فما ينفع لك القول مع اقامة الحجة
ولن يضرك الشهادة مع اظهار التوبة فقال له الشافعي يا امير المؤمنين
اما اذا استنطقك بالكلام فسا تحكم على العدل والصفة فقال الرشيد
خزائنك فقال الشافعي والله يا امير المؤمنين لو اتسع الكلام على ما
لما شكوت لك الكلام مع ثقل الحديد يعوز فان جدد بكه اقصيت عين
نفسه وان كانت لا تخرى فيد لك العليا ويك السفلى والله غني حميد
فقال الرشيد لعلامه يا سلاح خل عنه فاخذ ما فوقه من الحديد
فجاءه ركبته اليسرى ونصب اليمنى ابتداء الكلام فقال والله يا امير المؤمنين
لان محشر في تحت راية عبد الله بن الحسن هو من قد علمت شيئا
قراية لا تنكر عند اختلاف الالهواء وتفرق الاراء احب ان والى كل
هو من من ان محشر في تحت راية فطري بن القحاة المازني وكان
الرشيد متكئا فاستوى جالساً وقال صدقت وبرت لان يكون
تحت راية رجل من اهل بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم واقام
اذا اختلف الالهواء خير من ان محشر تحت راية خارجي خفي يا خذ الله

مفتي و خبير في التفسير و الحديث و الفقه و الامور الشرعية و المستطاع
قال الشافعي قد افترت على الله كذا يا ايها امير المؤمنين ان نصبت
لها و هذه كلمة ما سبقت بها قط و الذين حكموها الامير المؤمنين
فاطلبهم معارضة فان الشهادة لا تجوز الا كذا و فطر امير المؤمنين
اليهما فلما راها لا يتكلمان علم ما فرخ الله فامسك عنهما ثم قال
الرشيد قد قنت يا بن ادريس فكيف يصرك بكتاب الله تعالى فقال له
الشافعي عن اي كتاب الله تسألني ان الله انزل ثلثا و سبعين كتابا على
خمسة انبياء و انزل كتاب مع عظة النبي فكان سادسا و اولهم آدم
عليه السلام عليه انزل ثلثون صحيفة كلها امثال و انزل على الخنوخ
وهو ادريس ستة عشر صحيفة كلها حكم و علم الملكوت الاعلى و انزل
على ابراهيم ثمانية صحف كلها حكم مفصلة فيها افرائض و نذر و انزل
على موسى التوراة فيها تخويف و موعظة و انزل على الانجيل ليعيسى
لبنى اسرائيل ما اختلفوا فيه من التوراة و انزل على داود كتابا كله
دعاء و موعظة لنفسه حتى يخلصه به من خطيئته لا حكم لنا فيه
و ايقاظ الناس و انزل على محمد صلى الله عليه وسلم القرآن جمع فيه
سائر الكتب فقال تبيان لكل شيء و موعظة احكامت آياته ثم
فصلت فقال له الرشيد فصل في كتاب الله المنزل على بن عمي رسول
صلى الله عليه وسلم الذي عانا الى قبيله و امرنا بالعمل بحكمه و الايمان
بمشايحه فقال عن آية تسألني عن حكمه او مستباحه امر عن تقديمه

الروايات هي بعد

او تاخير امر عن ناسخه ام عن منسوخه ام عما ثبت حكمه ونسخت تلاوته
ام عما ثبت تلاوته وارتفع حكمه ام عما ضربه الله مثلا ام عما ضربه الله
اعتبارا ام عما احصه ما فيه فعال الامور الماضية ام عما قصدنا الله
فعالهم تحذير اقال فما زال حتى عدله الشافعي ثلاثا وسبعين حكما في
القرآن فقال له الرشيد يحك يا شافعي فكل هذا يحيط به عامك
فقال يا امير المؤمنين المحنة على العالم كالنار على الفضة تخرج
جودتها من داءتها فانها اذا فاضحت فقال الرشيد ما احسن ان
اعيد ما قلت فسا سالك بعد هذا المجلس ان شاء الله تعالى له
كيف بصر بك بسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال الرشيد
انني لا عرف منها يا امير المؤمنين ما خرج على وجه الايجاب لا يجوز تركه
كما لا يجوز ترك ما اوجبه الله في القرآن وما خرج على وجه التاخير
وما خرج على وجه الخاص لا يشرك فيه العام وما خرج على وجه
العموم يدخل فيه الخصوص وما خرج جوابا عن سوال سائل ليس لغرض
استعماله وما خرج منه ابتداء لا يرد حام العلوم في صدره ومما لا
في خاصة نفسه افتتكم به الخاصة والعامة وما يخص به نفسه
دون الناس كلهم مع ما لا ينبغي ذكره لانه اسقطه صلى الله عليه وسلم
ذكر افعال جد الترتيب يا شافعي لسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم
فاحسنتم موضعها بوصفها فما حاجتنا الى التكرار عليك ونحن
نعلم ومن حضر انك نصابها فقال له الشافعي ذلك من فضل الله علينا
النصاب الاصل والمرجع

وعلى الناس واما شرفنا برسول الله صلى الله عليه وسلم وبنو فغان كيف
 بصره بالعربية قال مبدلتنا وطباعنا بما تقدمت والسنتنا بما
 فصارت كالحياة لا تقرأ الا بالسلامة وكن لك العربية لا تسلم الا
 لاهلها ولقد كنت وما اعرف الله فكنتم من الداء ما سلم
 الداء وعاش متكا ملا وبذلك شهد القرآن فقال وما ان سألنا
 من رسول لا بلسان قومه يعز قريشا وانت وانا مني هيا امير المؤمنين
 فالعصر حيف والجرثومة مديعة شائعة انت اصل وفتح وهو
 صلى الله عليه مفسر ومبين بما جمعت احبائنا فحن بنواك سلام
 بذلك ندعى ونسب فقال الرشيد صدقت وبارك الله فيك الحمد
 روايت حلية الاوليا وضحت كه شافعي هارون رابرت وكرت ملقب بامير المؤمنين
 بساخت ونيز ازان وضحت كه شافعي اذ عا خود منصب امامت را نهايت شنيع
 و فطيع دانسته كه آنرا بافتراي كذب عليه اسر تعبير كرده پس هرگاه امامت باين
 مرتبه عظيم و جليل باشد كه شافعي اذ عا آن با آن جلالت و عظمت مرثبه نخوا
 شديده كند و اذ عا آنرا بافتراي كذب بر خدا تعالى قرار دهد پس اثبات شافعي
 امامت را براي هارون دليل صريحيت بر آنكه شافعي هارون را بهتر از خود ميدانست
 و امامت او را عين حق و صواب ميدانست و خراساني در رساله فضائل شافعي
 گفته الباب الثالث في حكاية محنة الشافعي رضي الله عنه فيه فصول
 الفصل الاول في كيفية تلك المحنة لما جرى بالشافعي رضي الله عنه
 الى العراق اذ دخل ليلا وكان في حله حديد لا تله كان من اصحاب

عبد الله بن الحسن بن علي بن أبي طالب كان في ذلك ليلة الاثنين لعشر
 خلون من شعبان سنة اربع وثمانين في ذلك الوقت كان ابو يوسف
 على قضاء القضاة ومحمد بن علي المظالم قد دخل على الرشيد فقال محمد
 بن الحسن الحمد لله الذي مكنتك في البلاد وملكك ديار العباد
 من كل باغ وعاد الى يوم المعاد لا زال قولك مسموعا وامرك مطاعا
 فقد علمت الدعوة وظهر امر الله وهم كارهون ان شئمة من امرنا
 عبد الله بن الحسن اجتمعوا وفي حرا حدي يثوب عن انكل يقال له محمد بن
 ادريس يزعم انه بكنا الامرا حق منك ويدعي من العلم
 سنه ولا يشهد له بذلك قدمه وله لسان لاء يستجلبك بلسانه
 وانا خائف على الدنيا منه كفاك الله فها تانك واصل عثرتك ثم
 امسك فقال الرشيد لابن يوسف يا ابا يعقوب كيف الامر قال ابو يو
 سف محمد صادق فيما قال ثم امر بالشافعي رضي الله عنه فادخل على الرشيد
 فولى لقوم با بصارهم اليه فقال الشافعي رضي الله عنه السلام
 عليك يا امير المؤمنين رحمة الله وبركاته فقال الرشيد عليك
 السلام ورحمة الله وبركاته بدأت بسنة لم تور باقامتي باوردها
 فريضة قامت بذلتها ومن العجب انك تنكلم في مجلسي بغير اذن
 فقال الشافعي ان الله تعا قال وعدا الله الذين امنوا منكم علوا الصا
 ليستخلفهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكن لهم
 دينهم والذين يرضى لهم وليبذلهم من بعد خرفهم امنا وهو الله

اذا وعد وفي فقد مكنتي في رضىه وامننى من بعد خوفى يا امير المؤمنين
 فقد حدثت انك لا تقتل قومك صبرا ولا تكذب بهم اذا قام والديك
 هذا قال الرشيد هو كذا لك فما عندك بعد ما ظهران صاحبك لما
 علينا واتبعه الاخوان كنت رئيسا لهم فقال الشافعي لما استنطقته
 فساكنكم على العدل والانصاف لكن الكلام مع ثقل الحد يدافع
 على بفرقه عن قد هي جثيت على ركبتي كسيرة ابا ثي عندا بانك وان
 كانت الاخرى في يدك العليا ويدي السفلى والله غنى حميد فقال الربيع
 لغلामه يا سراح خل عنه فاخذ ما في قد صيه من الحد يدافع
 الشافعي على كبتيه وقال يا امير المؤمنين الله لان يحشر في الله
 تحت راية عبد الله بن الحسن هو كما علمت شيخ له قرابة لا تنكر
 عند اختلاف الاراء احب الى والى كل مسلم من ان يحشر في الله تعالى
 تحت راية قطري بن فجاءة المازن الخاجي كان الرشيد متكئا فاشو
 جالساً وقال قصده ويرت لان تكون تحت راية رجل من اهل بيت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم خير من ان تكون تحت راية خارجي
 طغى وبغى لكن ما جئت ان فرشا كلهم أمة وانت منهم فقال الشافعي
 رضى الله عنه يا ايها الذين امنوا ان جاءكم فاسق بنبأ فتبينوا ان
 تصيبوا قوما بجهالة فتصبحوا على ما فعلتم نادمين حاشا ان اقول
 ذلك القول لقد فاك المبلغ فسق واشتران لي يا امير المؤمنين حرمة
 الاسلام وذمة النسب كفى بها وسيلة واحق من اخذ بادب الله تعالى

ابن محمد رسول الله ﷺ علیه وسلم الذی عنده الحجة بينه وبين الخلق
 امته قال فقل وجه طرون ثم قال لي فرح روعك فاننا نوحى حجت
 قوايتك وعلمك ثم امره بالقعود اذ بين عبارات ظاهريه است که شافعي نهايت
 ابا و ستغناف و تحاشي از ادعا امامت ظاهر کرده که اولاً فسق و کذب افترای
 محمد بن الحسن با یوسف که نسبت ارجح عايشافعی کرده بودند بتلاوت آیه
 که میثابت کرده و بعد آن گفته که حاش لله که بگویم این قول را بدرستی که دروغ
 گفت رساننده این قول فاسق شده گمنگار گردیده و نیز شافعی تصریح کرده
 بآنکه احق کسی که اخذ کرده بآداب خدای تعالی ابن عمر رسول خدا صلی الله
 علیه وسلم است که ذب کننده است از دین رسول خدا صلی الله علیه وسلم
 محامات کننده است از امت آنحضرت و ازین ارشاد شافعی نهایت
 مدح و تعظیم و تجلیل و تکریم رشید ظاهر است که او را احق عالمین حکم تعالی
 و انوده و ذب او از حامی دین نبوی و محامات او امت آنحضرت ظاهر است
 و نیز از روایت حلیه الاولیا ظاهر است که هرگاه شافعی بجواب هارون
 اقسام سفت بیان کرد و هارون استحسن آن نمود و مدح شافعی کرد شافعی
 بخطاب هارون گفته که چیز نیست که شرف ما بر رسول خدا صلی الله علیه
 وسلم است و بتو پس ظاهر شد که شافعی هارون را تالی جناب رسالت آید
 صلی الله علیه و آله و سلم در تشریف خود شنید نیست و نیز از روایت
 حلیه الاولیا و محبت که شافعی هارون را در فضائل و محامد خود اصل
 قرار داده و خود را فرج او حیث قال انت اصل و نحن فرع و فخر رازی

در رساله فضائل شافعی درین وایت نقل کرده فقال الرشید کیف بعاد
بالعریة قال الشافعی هی مبداتنا طبا عننا بها تقدمت والستنا بها
جرت ولقد كنت وانا ما اعرف اللحن فكنيت كمن سلم من الداء فلم يخرج
الى الداء والقرآن يشهد بذلك قال الله تعالى وما ارسلنا من
رسول الا بلسان قومهم وانت وانا مني هم فالغصير حفيظ والجرح
منيفه وانت اصل ونحو فخرج فقال الرشید صدقت بارك الله فيك
ونیز در طلیه الاولیاء در روایت دیگر که در ان مناظره شافعی با بشر بن یزید
بارون شید نقل کرده آورده که فقال له اسی للشافعی بشرا دعيت الاجماع
فقل تعرف شيئا اجمع الناس عليه قال نعم اجمعوا على ان الحاضر
امير المؤمنين فمخ خالفه قتل فضحك هرون و امر باخذ القيدان
دجليه الخ ازین عبارت ظاهرست که شافعی تصریح کرده بآنکه مردم اجماع
کرده اند بر آنکه حاضر یعنی بارون امیر المؤمنین است پس هر کسی که مخالف او گشت
قتل کرده شود پس ثابت شد که نزد شافعی بارون باجماع اهل ایمان و
اسلام خلیفه برحق و ایام بالصدق و امیر المؤمنین و رئیس مسلمین واجب الاتباع
و لازم الاطاعه بود و مخالف او مباح الدم بلکه واجب القتل بوده و نیز
فخر رازی در رساله فضائل شافعی گفته الفصل الثالث فی مناظره جرت
بینہ و بین محمد بن الحسن فی هذه الواقعة ذکر و ان الشافعی رضی الله
عنه لما حضر مع العلویین من الهمین حضر باب الرشید اتفق ان کا جلیک
فخرج من الليل فكانوا يدخلون عشرة عشرة مني هم على الرشید

محمد بن عبد السعید بن شعیب الکشی السملی الحنفی در تمهید فی بیان التوحید گفته اولاً
 یصح خلافة ابی بکر رضی الله عنه ولا یمکن اماماً حقاً کان لا یمکن
 السکوت به والاغراض منه لان من رضى به امام باطل فانه یکفر
 ونیز در تمهید گفته و امام من قال ان الامام لا یمکن الا من اولاد الحق ^{المسیح}
 رضی الله عنهما وکان یتعلم من الله تعالی او من جبرئیل علیہ السلام
 قلنا هذا لا یصح لان الحسن والحسین رضی الله عنهما قد قضا الامامة
 معاویة و بایعهم و لو کان لا یمکن لغيرهما اولاد و لا ذریه لکان
 ذلك خطأ و کفر منی ما لان نصب الامام غیر حق بکون کفر الخ و قد
 انکه امارات وضع و کذب و افتراء و اختلاق و افتعال از هر جانب خلف و امام و بن
 و شمال این بتان صریح الاختلال و عصبیه واضحه الاحتلال و فریه لائحه الانشغال
 و تهمت فطیقه الاحتیال و دروغ و اثر گون سراسر محال و بهت مورت افول و
 و زرو و بال و توحش موجب اصناف خرم و نکال و اضمح و نمایان بشایه که حاجت
 توضیح و بیان و فاقت تشریح و تبیان و ضرورت تامل و اسعان ندارد و ازا بطله
 تقدم خلق عجا جیل ثلثه بر حضرت آدم و جمیع انبیای سابقین معظم که از منطوق
 و مدلول این کذب معلول مفهوم از باب علوم میشود صراحت و بداهت مستلزم
 ثلثه جلیل الفخار بر حضرت آدم و دیگر انبیای اخیار علی نبینا و آله و علیهم
 ماشایع اللیل و النهار می باشد و پیر ظاهرت که تفضیل اول ثلثه چه جاثانی
 جمیل المحامد و ثالث موثر تفضیل و تقریب محابات و مراعات اقارب
 مشیرین انواع مفاسد و اصدی از انبیای چه جاثان تفضیل شان بر جمیع این حضرات

سواى افضل کائنات علیه وآله وعلیهم الاف التحیات و التسلیمات از اقیح افترات
و اشیع اتهامات و اسعج اختلاقات و مخالفات جماع جمیع امت منفر موجودات
صلی الله علیه و آله اصحاب الایات و الکرامات بیست و پنج سلمی و مشدیدی
که بوی اناسلام و ایقان بمشام و رسیدہ کاہی مرکب اثبات یا تجویز
نکردیدہ کہ آن کفر صریح و الحاد فضیح و زندقہ قبیح و تجارت بارہ و جسارت
خامسہ خیر بیج است از انجملہ آنکہ ثلاثہ فرزانہ ممتاز زمانہ دور و دوران
در ظلمت ہم و محسوس متحرک کفر و انکار و جہل و یوار و عدوان و خسار و
وتبار و خسار و عمار و خذلان و عوار و عناد و ولد و مخالفت و شکافت
و مناوات و مبادات و مخاشنت و مشاحنت با اسلام و دین و انقیاد
برای احکام رب العالمین و اطاعت امتثال سید المرسلین مبتلا بوده اند
و اگر در باب اول بلا معول باب مکابره و مجادله و مجازفہ باز کنند و بنا
انصاف و حیا و شرم و آنرم بمعاول تجر می شجر و تجس بر کنند و اورا از
موحد و مومن و صاحب اسلام و آبی از کفر و سجود اصنام قرار دهند کمال
اغراق و انہاک و ارتباک خود در افترا و کذب بہتان فراروی ارباب نقید
و اتقان نهند در سبق کفر ثانی و ثالث کہ از جلای پدیریات و اوضح متواترات
واصرح یقینیات و ابدین مسلمیات کلامی نمیتوانند کرد پس سیکہ بر ظلمت
کفر طاری شدہ باشد چہ قسم ممکن است کہ قبل خلق حضرت آدم و دیگر انبیاء
سابقین علی نبینا و آله وعلیہم السلام رب العالمین یا جناب رسول خدا صلی
علیہ وآله وسلم در عین عرش مظهر بوده باشد سبحانک هذا بہتان عظیم

صلی الله علیه و آله و سلم

یتشع منه الجلود ویتقر منه الجلود فلجنة الله على واضعته وفتح الله
وجهه صانعه وقد فعل ولعمري كون الانوار الثلاثة انوارا وكونهم في الخلق
مقتدا صاعدا على آدم وسائر الانبياء السابقين اعصارا ثم مع ارتباكهم
في اشرار الكفر دهورا واعمارا وخواصهم من محاربا للداد والعناد
غمارا وركوبهم على صهوة الزنادقة والانكارا علانا واجهارا ومسيرا
في معتزات غسق البوار والتبار ليللا وخارا وايتارهم بعد الاسلاك
الظاهري عن مداحس النزال مداحض القتال فوارا شر فوارا ونكوا
ونكولهم وانخيازهم وعدلهم عن الحق مرارا حامدا واتباعهم اشياعا
حيارى وتزى الناس سكارى صاهم لبسكارى اذا نجله انك برار باب بصيرة
ودين يقطع ويقن بلا ظن وتخمين ظاهر مستبين است كه آباى ثلاثه ميمون بيل
شقاء كفر وضلال انكار توحيد رب تعالى وعناد سر سر نكال وبال صواب
وموسوم ومصوب مقرون بودند كابر تاب فيه مراتب ان بلغ من
المبالغة والجلال مبلغا لا يبلغ اليه رداء ولا حساب اگر چه پدر
اسلام ظاهرى آورده طريق النقياد قسرى سپرده لكن بلا شبهه وارتباب
هر دو پدر ثانی وثالث والا گه بحالت كفر وانكار توحيد خالق قومی قدر ما
در كات سقر واصل مستقر ذات است شعر كرده اند وواضع جسود مخلوق
این كذب زور كه از ايمان و ايقان بر اصل قاصيه ورو از خوف هول بواخذ
و استهزا و طعن و تحجين اهل دين يقين مجبور بوده اصلا ب ثلاثه زاهر را
اصلا ب ظاهره و اصول فاخره قرار داده و ظاهر است كه اصلا ب خبيثه

جواب حاضر حدیث نور بر آید
بر خلق ثلثه قبل حضرت آدم علیه السلام ۳۵۵

متعجب ننقد که کفار را شر و بدی درین مجاز را اصحاب ظاهر و قرار دادن سخنی بس غریب
و افترا ای بس عجیب است و از جناب رسول صادق و امین رب خالق چنین
کذب صریح و دروغ فاضح نقل کردن و ادکال محضت دادن است لیکن از
اهلسنت چه عجب که بسبب غایت محبت ثلثه در فضایل شان و صلاح شائع
اعمال شان چنانکه کذب افترا کرده اند اگر در حق ابایی شان چنین کذب
صریح مبر یافتند چه بجا شکایت است از اینجا دیدار می انصاف و عقل و
و انشوری کابلی و مخاطب امثال شان باید دریافت که در حق اصحاب ثلثه
چنین احادیث پر اکاذیب اضحیٰ الوضع ظاهیر البطلان را قبول نمایند
و بمبایات افتخار اثر افکند و آنرا معتبر پندارند و در حق جناب امیر علیه السلام
احادیث صحیح را مثل حدیث ولایت حدیث طبر و حدیث انانیدینه العلم و غیر
موضوع گویند و کذب تحت پندارند و فقیر از ایراد شاه صاحب این حدیث را
و معتبر و هستن آن باوصف اظهار قدح و جرح آن فی الجمله چندان حیرتی و تعجبی ندارم
که اول این قدر فهم هم ندارند که با امثال چنین امور ظاهریه بر سپرد و ثانیاً حاضر
هم ندارند که ایشان را اموریکه مناط اشکال است محفوظ باشد و ثالثاً در تعصب
هم ثابت القدم اند توقع انصاف از ایشان پس بعد از انجماط نظر شان محض
رواستدالات شیعه و توجیه اعتراضات بایشانست خواه حظی از صدق
و واقعیت داشته باشند یا نه تا آنکه عوام دانند که شاه صاحب کاری نموند و دیگر
تجربها از شافعی دارم که چگونه جرات برداشت چنین خرافات کاو به نموده
و نیز جای فرایان حیرت است که این حج چگونه آنرا معتبر و موثق پنداشته در

صواعق ذکر نموده عالمات که از افاده خود در شرح قلمیده بهر تبه ظاهریست
که کافر را نتوان گفت که او مختار و کریم است و نیز او را طاهر نتوان گفت بلکه او
نجس است چنانچه آیه شریفه انا المشركون نجس بران دلالت دارد و قال شیخ
شعر لعل نزل فی ضماثر الکوّن تختار ذلک الاممات و الالباء بعد کذا اخذ
الدلیل علی کرامة نسبه صلی الله علیه و آله و سلم تنبیه لک ان تاخذ من
کلام الناظر لک علمت ان الاحادیث مضرحة به لفظ لک
اکثره و معنی فی کلامه ان ابا آل النبی صلی الله علیه و سلم غیر آل
وامماته الی آدم و حوا لیس فیهم کافر لان الکافر لا یقال فی حقّه الله
تختار و لا کبیر و لا طاهر بل نجس کما فی آیه انا المشركون نجس قد
صرحت الاحادیث السابقه بانهم مختارون ان الالباء کلام ان
الاممات طاهرات بهم آل بهم آل بعضی از کذابین و مفتقرین و نقالین
مختلفین از حضرت ابی هریره امام الراکنین الی الجساره علی الوضع علی
سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین حدیثی متفق خلق ابی بکر از نور
سرور کائنات علیه آله الاف التحیات و التسلیحات و خلق ثانی شانی و خطای
طفیانی از نور ابو بکر علمانی و خلق است از نور ثانی عدوانی قال اطراف عدنانی
نقل ساخته و بعد آن بودن حجر سراج اهل جنت بهم بافته و متراحمه و المینه
که جمعی از محققین نقاد و تفسیر و تفسیر این کذاب را باب عناد باطل و جوده او
طرق فرموده اند یعنی حضرت ابو نعیم تاج المحدثین و امام المنقذین بعد
ایراد آن در امالی خود تصریح فرموده که آن باطل است و ذمه بهی ارشاد کرده

کہ آن کذب است و سیوطی علامہ علی الاطلاق و ابن العساق و تلمیذ او رحمۃ اللہ
با وفاق آنرا در موضوعات و مفتریات ارباب کذب و اختلاف داخل ساختہ اند
سیوطی در ذیل الموضوعات گفتہ ابو نعیم فی مالیه حدثننا محمد بن محمد
بن عمرو بن یزید ملائکہ حدثننا احمد بن یوسف حدثننا ابو شعیب
صالح بن یزید حدثننا احمد بن یوسف المتبحر حدثننا ابو شعیب
السکونی الہیثم بن جمیل عن المقبری عن ابی ہریرۃ عن فو حلقہ
من نوره و خلق ابا بکر من نور منی خلق عمر من نور ابی بکر و خلق صفیہ
من نور عمر و عمر سراج اهل الجنة قال ابو نعیم هذا باطل ابو معشر
و ابو اشعيب متروکون قال فی المیزان هذا خبر کذب ما حدث
واحد من الثلثه و انما الکافه عندہ فیہ المتبحر لا یعرف شیخ رحمۃ اللہ
در مختصر تنزیہ الشریعہ گفتہ خلقہ اللہ من نوره و خلق ابا بکر من
نور منی خلق عمر من نور ابی بکر و خلق صفیہ من نور عمر و عمر سراج
اهل الجنة نع اسی رواہ ابو نعیم فی مالیه عن ابی ہریرۃ و
قال هذا باطل و قال الذہبی هذا کذب و ہر گاہ حسب افادات
ائمہ ثقافت عا در جات خبر خلق ابی بکر از نور جناب سالتاب صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم باطل و کذب زور باشد بودن ثلثہ انوار بر ہمین عرش باو
بنور سرور و مرسلان صلی اللہ علیہ وآلہ با اختلاف الملوان نیز بالا و
محض کنج بہتان مجازفت و عدوان باشد و الحمد لله المنان الحنان
علی ظہور خیر اهل الافراء والشنان و ضوح بوار تجارۃ اصحاب الخلفاء

عن ابی ہریرۃ

و نقاد صح

والحمد لله الموفق وهو المستعان پس نمیدانم که کابلی جستجو و مخاطب خود چرا
این کذب زور را بمعارضه حدیث نور مذکور و سطور ننمودند که انفع بود و فضیلت
ارباب جوهر و قصور و ادخل بود در اظهار عظمت اصحاب شر و شور که در آن
جناب امیر المومنین علیه السلام اصلا و اساسا خیر مذکور مگر آنکه از ذکر چنین موضوعات
استحیا کرده باشند و از تفصیح خوفی نموده که علمای ثقات آنرا باطل و کذب گفته اند
لیکن غلط گفتیم استخیار کابلی رئیس المتخذ لفقین مخاطب ایام المستکبرین در خواب پیغمبر
و از مخالفت سلف کی پروا دارند تصدیق این معنی را زیاد و تصدیق حدیث
صاحب الله فی صدق شیا الله و امثال ان موضوع پیوسته که استلاشان
امثال این احادیث را از قبح موضوعات دانموده اند و شاه صاحب الکمال
وقادح آنرا بمقابلہ شیعه ایراد فرموده و همچنین کابلی بسیاری از زخارف و جزائفا را
افزات را که اسلاف اخلاف سنیّه تصدیق و وضع آن فرموده اند از مناقب
خلفا شمرده و به تصدیق آن پرداخته پس غالب است که بنظر مخاطب حبیل الفخار
و کابلی عمده الاحبار این کذب سراسر شمار و فریه طایفه العوارز سیده و الاطی
کشخ و اعراض و صفح و خض و بصر و قطع نظر ازین نه و مستحق مستنکر نمی فرمودند مگر
نه می بینی که صاحب فصل الخطاب از عمده متصوفین و الانصاب موصوف تبرک
تقدس و تصلب او شایع معروف و تسلیم و انقیاد برای حق سقراط و جهابرت
و مشارکت حمایت و متعینان قشایر این کذب و دراز قیاس و حساب برای اثبات
فضل شخین عمده الانجاب نقل کرده پایه وقاحت و جسارت و جلاخ
وصفاقت را بر تبه پس مفع و رفیع رسانیده خود را از تکلمین متعسفین و مناظرین

متصلین هم بالا تر گردانید چنانچه در کتاب مذکور میفرماید فی قمره و سبل الاخبار
 ابن عباس رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه قال
 ان الله عز وجل خلق من نور و خلق ابایکم من نوری خلق عمر من
 نور ابی بکر و خلق المومنین کلهم من نور عمر رضی الله عنهما قوله و
 مؤید این روایت حدیث دیگریم است که مشهور است ان الارواح جنود مجنونة
 ما تعارف فیها اختلف و ما تناكر فیها اختلف **قول** کاتبی عمدة المستوفین
 رئیس الملسمین و امام المتطهین مقتدی المتعین بعد ایراد روایت همین سلسله
 قدیمین مشتمل بر مقدم خلق شده بر حضرت آدم علی نبینا و آلہ و علیہ و سلم و انبیاء
 سلام رب العالمین بر محض عدم احتیاج بمثل این اخبار اگر چه ثابت شود اکتفا
 و اقتصار نموده تطویل نطاق کلام را خلاف مصلحت و موجب استنزاف و سخریه
 اولی الافهام دانسته طی کشف و کج حنا از اسباب بیان اولی و انسب پنداشته
 لکن مخاطب بخیر بزیاد تمذلق و ترجیح اکتفا بر ایراد این خبر شیش اهل نظر
 کافی و بسند و موجب ظهور و قصود و وضوح حضور و قوت و نزد اصحاب را
 بلند انکاشته ناچار قلم نرینم رقم را در مضار ایراد بعض زیادات و اضافات
 بندی از منکرات و اقحام بعض معجزات و ایراد بعض مطربات که همه آن دل
 زاهر و بر مزید حسن و فهم و کیاست و غایت وقت نظر و فطانت و نهایت کمال
 و رزانت و اقصای حلوجدس و منانیت مخاطب کما دیانت ست جوان
 داده و حقیق هر چه و تلم ارکان و قطب و سرم اخصان و جزو هم افنان ان
 زیادات و ایهة البیان بالبلغ طرق و اوضح بیان بحمد الله المتان الحنان

روایتی که در این مقدم خلق ثلثه بر حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم حدیث این ارواح جنود مجتهد
۳۴۰

استعلا بینایم و منقسط و رخص و قض و رخص ان حرفا حرف بحیث لا یستلجم فیہ
ریب لا حد من باب الفهم والنظر فی کرایم فیس باید دانست که دعوی تأیید حد
الارواح جنود مجتهد برای و این فضیلت خشب مسند دلائل مسند که
آن صوارم حنده و قواضب محدده بر قطع و استیصال اصل و فرع این قریه
مشترکه است ظاهر گردیده از عجایب افادات و غرائب توهمات و بدائع
تجسّات است زیرا که در روایت مصنوعه و حکایت موضوعه تقدّم خلق
ثلثه عالی نزاد بر حضرت آدم علی نبینا و آله و صلیه سلام رب العالمین حسب
ایراد کابلی شدید الاحتداد و مخاطب مذکور است و هر ظاهر است که درین
حدیث مشهور که مخاطب صدر الصدور تأیید آن برای این کذب و زور
دعوی نموده اثر می از تقدّم ثلثه عجیبه الخلق لا منطوقا و لا مقهوما غیر مذکور
و عدم دلالت آن بر تقدّم خلق تصدّق فی صیغ خلافت کاسده النور بوجه
من الوجوه و لو بالایمان و الا شعائر التّی من القصور در کمال وضوح و ظهور
و بالقطع فقدان تغارف و ایتلاف و ثبوت تباین و تنایر و تنافر و اختلاف
این حدیث با این جزاف صریح الاعتساف برابر با معان و انصاف خیر
زیرا که بدلول این حدیث حسب افادات علما شراح و مفسرین احادیث بیان
صریح آنست که ارواح در اوّل خلق خود بر دو قسم ایتلاف و اختلاف باعتبار
موافقت و در صفات مخالفت در ان مخلوق شده و اجساد این ارواح
در واد دنیا ایتلاف و اختلاف حاصل میکند بر حسب خلقت خود پس خیر
و دوست میدارد و اختیار را و شر و عیبت میکند اشرار را و این هدامن تقدّم

که در بطلان و شناخت و سباحت و فطانت و بزرگوار و شریف و
اصول

روایت نمائید و اینست تقدیم خلق تثنیه بر حضرت اکرم
علیه السلام بحديث ان الارواح جنود مجنده

۱۱۴

على خلق احكم من الانبياء والاوصياء فضلا عن التقدم على خلق اد جميع
الرسال الا صفياء سوى خاترا الانبياء صلى الله عليه وآله المجباء
ما اتصل الروح بالغذاء شيخ عبد الحق در لمعات شرح مشكوة گفته قوله الارواح
جنود مجنده فماتعارف منها يتلف وماتناكر اختلف الجنود جمع
جند ومجندة مجمعة على نحو قناطير مقنطرة وفيه دليل على ان
الارواح ليست باعراض على انما كانت موجودة قبل الاجسام ولا
يلزم من ذلك قدحها لكن يبطل القول بخلقها بعد تمام البدن تنويه
الا ان يراد بخلقها قبل البدن تقديرها كذلك وهو مخالف الظاهر
الحديث جدا بل قد جاء في الحديث خلقت الارواح قبل الاجساد
بالفي عام وعلى انما خلقت في قول خلقتي على شعين من ابتلا
واختلاف باعتبار موافقة في الصفات ومخالفة في احوال
الاجساد التي فيها الارواح تلتق في الدنيا فتتلف وتختلف على
حسب ما خلقت عليه فالخير يجب الاختيار والشرير يجب الاشرار
وان عرض عارض يقتضي خلاف ذلك فالما الى به فماتعارف
منها قبل التعلق بالاجساد يتلف بعد كمن فقد اليقه ثم اتصل
به وماتناكر قبله اختلف بعد وهذا التعارف والتناكر الهامات
من الله من غير اشعار مني هم بالسابقة پس محبت است كه مخاطب عميد
در اینجا ترجیح و خروج از تقليد كايلى و جيد اختيار كرده محض دعوى تايد
حديث تجنيد براسى اين كذب غير سديد و بده و اصل بر سر بيان وجه

صاحب
باب المحب في اسرار

تایید و لو بالایمان والاشارة واضعف الاشعار فی العبارة نرسیده و
 بکف لسان عطف عنان از توضیح و بیان اجیی من البکر المستورة فی الخد
 واجیی من باقل المستهو بالعی والقصو والموصوم بالحصر و الحسو گردید
 و ظاهر اغرض مخاطب این تائید نیست که ازین حدیث مشهور ثابت میشود که
 ایتلاف عالم اشباح لیل تعارف در عالم ارواح است و تعارف ارواح
 مستلزم نیست که ارواح باهم باشند و چون حضرات ثلثة عالمی تبار شعار
 ایتلاف و تبار موافقت سرور اختیار صلی الله علیه و آله الاطهار در بر داشتند
 لابد که ارواح ثلثة جلیل الالهیات عظیم الانشراح باروح جناب رسالت
 صلی الله علیه و آله باهم باشند و هرگاه ارواح اینها باروح آنحضرت بهم باشد
 لازم آید که ارواح اینها مثل روح نبوی مقدم بر خلق آدم باشد و بطلان
 دیوان و فطانت و بشاعت این وهم و خیال پر ظاهر است و صدور امثال
 چنین بهفوات از مدعیان علم و تبحر نیست و از آنجا که این تحقیق اینق مختص بفکر
 دقیق مخاطب افین است متعجب عجب غائب و غائب می باشد پر ظاهر است که اگر جز در
 ایتلاف با جناب رسالت صلی الله علیه و سلم در دنیا و لالت بر تقدم خلق
 بر حضرت آدم و سایر انبیاء علی نبینا و آله علیهم السلام و همراه بودن شخص موقوف
 با جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در حجی قدس نماید لازم آید که هیچ حجت
 ختمی و حجتی بجائی و معاویة انسانی و مغیره الزانی که حسب افادات سنیه
 ایتلاف تمام با سرور انام صلی الله علیه و آله الکریم داشتند بلکه سایر مسلمین
 و مومنین که عدم اختلاف و موافقت و ایتلاف با آنحضرت دارند قبل حضرت آدم

و دیگر انبیا علیهم السلام مخلوق شده باشند و با جناب سالتم صلی الله علیه و آله
 در بر حق نشاء جا گرفته و بطلانه ظاهر عند اهل ایمان و الا یقین غنی
 عن اقامة الشاهد البرهان الله الموفق وهو المستعان والصالح
 من لای الا فها هم وعناد اذهان و نیز ظاهراً است که اگر فظ غلیظ عدم تناسخ
 و تنافر و ایشار تنافر متناصراً در عالم ارواح باروح نسو و راخیار صلی الله
 علیه و آله الاطهار می پشت و مثل آنحضرت معاذ الله نور می از انوار و صاحب
 جبر قدس پروردگار میبود و هرگز در دایره دنیا نبشت صداوت و مناوات
 و نهایت عناد و معادات و اقصاء کداده و مخاشفت و مبادات با سر کائنات
 علیه و آله آلاف التحیات و التسلیات و لو قبل الاسلام الظاهری نمی در زید و ان
 غایت قاحت و جسارت و ضایت جلالت و خسارت قهر و قتل و غلبه
 سرور انبیا ای اقبال صلی الله علیه و آله با اختلاف النهر و اللیال و تکرار الغیا
 و الاصال منکر و جالانکه این معنی بر روایات جهابذه حذاق و ما برین معنی
 بالکمال فی الآفاق ثابت و محقق است و الی ما جدم مخاطب بر از انکه انحضرت گفته
 عن انس قال خرج عمر متقلداً بالسیف فلقیه رجل من بنی ذهرة
 فقال له این تعمد یا عمر قال اريد ان اقتل محمداً قال کیف تأمین
 بنی هاشم و بنی ذهرة فقال له عمر ما اراك الا قد صبت و تركت دينك
 قال افلا ادلك على العجب ان اخطك و خنتك قد صبا و تركت دينك
 فسمعتهم راختر اناها و عندها جاب فیما سمع حباب بن حس عم قواء
 فی البیت فدخل علیها فقال ما هذه الهيئة التي سمعتها عنكم

روایتی است که در مقدم خلق شده بر حضرت آدم
علیه السلام که در آن تاریخ روز و ماه و ساعه و دقیقه و ثانیه
۳۴۴۷

وكانوا يقرون طه فقالوا ما عدا احدينا قد ثناب به قال فلعنكم الله
فقال له ختنه يا عمران كان الحق في غير دينك فوثب عمر على ختنه
فوطئه و طئاً شد يدان فجاءت اخته لتدفعه عن وجهها ففجها ففجها
بيد فدمي وجهها ثم ونيز درازاته الخفا گفته عن الزهري قال كان عمر بن الخطاب
شد يدان على رسول الله صلى الله عليه وسلم فانطلق حتى دنا من
رسول الله صلى الله عليه وسلم الخ و محمد بن حبيب بغدادی در کتاب سنن
در اخبار قریش تصنيف نموده و فقيه نسخه عتيقه آن در عديده وقت رجوع از حج
بيت الله الحرام و زیارت سرور انام و الله بقیع علیه و علیهم الاف التحية و السلام
خرید نمودم گفته ابو اهلیم بن المنذر بن عبد الله الحزامی قال حدثني
عمر بن بكر الموصلي عن سعيد بن عبد الكريم عن عبد الحميد بن
عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب عن ابيه قال كان من حديث
الحرب التي كانت بين عكر بن كعب في الاسلام ان ابا الجهم بن
حنيفة بن غانم كان من رجال قریش في الجاهلية و كان يوازن
عمر بن الخطاب قبل اسلامه على غيلة رسول الله صلى الله عليه
وسلم و معاداته فاكرم الله عمر باكرمه من الاسلام و استجاب
فيه دعوة نبيه عليه السلام و اعز به دينه و ابطا ابو الجهم
عن الاسلام حتى اسلم يوم الفتح الخ و ابن هشام در سيرت خود كه مختصر
سيرت ابن سحر است گفته قال ابن اسحاق و كان اسلام عمر فيما بلغني
ان اخته فاطمة بنت الخطاب و كانت عند سعيد بن زيد بن

رواها تائيد روايت تقدم فخلق ثلاثة جبرائيل
٤٥٥ عليه السلام حديث الارواح جبرائيل

زيد بن عمرو بن نفيل كانت قد اسلمت واسلم زوجها سعيد بن زيد
وهما تخفيان باسلامهما من عمرو كان نعيم بن عبد الله النخعي رجل
من قومه من بني عبد بن كعب قد اسلم وكان ايضا يستخفي باسلامه
من قومه كان خباب بن الارت يختلف الى فاطمة بنت الخطاب فيقرأها
القرآن فيخرج عمرو يومًا متوشحًا بسيفه يريد رسول الله صلى الله عليه
عليه وسلم ورهطًا من اصحابه قد خرجوا له واليهم قد اجتمعوا
في بيت عند الصفا وهم قريب من اربعين رجلًا في ساء
ومع رسول الله صلى الله عليه وسلم علي بن ابي طالب وعمر بن الخطاب
وابو بكر بن ابي قحافة الصديق وعلي بن ابي طالب في رجال من المسلمين
من كان اقام مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عليه وسلم بمكة ولحقهم
فيهم خرج الى ارض الحبشة فلقية نعيم بن عبد الله فقال له ايتني
يا عمر قال اريد محمدًا هذا الصابي الذي قُتِل امر قريش وسقته
احلامها وعاب دينها وسب الهتها فاقتله فقال له نعيم والله
لقد غررتك نفسك من نفسك يا عمر اتري بني عبد مناف تذكرك
تمشي على الارض قد قتلت محمدًا صلى الله عليه وسلم فلا ترحم
الى اهل بيتك فبقية امرهم قال فاني اهل بيتي قال خذني ابن
عمك سعيد بن زيد بن عمرو واخذك فاطمة بنت الخطاب فقد
والله اسلموا وتابعا محمدًا على دينه فعليك بها ونيزا بن هشام وشير
نحوه وكفته قال ابن اسحاق فخذني عبد الرحمن بن الحارث بن عبد الله

روایت ثانیہ جو ایت تقدیم خلق تیسرے حضرت آدم
صلیہ السلام بحیرت الارواح جنود مجتہدہ
۴۴

بن عبیاس بن ابی بیعة عن عبد العزیز بن عامر بن بیعة عن امه
ام عبد الله بنت ابی خنیمة قالت والله انا لانتحل الی ارض الحبشة
وقد صاب عامر فی بعض حاجتنا اذا قبل عمر بن الخطاب حتی وقف علی
وهو علی شرکه قالت وکتانلقی منه البلاء اذ ی لنا وشدته
علینا قالت فقال انه الا نطلاق یا ام عبد الله قالت فقلت نعم
والله لنخرجن فی رضای الله اذ یقونا وقرمونا حتی یجعل الله لنا فرجا
قالت فقال صحبکم الله ورایت له رقة لیراکن اراها ثم انصرف
وقد حزنه فیما ارى عروضا قالت فجاء عامر بحاجته تذاک فقلت
یا ابا عبد الله لیرایت عمر انقا ورقته وحزنه علینا قال اطمعت
فی اسلامه قالت قلت نعم قال لا یسلم الله رأیت حتی یسلم حاکم
الخطاب قال یا سائمه لما کان یری من غلظته وقسوته عن
الاسلام پس در عقل کدام عاقل رست می آید که کسی در عالم ارواح جنت
رسالت بآب صلی الله علیه و آله وسلم تعارف داشته تصدیق کند رست
و نبوت آنجناب باشد و نیز باین مرتبه رفیعہ و فضیلت سفینہ ممتاز باشد کہ
قبیل خلق حضرت آدم بحیث اظهار کرامت و بزرگی اور اسپید کنند و یا چنان
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در عین عسر و شغل مسطر جاد نمایند
مشکوت با و ساخ متقدر و بین مقدر و نشان و کفر و عدوان گرد و کہ بر
اسات ادب تلقیب آنحضرت شود و قصد قتل آنجناب نماید فلا حول و لا قوۃ
الا بالله واستعید بالله من استهواء الشیطان علی قلب الانسان

وجعله اعمی کبیر و اصم کاسیم فی صید مہوتا کا منتخب الجیدان و لکن
ما افاد فی الحج الباهرة فی جواب هذه الفقرة القصيدة القاصدة
الصادرة من الخطاب الحاوی للفضائل الفاخرة و حث الاصلاح
جنود مجتدة الخ مطلقا تابیة و آیت موضوعہ مذکورہ نمیکند چاکر روح
عمری اخوان ابابره روح نبوی در عالم ارواح یا هم قمار و ایستاد شید
عمر بن الخطاب بعد بعثت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شش سال بعد
از راه و ایذا آنحضرت علیہ آله الصلوٰۃ والسلام مانند ابو جہل از اقوان
شقاوت اقتراں کوئی سبقت نمی برد و چون خوف و حای بد آنجناب
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در ظاہر بر بقہ اسلام داخل شدہ باز زبان
بر اقوال و افعال انسرور علیہ آله الصلوٰۃ والسلام نیکشاد و در مضائق
پیکار آن اخبار صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تنها گذاشتہ عارفانہ بر قرآن و احکام
نیکو در نظر این امور از و امثال او دلیل کمال مہایت و منافرت در آن
عالم است انتہی قولہ و بعد اللہ و التي دلالت بر مطلوب ندارد و اقول
کافی عمدۃ الکبرایا وجود آنہم جور و جفا و ہاجرت انصاف و وفا و تارک کثیر
و حیا و مخالفت و لا و صفا و ایشار بخیر و تنطع و تعمق سراپا خطا و ابداع
غرائب مکابرات و مجازفات جالبہ انواع طعن ہستہزاجسارت بر منع دلالت
این حدیث شریف بر مدعا نموده اکتفا بر محض قدح و جرح و معارضہ آن بایست
شافعیہ غیر واقعہ و در عجبی عدم محتاج بمثل این اخبار اگر چه ثابت ہم شود
فرمودہ لکن مخاطب عمدۃ الایمان و الحذات بسبب ید انہما کہ بمبالغہ و اغراق

در مخالفت شقاق و مخالفت خفاق حتما و جزا نفی دلالت این حدیث شریف
بر دعای نماید و طریق مزید مجادلت و مجازفت سراسر کابری می پیماید بلا
خوف به اسان مواخذة و طعن تشفیج تحقیقین جلالت اساس بغرض اکتفا
تخریج و وسواس ایقاع اشباه ناس و اشتباه و التباس ترویج روح اول
من قاس در مقام نفی دلالت میفرماید زیرا که شرکت حضرت امیر در نور نبوت
مستلزم وجوب امامت او بلا فصل نمیشود و برین تعلیل معطل معلول و نفی
و ابطال بدخول محمد مذموم و مرفوع و اجترار اعتدای نامقبول تعسف و
نامقبول بنزل مستاصل اساس فضل یکار و فضول اکتفا نفی نموده بلا
میشوینان ملازمست را درین مورد و امر جلیل القدر جمیل الفرائض شرکت حضرت
امیر المومنین علیه السلام در نور نبوت و وجوب امامت آنحضرت بلا فصل بوجه
که اخبار منع بران نشیند و بسبب مزید آنها که را انکار سراسر خسران اقتضای
برائارت قنار و اخبار منع صریح البوار نفی نموده بزمید جانبست از عناد و ولد
و عدم سحیا از تشفیج نقاد و فرط شغف و له با بطلان فضل و صی سراسر انبیا
احقاد صلی الله علیه و آله الی یوم القنادر لفظ مکرر صریح المذرود و نه خراط
القناد که سابقا عنقریب در بیان وجه چهارم از اجوبه حدیث تشبیه حواله قلم
نیزین رقم نموده بر زبان گهربار میروند و این کلمات اربعه مسوقه براتی روح اول
تکلف و را بعمم معاویة النواویة در کمال مهین بطلان و نهایت رکاکت فیت
آن روشنی و حیا و دلالت حدیث شریف بر مدعا نهایت مستغیر و مستغنی
از بیان و استلزام اتحاد نور جناب امیر المومنین علیه السلام با نور نبوت و نور امامت

استلزام اتحاد نور جناب امیر المومنین علیه السلام با نور نبوت و نور امامت

و در توضیح خلافت جناب امیر المومنین
علیه السلام در حدیث نور

۳۶۹

و جلال و جلاله و دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

انحضرت را بلا فصل باقصای مرتبه اصح و ظاهر و لایح و باهرست و بر ملازمین
الامرین هرگز غبار منع و عدم تسلیم که مخاطب فهم قصد بر انگیزش آن و کسب حق
سلسله انصاف و ایتقان بسبب آن نموده نمی نشیند و هیچ عاقلی متدین و
منصفی متاثر و متدبری متخرج ریب و شبهه در آن نمیکزیند و هر کسی که نفحات
متازجه اعتبار و استبصار بمشام آور سیده و ازهار تفحص اخبار و آثار سرور
اخیار صلی الله علیه و آله الاطهار و استسعاد بملاحظه و مطالعه افادات
علما کبار و محققین جلیل الفخار چیده و دلالت این حدیث شریف را بر مدعا
از اوضح جلیات و ابدین قطعنیات و اجلایدیهیات و اصرح اولیات
واظهر یقینیات می بیند و هر کسی که پاره از شرم و از رم و حیا و اندک خوف
از خزی و خسار و افتضاح بین العوام فضلا عن العلماء داشته باشد و آن
برود و ابطال این دلالت صریحه البدهیه بیسته الصراحه نمی چسبند و الله المجد
و المنة که دلالت حدیث شریف بر امامت حق بلا فصل بوجود سیده
مسلمه اهل فضل و اولاد ظاهره موجه قلوب اصحاب کبیر و محل برابین
محکم موله صدور از باب اعتساف دل و شواهد حصیفه صریحه الاتقان
و الجرح ظاهر و باهرست چه اول آنکه در جمله از طرق این حدیث شریف
توضیح مخالفت جناب امیر المومنین علیه السلام و آورده شده این توضیح را
اکابر ائمّه ثقات و جهابذه محققین اثبات روایت کرده اند و عبارات این
حضرات اگر چه سابقا گذشته لکن درین مقام بهیات اجتماع مذکور می شود
ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب المعروف بابن المغازلی در کتاب مناقب جناب

ورود تصحيح خلا جناب امير المؤمنين
عليه السلام در حديث نور

۲۷۰

وحي اول از وجوه دلالت حديث نور
بر امانت جناب امير المؤمنين عليه السلام

امير المؤمنين عليه السلام گفته قوله عليه السلام كنت انا وعلی نوراً بین
یدی الله اخبرنا ابو غالب محمد بن محمد بن سحر النخوی رحمه الله
قال خبرنا ابو الحسن علی بن منصور الحلبي الاخباری قال حدثنا
علي بن محمد العدوي السمساطي قال حدثنا الحسن بن علي بن زكريا
بن احمد قال حدثنا المقدم العجلي قال حدثنا الفضيل بن عياض
عن قتيبة بن يزيد عن خالد بن معدان عن ناذان عن سلمان الفارسي
قال سمعت جيبی محمداً صلى الله عليه وسلم يقول كنت انا وعلی
نوراً بین یدي الله عز وجل بسبح الله ذلك النور وبقدسه قبل
ان يخلق الله آدم بالالف عام فلما خلق الله آدم ركب في ذلك النور
في صلبه فلم نزل في شيء واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب
ففي النبوة وفي علی الخلافة وشيرويه بن شهر دار ويليهم رفوفه وولايته
فرفوفه عن سلمان الفارسي انه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم خلقت انا وعلی من نوح واحد قبل ان يخلق آدم باربعة
الف عام فلما خلق الله تعالى آدم ركب في ذلك النور في صلبه فام
نزل في شيء واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب ففي النبوة و
في علی الخلافة وحموي ورفوفه السمطين ع ما نقل عنه باسناد ورفوفه
كروم عن سلمان الفارسي رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى
عليه وسلم يقول خلقت انا وعلی بن ابي طالب من نور عن محمد بن
نسة

ابن ابي

و در تفریح خلافت اسیر المؤمنین ۴۷۱ و جلال از وجوه دلالت حدیث نور
 علیه السلام در حدیث نور بر امامت جناب ائمه المؤمنین علیه السلام

عشر الف سنة فلما خلق الله آدم نقلنا الى صلب الرجال و
 ارحام النساء الطاهرات ثم نقلنا الى صلب عبد المطلب قسمنا
 نصفين فجعل النصف في صلب عبد الله وجعل النصف في صلب
 عيسى اب طالوت فخلقت من ذلك النصف خلق علي من النصف اكنى
 واشتق الله تعالى من اسمائه اسماء فله عز وجل المجد وانا محمد
 الاعلى واخي علي والله قاطروا بنتي فاطمة وانه حسن وابناي
 الحسن والحسين كان اسمي في الرسالة والنبوة وكان اسمي في الخلافة
 والشجاعة فانا رسول الله وعلي سيف الله وسيد علي همداني شيخنا
 والرد مخاطب الثاني و در كتاب مودة القرى ميفر ما يد المودة الثامنة في
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم وعليهما من نور واحد وفيما
 اعطى علي من الخصائل ما لم يعط احد من العالمين و بعد ذكر بعض
 فضائل آنحضرت ميفر ما يد عن سلمان رضي الله عنه قال قال رسول
 صلى الله عليه وسلم خلقت انا وعلي من نور واحد قبل ان يخلق الله
 باربعة آلاف عام فلما خلق الله آدم ركبت في ذلك النور في صلب
 فلم يزل في شئ واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب فبقي النور
 وفي علي الخلافة وسيد علي همداني و در كتاب وضوء الفروع ميفر
 الباب الثالث عشر ما روى عن سلمان قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم خلقت انا وعلي من نور واحد قبل ان يخلق الله آدم
 باربعة آلاف عام فلما خلق الله آدم ركبت في ذلك النور في صلب

فصل در شرح و بیان حدیثی که در کتاب فقهی است
و فی علی الخلافة و صاحب فضل ممتاز و صاحب مقامات رفیع و دراز
و عارف حقائق راز و نیاز سید محمد کیسور از تصریح را خلافت جناب
امیرالمومنین بقطع و یقین ثابت فرموده و استدلال و احتجاج بآن عالم
اهل الانکار و الضلال نموده در کتاب اسرار در سوره غفار و سوره یوسف
چهارم بکل بصورت و حیه کلی از غیب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر شد
نه از چهره و نه از صورت خود گشتی بدین صورت شد هر چه نه این بود که
صورت بخیر بود اختلاف اعتبار را اتفاق افتاده است علی الاطلاق
این سخن را که مطلق در خارج وجود ندارد میدان و چنین هم میگویند که
جبرئیل عقل محمد است که صورتش تمثیل کردی و وضع اشیا مواضعها واقع
هر چند اتحاد و اختلاف عقل گفته اند اما نه عقلی است نفی فلک از خاک عقل
کل اینجا باید شاید تر اظفری بدان بود و نظری بران داری بسیار اسرار
در فهم تواید همین که خلقت انا و علی من نور واحد است اینجا که علی
ان نبی است انی بین کل نوعین و کلین همین معنی است فقهی النبوة و فی
الخلافة همین اشارت کرده است منی که من من موعی همین فقه
حدیث میکند کلامنا اشاره و عند من فهم عبادة و احمد بر این
در جواب انقائس علی با نقل عنه گفته روی سلمان قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان
ینزل آدم باربعة آلاف عام فلما خلق الله آدم رکعت لله

در روز تفریح خلافت جناب امیر المومنین علیه السلام
 و در حدیث نور
 و بعد از آن روز و چهره و آلات حدیث نور
 بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

فی صلیب و لم یزل فی شئ واحد حتی افترقنا فی صلیب عبد الله فی
 النبوة فی علی الخلافة و شیخ محمد واعظ بهروی در کتاب یا ضل الفضائل
 الفصل الحادی عشر فی کونه صلی الله علیه و سلم و کونه کرم الله
 وجهه من نور واحد و کونه خلیفة عن النبی صلی الله علیه و سلم
 قال قال الله عز وجل نزل قطعة من نور فاسکنها فی صلیب آدم
 فافضلها حتی قسمها لجزئین فجعل جزء فی صلیب عبد الله و جزء فی
 صلیب طالوت فخرجنی نبیاً و اخرج علیاً و صیار و ایه ابوالحسن
 المغازلی الشافعی فی المناقب و عن سلمان قال سمعت حبیبی محمداً
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول کنت انا و علی بن ابی
 یدى الله عز وجل یسبح الله ذلک النور و یقدسه قبل ان یخلق الله
 آدم بالف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلیب آدم
 فی شئ واحد حتی افترقنا فی صلیب عبد المطلب فی النبوة و فی
 علی الخلافة و ایه ابوالحسن المغازلی من صحاح الاخبار اقول
 فی النبوة ای ختم النبوة و قوله و فی علی الخلافة ای ختم
 الخلافة کما کان صلی الله علیه و سلم خاتم النبوة کذلک کان
 کرم الله وجهه خاتم الخلافة و ظاهر است که تاویل بهرونی
 خلافت را بجمیع خلافت بهر محض و سر از تحت است که تقدیر لفظی بلا سبیل
 محض تلمیح و تسویل است بآنکه اگر مراد این باشد که آنجناب خاتم خلافت
 بیواسطه بود و شریک ندارد و نیز اگر خلقت ای انبیاء سابقین که بیواسطه

درود و تقدیر بود مایه خیر و برکت
 در حدیث و احادیث و کتب معتبره

انما انا قلیل علیکم السلام فی ذلک یوم جناب امیر المؤمنین علیه السلام
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در جناب امیر المؤمنین علیه السلام
 در حدیث و احادیث و کتب معتبره
 جناب امیر المؤمنین علیه السلام در بیان ایشان فاضل و متوسل بود و
 و هم آنکه بعضی از اساطین اعظم و شیوخ انما ختم سفینه در جمله از طرق ائمه
 شریفه تصریح بوصایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده اند
 کتاب المناقب گفته اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن یحیی الخواری
 ابو عبدالله محمد بن علی بن محمد السقطی الواسطی اصله قال
 اخبرنا احمد بن علی القواری فی الوسطی نا محمد بن عبدالله بن ثابت
 نا محمد بن صفوان بن یحیی بن الولید عن سويد بن عبدالعزیز
 عن ابی الزبیر عن جابر بن عبدالله عن النبی صلی الله علیه و سلم
 قال ان الله عز وجل انزل قطعة من نور فاسکنها فی صلب آدم
 فاسماها خة قسمها جوثین جزء فی صلب عبدالله و جزء فی
 صلب لک طالبا فخرجنی ندیا و اخراج علیا و صلیا و احمد بن محمد بن
 احمد الحاکمی الحسینی الشافعی و رتبہ مذاقب فی بیان ترتیب اصحاب بعد
 حدیثی از سند احمد بن حنبل و مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام تصنیف
 او گفته و روی ایضا فی کتابین المذکورین یعنی المستند المناقب
 ان النبی صلی الله علیه و سلم قال کنت انا و علی نوادین یدی
 عز وجل قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق آدم

باب مناقب

انما مناقب جناب
 فاضل و متوسل
 در حدیث و احادیث
 این کتاب از طرق
 در حدیث و احادیث

و در توضیح بوسایت جناب امیرالمومنین
علیه السلام در حدیث نور

و در دوم از وجه دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام

۳۷۵

قسمت ذلك فيه وجعل ذلك جزئين فجزأنا وجزأه على وناؤه
كتاب الفردوس ثم انقلنا حتى صدرنا في عبدالمطلب وكان في البيت
ولعل الوصية و بدیهی اولی است که مراد از لفظ وصایت حسب تبادر
وصایت عامه است که مرادف خلافت و امامت و تاویل آن بوصایت
جزئیة ناقصه مثل تاویل متعصبین اهل کتابت مخصوص نبوت جناب
سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین یا بطلق ارتفاع و علو مرتبه
ظاہریہ بانبوت خاصه عرب و چنانچه بطلان این تاویل
علیل که محض اضلال و تسوئست ظاہرست بچنین کمال
شناخت تاویل وصایت وصی برحق بوصایت جزئیة ناقصه
غیر عامه واضح و نیز قرین گردانیدن جناب رسالت مآب
صلی الله علیه و آله وسلم وصایت جناب امیرالمومنین علیه السلام
بانبوت خود دلیل صحت بر آنکه این وصایت عامه است که مرتبست
بس عظیم و منزله ایست نهایت تحیم و تالی رتبه نبوت است چنانچه نبوت
آنحضرت تفرعست بر نور آن حضرت و تقدم خلق آن بر خلق حضرت
آدم علیه السلام همچنین وصایت جناب امیرالمومنین علیه السلام تفرعست
بر نور آنحضرت و تقدم خلق آن و ظاہرست که تفرع وصایت جزئیة ناقصه
بر نور و تقدم خلق آن بر حضرت آدم علیه السلام و مقابله آن بانبوت پیغمبر
صلی الله علیه و آله الکرام نهایت رکیک و متبشعست پس هیچ عاقلی بجاظ
این تفرع و مقابله صریح ابا از الترام محل وصایت و صفت عامه که مرادف

استدلال بر افضلیت جناب امیرالمومنین علیه السلام
بقدم شیخ و قندیس نور آفتاب
سائر خلق از ایشان و غیر ایشان

در مجموع از وجوه دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام

در این کتاب علامه استعلامی که فی ثبوت آنکه از طرق متعدد حدیث نور بعد جمع و تطبیق آن واضح
و ظاهر است که نور جناب امیرالمومنین علیه السلام در وقت استقامت آن بنو جناب
رسالت ابی طالب صلی الله علیه و آله و سلم بودند آن پیش فدا می نمود و جل و جلال
بیشتر و قندیس و تامل و تجرید حق سبحانه و تعالی مشغول بود و جناب خود را در
کدامین عبادت و در وجه امامت آن اهل که در مذکور است خلقت آفا و علی بن ابی طالب
نمود و احدی استیع الله تعالی بنیة الحسن و در حدیثی که انجمن است
المغازی در کتاب المناقب با سند خود از حضرت سلمان روایت کرده
مذکور است که آفا و علی نور این یک الله عن و جل و جلال الله
ذات النور و یقید سه و این روایت را محمود اعظم و دیگران از این
مغازی از ابن المغازی نقل نموده و در حدیثی که ابن المغازی از خود
روایت است ابی ذر روایت کرده مذکور است که آفا و علی بن ابی طالب
سید الله ذلك النور و یقید سه و در روایتی که از ابن و کتاب قدوس
روایت آورده و در روایت که آفا و علی بن ابی طالب یک الله و یقید سه
سید الله و یقید سه و در حدیثی که عاصم با سند خود از ابی طالب
روایت نموده و آفا و علی بن ابی طالب خلقت آفا و علی بن ابی طالب
سید الله عن و جل فی بنیة الحسن و در روایتی که نظری در کتاب انجمن
آورده مذکور است خلقت آفا و علی بن ابی طالب من نور و حسن
الحسن سید الله و یقید سه و در روایتی که احطاب خوانیم و کتاب المناقب

استدلال بر فضیلت جناب امیر المومنین علیه السلام
مقدمه بیست و نهمین نور حضرت بقیع
سائر خلق از اینها و غیر ایشان

و بعد سوم از وجوه دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

آنرا که در مشهور است از امام علی بن ابی طالب علیه السلام که فرموده است
بسم الله ذاك النور وبقدره وور حدیثی که ابن عساکر آنرا در
تاریخ الشام علی ما نقل الکبیری روایت نموده ما ثور است کنتنا علی نور
بین بدی ای الله طبعاً بسم الله ذاك النور وبقدره وور حدیثی
که ابن اسحاق اندلسی آنرا در کتاب الشفا روایت کرده واقع است هاتقد
افا وعلی من نور واحد بسم الله علی متن السی و این حدیث را
ایرا هم در کتاب الاکتفا و غیره روایت کرده و در این حدیث
و غیره در عالم بر سر است علی و غلام علی بن ابی طالب و طبعاً و غیره
و در حدیثی که حمزه بن محمد بن ابی اسحاق و غیره روایت سلمان روایت
کرده و در دست قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
خاتمت انا وعلی بن ابی طالب السی نور و غیره و این حدیث بسم الله
و بقدره و غیره و روایتی که بطریق دیگر از حضرت سلمان آورده
نما که است که است انا وعلی بن ابی طالب السی نور و غیره و علی بن ابی طالب
بسم الله ذاك النور وبقدره وور حدیثی که حمزه و طابعی و غیره
در این حدیث آورده که است که است انا وعلی بن ابی طالب السی نور
و علی بن ابی طالب السی نور و بقدره وور حدیثی که علی
جهانی در روضه الفروس آورده مذکور است کنت انا وعلی بن
بدی ای الله نوراً طبعاً بسم الله ذاك النور وبقدره وور حدیثی
که حمزه آنرا با سند خود از ابوهریره روایت نموده و در دست طابعی و غیره

اما البتة لم یخرج فیہ من وجه التفضیل در عینة العرش فاذا انور
 سنة اشباح سجدة و زکاة و پر غلام است که این تقدیس و تجید قبل از
 حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام بعد از تسبیح و راز و ملوک که در تقدیس و شرافت
 مختلف در طرق حدیث وارد شده بوده پس این تسبیح تقدیس یا تقدیس
 و تجید تمامی مخلوقات و اصناف کائنات من الانبیاء و غیره که من بعد از
 وجود آمده اند گردیده و نوری که این تقدیس و تجید از وی ظهور رسیده بفرما
 حدیث من من تسبیح سنة حسنة فله اجرها و اجر من تسبیح کمال الی یوم النبی
 مستحق ثواب همه تسبیحات و تقدیسات رب بریات الی یوم القیام بموقع خواهد
 شده و ذلك فضيلة بالغة و جميلة سابعة و مرتبة رفيعة و منزل
 منیعة و علاة سبکی در شفاء الاسقام فی زیارة خیر الانام بعد ذکر احادیث
 و آله برجیات انبیاء علیهم السلام گفته و الکتاب العزیز بدل علی ذلك
 ایضا قال الله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا فی سبیل الله امواتا
 بل احياء عند ربهم یرزقون و اذا ثبت ذلك فی الشہید یتثبت فی
 حق النبی صلی الله علیه و سلم بوجوه احدی ان هذه رتبة شہیة
 اعطیت للشہید کرامة له و لا رتبة اعلى من رتبة الانبیاء و لا
 ان حال الانبیاء اعلى و اکمل من حال جمیع الشہداء فیستجیل ان
 کمال الشہداء و لا یحصل للانبیاء کما سیمما هذا کمال لکن یوجب
 زیادة القرب الزلفی و النعم و الانس بالعلی الا علی و الثانی ان
 هذه الرتبة حصلت للشہداء اجرا علی جهادهم و بذل انفسهم

انما تسبیح فی حقیقة
 بیا علیهم الصلوة
 السلام

ستر بر نصيب بياير مومنين بياير ستم
 فخر آيت دند بياير و زكوت بر ستم
 سار غلب از اديان و سار الشان
 ٢٩ جناباير المومنين عليه السلام

لله تعالى والنبى صلى الله عليه وسلم هو الذى سقى لنا ذلك
 ودعانا اليه وهدانا له باذن الله تعالى وتوفيقه وقد قال
 صلى الله عليه وسلم من سقى سنة حسنة فله اجرها واجر
 من عمل بها الى يوم القيامة ومن سقى سنة سيئة فعليه
 وزرها ووزر من عمل بها الى يوم القيامة وقال صلى الله عليه
 وسلم من حال هكذا كان له من الاجر مثل اجر من يتبعه
 لا ينقص ذلك من اجورهم شيئا ومن حال ضلالة كان عليه
 من الاثر مثل اثار من يتبعه لا ينقص ذلك من اثارهم شيئا
 والا حادىث الصحيحة فى ذلك كثيرة مشهورة فكل اجر حصل
 للشهيد حصل للنبى صلى الله عليه وسلم مثله والحياة
 اجر فيحصل للنبى صلى الله عليه وسلم مثله زيادة على ماله
 صلى الله عليه وسلم من الاجر الخاص من نفسه على هدايته
 لا يشاركه وعلى ماله من الاجر على حسنة الخاصة من الاعمال
 والمعارف والاحوال التى لا تفصل جميع الامم الى عرشه شرفا
 ولا يبلغون معشار عشرها وهكذا نقول ان جميع سناتنا
 واعمالنا الصالحة وعبادات كل مسلم مسطر في حياتهم
 نبينا صلى الله عليه وسلم زيادة على ماله من الاجر يحصل
 له صلى الله عليه وسلم من الاجر اضعاف مضاعفة
 لا يحصرها الا الله تعالى ويقصر العقل عن ادراكها فان كل

وحيث لم لا يوجد ولا حد من ثوابه
جنا بابر المؤمنين عليه السلام

استدلال برافضيت جناب امير المؤمنين عليه السلام
بقوله تعالى وتقدس نوراً مظهرت برهانه
سائر خلق اذا بانها وعظمت رايته

شديد وعامل الى يوم القيمة يحصل له اجر ويجدد لشيعته في الهداية
مثل ذلك الا اجره وشيخ شيعته مثلاً وللشيخ اربعة وللرايع ثمانية
وهكذا يضعف في كل مرتبة الاجور الحاصلة الى ان تنتهي الى
النبي صلى الله عليه وسلم فاذا فرضت المراتب عشرة بعد النبي
صلى الله عليه وسلم من الاجور الف واربعة وعشرون فاذا اهدت
بالعاشر حادي عشر صار اجر النبي صلى الله عليه وسلم الضيق
وثمانية واربعين هكذا كلما ازداد واحد يتضاعف ما قبله ابداً
الى يوم القيمة وهذا امر لا يحصرها الا الله تعالى ويقصر العقل عن
كنه حقيقته فكيف اذا اخذ مع كثرة الصحابة وكثرة التابعين
وكثرة المسلمين في كل عصر فكل واحد من الصحابة يحصل له بعد
الاجور التي يترتب على فعله الى يوم القيمة وكل ما يحصل لجميع
الصحابة حاصل بجملة للنبي صلى الله عليه وسلم وهكذا يظهر
رحمان السلف على الخلف فانه كلما ازداد الخلف ازداد اجرا
ويتضاعف بالطريق الذي نمتنا عليه ومن تامل هذا المعنى
ورنق التوفيق انبعثت همته الى التعليم ورغب في النشر ليتضاعف
اجره في حياته وبعد موته على الدوام وكيف عن احداث البعد
والمظالم من المكوس وغيرها فانها يتضاعف عليه بالطريق التي
ذكرناها مادام يعمل بها فيتأمل المسلم هذا المعنى وسعادة
الجهاد الى الخير وشقاوة الداعي الى الشر ازين عبارة من سائر

الثاني عشر

الحاكي للنبي صلى الله عليه وسلم

وهذه

بوضوح میرسد که بود اسی حدیث شریف من سن سنة حسنة فله اجر
واجز من عملها الى يوم القيامة و دیگر احادیث صحیح و کثیره اجزیه
شهره دار با احترام و صحابه کرام جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم
که سنت سنیه اعمال صالحه و عبادات و حصول اجران از مکتوب کائنات
بسبب هدایت آنجناب است میرسد بکانه همین وجه تین تمام حسنیات و احسان
صالحه و عبادات را بجه میرسد در صحائف آنجناب مرقوم و مستطوره است
و چون نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام با نور آنحضرت متحد بود و در
و تقدیس خداوند عالم قبل از خلق حضرت آدم علیه السلام و دیگر انبیا
و جمیع احم میگرد و لا محاله اجر تسبیح و تقدیس جمیع انام الی يوم القيامة
در جریده و حسنه آنجناب هم ثبت خواهد و این بکرت رائعه و منقبت نامست
که عقل از ادراک فضل آن قاصد و ذهن در بلوغ کند آن غایب و سعید گزیده
در مفتی گفته عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم
انه قال كنت نورا بين يدي الله تعالى قبل ان يخلق الله عز وجل
آدم يا عام تسبيح تسبيح الملائكة بتسبيحه فلما خلق الله تعالى آدم
القدس لك النور في صلبه فقال صلى الله عليه وسلم
فاهبطني الله تعالى الى الارض في صلب آدم وجعلني في صلب نوح
وقد فني في صلب ابراهيم ثم لم يزل تعالى ينقلني من الاصلاب الكريمة
والارحام الطاهرة حتى اخرجني بين ابوي لم يلقيا علي سفاخ قط
و ديار بكری و رئیس گفته عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم

الانبياء محمد بن حسين

عز وجل

الله قال انما نزلت نور علي بن ابي طالب قبل ان يخلق الله عز وجل آدم
 عام تسبیح ذلك النور و تسبیح الملائكة ينسب اليه فلما خلق الله آدم
 الله ذلك النور في صلبه فقال رسول الله صلب الله عليه وسلم
 فاهبط الله الى الارض في صلب آدم وجعلني في جلد نوح في السفينة
 وقد كنت في النار في صلب ابراهيم ثم لم ينزل ينقلني من الاصلاب
 الكريمة والارحام الطاهرة حتى اخرجني من ابوي لم يلقيا علي سفلح
 قط اين روايت لا انت وازدبر انك نور جناب سالما ب صلي الله عليه وآله وسلم
 قبل خلق حضرت آدم بدو هزار سال مخلوق شده و آن نور تسبیح میگرد و بسبب
 تسبیح آن نور ملائكة تسبیح میگرد و چون نور علوی با نور نبوی متحد متصل
 بود و انفصالی و انخیازی و انقسامی و انفرادی نداشت نور جناب امیر المومنین
 علیه السلام هم مخلوق قبل حضرت آدم علیه السلام بدو هزار سال و تسبیح
 ملائكة برای رب متعال باشد پس چگونه تقدیم و هدایت کفر و کفر و او را سفلو
 بعد بر نه من الله هر بر استاد ملائكة مقربین و سبب صلی تسبیح رب العالمین
 روا باشد هل هذا الا جور شدیدا و عسف عنید و حیف بعید
 مدید و چه چهارم آنکه سابقا شنیدی که حموی می فرماید المسمطین
 علی ما نقل عنه باسناد خود و روایت کرده عن ابی هريرة عن النبی صلی
 علیه و سلم انه قال خلق الله تعا ابا البشر و نفخ فيه من روحه
 انفتحت آدم مينة العرش فاذا نور خمسة اشباح سجدوا و ركعوا
 قال آدم يا رب هل خلقت احدا من طين قبل قال لا يا آدم

تسبیح
 نور
 جناب
 امیر
 المومنین
 علیه
 السلام

در چهارم از آدم علیه السلام
جناب امیر المؤمنین علیه السلام

۳۸۳

استدلال بقول حق تعالی لولا هم خلقتک
یعنی شکر آل عباد و تفریح با صحبتشان و امر آدم
توسل با ایشان اشغال حضرت آدم علیه السلام را

قال فمن هؤلاء الخمسة الذين اراهم في هبتي وصودق قال
هوؤلاء خمسة من ولدك لولا هم ما خلقتك هوؤلاء خمسة
شقت لهم خمسة اسماء من اسمائي لولا هم ما خلقت الجنة
ولا النار ولا العرش ولا الكرسي ولا السماء ولا الارض ولا
الملائكة ولا الانس ولا الجن فانا الهيود وهذا محمد وانا الله
وهذا علي وانا الفاطم وهذه فاطمة وانا الاحسان وهذا الحسن
وانا المحسن هذا الحسين البيت بعزتي الله لا ياتيني احد بمثل
حبة من خردل من بغض احدهم الا ادخلته ناري ولا اباي
يا آدم هؤلاء صفوق بهم النجوم وبعمر اهلكهم فاذا كان لك اني
حاجة فيهم وكم توسل فقال النبي صلى الله عليه وسلم نحن
سعة الفجاة من تعلق بها نجى من خاد عنها هلك فمن
كان له الى الله حاجة فليسال بنا اهل البيت ازين رواية
سرا يا هدايت ظاهر وواضح است كه هرگاه حضرت آدم عليه السلام
نيارت خمسة آل عبا عليهم الاف التحية والثناء اشباح نور دين
عرش بودند نمود و حق تعالی را سوال از ایشان كرد باری تعالی ارشاد
فرمود هؤلاء خمسة من ولدك لولا هم ما خلقتك و در روايت
نظير می كه سابقا ذكر شد و در دست كه حضرت آدم هرگاه
سوال فرمود كه آیا خلق کرده خلقی را كه او احب باشد بسوی تو
از من حق تعالی بگو اب سوال در مرتبه چهارم ارشاد فرمود نعم لولا هم

ارشاد نمودن حق تعالی
بخطاب حضرت آدم علیه السلام
در حق شکر آل عبا و اولاد
ما خلقناك قبلا انما غفرت
اشباح نورانی ایشان را
نیارت نمودن سوال كرد
حق تعالی را در ایشان

و چه چهارم از وجه دلالت حدیث نورانی
جناب امیرالمومنین علیه السلام
۳۸۴
است در آن دعوت حق تعالی بولایت خلیفه
حق خدشعل عباد و تصریح با حبیبشان و امر
آدم علیه السلام بپیوستن ایشان و اینست که

ما خلقتك پس معلوم شد که جناب امیرالمومنین علیه السلام مثل
جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم سبب اصلی ایجاد حضرت
آدم و جمیع انبیا و اوصیا علیهم السلام بوده و هذا غایة الشرف
والعلاء ونهاية الفضل والسناء الذي يقصر عن ادراكه
الالباب الذکيَّة یخصها عن الوصول الى واثله فضلا عن
اقاصیه الا فقام الزکیة وظاهرست که حضرات ثلثة ازین مرتبت
شامخه و منزلت بازخه بمرحل شاسعه و در وانه وصول این مجدبا
و فخر زاهر یقینا محروم و مجبور پس تقدیم شان بر آنحضرت اتم و ظلم و جور
مخطور نزد ارباب حدس و شعور حل یستوی لاعنی والبصیر
امهل تستوی الظلمات والنور و نیز ازین روایت را و غیرها
اهل کجای و ضلالت و ضحیست که حق تعالی در حق خمسة
اک عبا علیهم السلام التحية والتناغم موده هؤلاء صفوة بجهو انجیهم و بهم
اهل کیه نیست معلوم شد که جناب امیرالمومنین علیه السلام مثل جناب
رسالتاب صلی الله علیه و آله و سلم صفوه خلایق و موجب نجات
وسبب استخلاص شان از ممالک بوائق و شدائد مضائق و موجب
ثبات و قیام شان در ساحض مزالتق بوده فکیف یجوز احده من
اهل الاستبصار تقدم الثلاثة الخائضین فی غمار الکفر برهة
من الاعصار علی صفوة الخلق المبخی لهم من العطية البوار المنقذ
ایاهم من الشجب والتبار والصائن عن اقتحامهم فی الودی والخسار

و نیز از ارشاد حق سبحانه و تعالی فاذا كان لك الى حاجة فهو لك
توسل ظاهرست که حضرت آدم علیه السلام مأمور بود باینکه
توسل نماید بنحیه اطهار صلوات الله وسلامه عليهم
دری اختلاف الليل والنهار و در قضای حاجات و استعاضه
بامولات پس افضلیت جناب امیر المومنین علیه
السلام از حضرت آدم و دیگر انبیاء علیهم السلام
بجمال و ضوح و ظهور مستحق شد فکیف یجوز تقدم
الثلاثة المتی الکین علی الهلاك والتباب علی من
امر آدم علیه السلام بالتوسل الیه فی نباح المطالب
و کشف الصعاب و حضرت آدم علیه السلام حسب امر الهی
نحیه نجباء علیهم الاف التحیه و الثناء توسل بهم نموده و سوال
قبول توبه بحق این حضرات نموده بشرف اجابت دعا و دفع لاوله
گردید این معانی در کتاب مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام
گفته قوله تعالی فتلقى آدم من ربه کلمات اخبرنا احمد بن محمد بن
عبد الوهاب جازة انا ابو احمد عمر بن عبد الله بن شاذان محمد
بن عثمان قال حدثني محمد بن سليمان بن الحارث نا محمد بن علی بن
خلف العطار نا الحسين الاشقر نا عمرو بن ابی المقدم عن ابيه عن سعيد
بن جبیر قال سئل النبی صلی الله علیه و سلم عن الکلمات التي تلقى بها آدم من ربه
فتاب علیه قال سئل بحق محمد و عله و فاطمة و الحسن و الحسين الا ثبت

استدلال بقول حق تعالیٰ بولایم ما خلقک

در حق خستند آل عبا و تفریح با جمیع شان و امر
آدم علیه السلام بنویسل با ایشان و انشاء حضرت آدم این را

بر امانت خدایا امیر المومنین علیه السلام

علی کتاب علیہ و در روایت فطری که سابقاً گذشتہ وارد است
 اقتضای الحقیقتہ قال یا رب اسألك محمد و علی وفاطمة و الحسن
 و الحسین ما غفرت لی فغفر الله له فھذا لک قال الله عز وجل فقلق
 آدم من ربه کلمات کتاب علیہ جلال الدین سیوطی در تفسیر منثور آیہ
 فقلق آدم من ربه کلمات کتاب علیہ آنہ هو التواب الرحیم گفته
 اخرج ابن الفجار عن ابن عباس قال سألت رسول الله صلى الله عليه
 وسلم عن الكلمات التي تلقاها آدم من ربه كتاب
 عليه قال سألت نوحاً و علياً و فاطمة و الحسن و الحسين
 الا ثبت علي كتاب عليه و مرزا محمد یحسینی در مفتاح الغنی
 اخرج الدارقطني و ابن الفجار عن ابن عباس رضي الله عنه
 قال سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن
 الكلمات التي تلقاها آدم من ربه كتاب عليه قال
 سألت نوحاً و علياً و فاطمة و الحسن و الحسين الا ثبت
 علي كتاب عليه و بلا معین در معارج النبوة و فصل
 دوم در بشاراتی کہ تعلق بجلالت و انبیا علیہم السلام دارد
 گفته واقعه ششم نیز بشارت آدم صفت امام
 جعفر صادق رضی الله عنه در تفسیر آیہ کریمه فقلق آدم
 من ربه کلمات می فرماید کہ آدم و حوا در جینی کہ بر سر
 جنت متکے بودند و از زندگانے بروفق کامرانے

[illegible]

خیر مشتکی حق تعالی جبرئیل امین را علیه السلام بفرستاد
تا آدم را علیه السلام بر منازل و قصور و درجات جنت
سیر دهد جبرئیل دست آدم علیه السلام گرفته بمنزلی
آورد که بنامی خشته از زر و خشته از نقره بود و کنکرها
آن از زمراخضر و زین قصه تخته بود از یاقوت اهر
بنگاشته و بر بالای آن تخت قبت از نور برافراشته
و در آن قبت بر بالای آن تخت صورتی و رعایت
حسن و جمال ترتیب داده تا آنکه از نور بر سر او
نهادند و دو گوشواره از لؤلؤ و در گوشش
در آورده و قلاده از نور در گردن او کرده آدم از
غایت صباحت و ملاحظتش انگشت حسرت
در دندان چیرت گرفته حسن و جمال خوار او
جنب آن فراموش ساخت پرسید یاد بیا هله
الصورة خطاب آمد که این صورت فاطمه
زهرا است دختر محمد مصطفی و آن تاج نور
بر سر او نمودار پذیر گوار او است علیه من الطاهر
افضل ما و آن قلاده نور در گردن او
مثال شوهر عالی مقدار او علی
کرم الله وجهه و آن دو گوشواره چون

ظاهره کنایه از دو فرزند ابرجست فرمان بردار او
 رضوان الله علیهما بعد از آن بر بالای سر قیام کرد
 پنج دروید کشاده و بر کتابه هر یک کلمه از نور مشیت
 ساخت بر بالای یک در نوشته بود انا الحمد
 و هذا محمد و بر سرق و وین دیگر قسم زده بودند
 الله الا اهل و بر کتابه بنظر سیم این کتابت کرده بود
 که انا الفاطره و هذا فاطمة و بر عصایه وزن دیگر این کلمه
 مرقوم ساخته بود که انا الحسن و هذا الحسن و بر ایوان بنفذه پنجاه این
 ترکیب ثبت فرموده بود که منه الاحسان و هذا حسین
 علیه السلام فرمود که ای آدم این کلمات با برکات و این اسامی
 اگر ای را بخاطر میدار که روزی شاید بتذکار این کلمات محتاج
 گردی بعد از آنکه سید صد سال بخت از کتاب زکات گرفته بود
 بمقتضای ندای لائق غیبی باین کلمات مستعد گشت تا گفت
 یا محمود یا اهل الا اهل و یا فاطره و یا محسن یا منک الاحسان
 یا محمد و علی و فاطمة و الحسن و حسین ان تغفر لے
 و تقبل توبتی یا غفور از جانب قدس خداوندی جل و علا
 وحی آمد که ای آدم اگر از من مجربان تمامی ذریت خود را
 خودست میکردی برکت این پنج همه مغفور می ساختم
 فداک قوله فتلق آدم من ربّه کلمات فتا علیه

انا الحمد
 و هذا محمد

دلالة تقدم نور جناب امير المؤمنين
عليه السلام في فضيلته

۸۸۹

وجبه سحر از وجه دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

وجه سحر آنکه این حدیث دلالت صریحه دارد بر آنکه نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام
بافور آن نور جناب سالکتاب صلی الله علیه و آله و سلم با هم مقدم بر وجود
حضرت آدم بود و تقدم هم تقدم نهایت طولی بود زیرا که از وقت
عبد الله بن احمد بن محمد بن جبل و ابن مردویه اصحابنا و ابن المغازلی
و دیلمی عاصمی و نطنزی و شهر دار و بلخی و اخطب خوارزمی و ابن عساکر
علی مار و الکلبی و صاکحانی و طبریزی و صدر الافاضل خوارزمی
و محبت طبری و احمد بن محمد حافی و ابراهیم و صفا و محمد و اعظم هروی
و محمد صدر عالم نقلا من هؤلاء الثمسته عن احمد و حموی و محمود طلمی
در کتبینی نقلا عن الاخطب زرنندی و سید علی همدانی و جمال الدین محمد
و شیخ بن علی جعفری ظاهر است که این تقدم بخارده هزار سال بود و از روایات
خطیب بغدادی و ابن عساکر که محمد بن یوسف کجی آنرا نقل نموده و واضح
که این تقدم پچهل هزار سال بود پس افضلیت آنجناب از جمیع خلایق علی
العموم حتی الانبیاء السابقین المبعوثین من جانب الحق القیوم لهدایه
کل جہول ظلوم و از حضرت آدم با خصوص ثابت و تحقیق گشت ظاهر
که افضل تعیین است برای خلافت و نور منور الهی تابع ظلمت مکه نامتناهی
نمی تواند شد حیرانم که مخاطب چرا با وصف ظهور این ملازم است که اظهار
شمس است و دریافت آن نتوانست و انهم اقادین بطریق معقلا الله عز
اطیب حیق و اسکند من الجنان و فی نصیرانیق حیث قال
فی الحدیث بعد نقل هذا الخبر و غیره فی هذا الاخبار الواردة عن

دلائل تقدم نور جناب امير المؤمنين ٣٩٠ و جرح ائمه و دلائل برتوبه
عليه السلام بر فضيلت اخضر

ابن عباس و الشافعي و غيره ان الله تعالى خلق
بلا اتياب فليظروا ذلك ففيه كفاية ومقنع لمن تأمله بعين
الانصاف بعد بيان الخلافة بيان المقصود كما مر بالمتقدم كدليل
يستفاد ولا علم يستزاد ثم كونه معه عليهما السلام نور ابين
يدى الله تعالى ان يخلق الله تعالى آدم رب اربعة عشر الف عام
يسبحان الله تعالى ما لا يقدر احد ان يدعي فيه عاثة او ملة
و دلائل تقدم نور جناب امير المؤمنين عليه السلام با نور جناب سالتاب
صلوات الله عليه وسلم بر فضيلت انجناب از انبياء و خير انبياء خود ظاهر است
که در حد ضروریات داخل شده و بهمين جهت ابن الجوزي و ابن عربی و غيرهم
و کاتبی دل بر تصديق اين حديث نداده اند و جمیع موضح میگردد
و بدیهی است که برای تقدیم خلقت نور جناب امير المؤمنين عليه السلام
بر سایر خلق و جهی باید و آن نیست مگر فضيلت و اشرفيت انجناب
و اگر با وصف فضيلت و دیگران نور انجناب از قبل خلق شود و حجت
برو تعالى بلکه علم او تعالى نشانه لازم آید و از جمله بریيات او یقیناً
یقینیه است که تقدم خلق نور جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم
بر حضرت آدم عليه السلام دلالت بر فضيلت اخضر دارد و همچنین
تقدم خلق جناب امير المؤمنين عليه السلام و مساوات آن با نور نبوی
که مقتضا تنصیف است دلالت صریح بر فضيلت حضرت آدم و دیگر انبياء
عليهم السلام جمیع خلق سواي جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم

انجناب از انبياء

خواهد کرد و جمیع فضائل و مزایا و محاسن و مکارم که برای جناب رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم بسبب تقدم خلق نور آنحضرت حاصل شده معینها
پمان فضائل و محاسن و نبوت برای نفس رسول ثابت متحقق خواهد شد
و چون محتفل است که بسبب مزید عجز و تشویر و غایت مراد کجاست و نهایت
مکارم و مجادله و اعوجاج العیاذ بالله در البطلال این فضیلت عظیمه نبویه
که راس فضائل و مبعوض محاسن و مبدأ آثار و مآخذ مکارم و اجل مناقب است
بگویند و با نیکار و ذرات آن علی تقدیر التسلیم بر فضیلت خاتم النبیین ^{صلی}
علیه و آله چنین خرو شدند و اخلاف غایت خلاف و نهایت اعتساف و
وکاسات اقصا و قاحت و جسارت و صفاقت و جلالت بنوشند و
و اسلام ظاهری را هم بسبب ابتلا بحب ثلثه و تنقص از فضائل علویه خرو
لهذا ناچار در وجه آتیه تصریحات علما کبار و اساطین عالی تبار و جهابذه
جلیل الفخار و منقدین اخبار و نههای معروفین بر سوین نهایت اعتماد
و اعتبار و مدققین معروفین باقصای حدیق اشتهار حواله خارجه حقائق نکاح
بینمایم و چه ششم آنکه علامه شرف الدین ابو عبد الله محمد بن سعید بن حماد
بن محمد بن عبد الله بن صنهاج بن هلال البوصیری صاحب قصیده برده
در قصیده هزجیه که ابن حجر مکی در مدح و ثناء و وصف اطراحتی لفظ و درج
میکه گفته و اجمع ما حوته قصیده من مآثره یعنی رسول الله صلی الله
علیه و آله و خصائصه و معجزاته و افصح ما اشارت الیه منطویه من
بدایع کالانه ما صاغه صوغ الثبر الاحمر و نظمه نظم الدواجر

در قصیده هزجیه از شیخ اندک
نیکه ابن حجر

استدلالاً بفضل جناب المومنين عليه السلام بسبب عدم نور خضرت
بعبارة شرح قصيدة هجرية تشتمل اثبات فضيلت جناب سالتاب
صلوات الله عليه وسلم اذ جميع انبياء بسبب تقدم نور انجذاب ٣٩٢
ووجه ششم از وجود دلالت حدیث نور
براست جناب امیر المومنین علیه السلام

الشيخ الامام العارف الكامل الهام المقنن المحقق البليغ الاديب المبدق
امام الشعراء واشعر العلماء وبلغ الفصحاء وافصح الحكماء الشيخ شرف
ابو عبد الله محمد بن سعيد بن حماد بن محسن بن عبد الله بن صفه بن
هلال القهناجي كان احداً بويه من بوسيد الصعدي الاخر من خلاص
فكنت النسبة منها فليل الالاصير ثم اشتهر بالبوسيد فليل ولعلها
بلدانية فخلبت عليه سنة ثمان ستائة واخذ عن الامام ابو جعفر
والامام الجعفي ابو الفتح بن سيد الناس محقق عصره العز بن جماعة
وغيرهم وتوفي سنة ست اوسبع وتسعين ستائة على ما قاله
المقريري لكن هو شيخ الاسلام العسقلاني انه توفي سنة اربع وتسعين
وكان من عجائب الله هرق النظم والنثر ولولم يكن له الا قصيدة المشهورة
بالبردة التي تسبب نظمها عن وقوع فاجبه اعيه الاطباء ففكر في
اعمال قصيدة يتشفع بها اليه صلى الله عليه وسلم وبه الى به
فانشأها واه ما يحايد الكرمية عليه فعوفي لوقته ثم لما
خرج من بيته لقيه جل صايع فطلب منه ما عنها فحجب اذ لم يجدها احد
فقال سمعتها البارحة تنشد بين يدي صلى الله عليه وسلم وهو يتمايل
كتمايل القضيبي عطباء اياها وقيل انه اشتد عليه بعد نظمها
فواي النبي صلى الله عليه وسلم في النور فقرأ عليه شيئاً منها
فقل في عينيه فبرئ لوقته لكفاء ذلك شرفاً وتقدماً
كيف قد ازادت شهرتها الى ان صارت الناس
جزءاً من قوله ولولم يكن له الا قصيدة المشهورة بالبردة

وحيث شتم ازوجه دلالت حديث نور
برامانت اجاب امير المؤمنين عليه السلام

استدل بر سبب بيز سبب
بجوابات شرح قصيده همزيه متضمنه اثبات فضيلت بر سالت
٣٩٣ صلوات الله عليه وآله وسلم ارجع انبيا بسبب تقدم نور انجذاب

يتلذذ سوغها في البيوت والمساجد كالقران وكان يُعاني صناعة الكتابة
على الحياء وباشهر بلبليس الشرقية ثم تراءى لك وصحب القطب ابا العباس
الموسوي رضي الله عنه وارضاه وجعل جنات المعارف منقلبه ومثواه
ضادت عليه بركته وساعدا بحظّه وهبته الى ان فاق اهل زمانه
ورزقه الله من الشهرة والحظ ما لم يصل اليه احد من اقوانه فوجّه الله
ورضى عنه من قصيداته الهزلية المشهورة العذبة الالفاظ الجارية
المباني العجيبة الاوضاع البديعة المعاني العديمة النظير البديعة
التحريز اذ لم ينبج احدا على منوالها ولا وصل الى حشوا وكما لها حقه
الامام البرهان القيوطي المولود سنة ٦٠٦ ست وعشرين وسبع مائة
والمات في سنة احدى وثمانين وسبع مائة فانه مع جلالت وتضلعه
من العلوم النقلية والعقلية وتقدمه على اهل عصره في العلوم
العربية والادبية لا سيما علم البلاغة ونقد الشعر واتقان صنعة
وقييد حلاوة من مروة ونهايته من بدايته اراد ان يحيا كنه افقائه
السبب وانقطعت به الخيل عن ان يبلغ من معارضتيه اذ في ارب
وذلك لطلاوة نظميها وحلاوة رثميها وبلاغة جمعيها وبداية
صنعيها وامتلاء الخافقين بانوار جمالها وادحاض عاوي اهل
الكتابيين ببراهاين جلالها فمح ونظائرها الاخذة بانزمة
القول والجامعة بين المعقول والمنقول والحكاوية كثر المعجزات
والحاكية للشمال لكرمية على سنن قطع اعناق افكار الشعراء

مختصين
الى خارجه بديعة
بالقلام
مع بلبليس
الموصوفين
اللام والتخنية
بديعة على عشق
ما منح من مصر
بطريق الشام
الى اخاف

بديعة

عن ان تشرب ال محامات تلك المحكيات السالمة من عيوب الشعر
 من حيث في العوض كاد خال عوض على اخرى ضرب على آخر ومن
 حيث في القوافي كالايطاء وهو تكرير لفظ القافية بمقتضى قبل
 سبعة ابيات قيل عشرة وكلا كفاء وهو اختلاف حرف الروي
 والافواء وهو اختلاف حركة لكنهما وان شرت وتجاوزتها الافكا
 وخدمت تحتاج الى شرح جامع ودستور مانع يجاوز عرائش الكفا
 على منصات الباب مع الاختصار ويظهر مخبيات اسرارها ظهور
 الشمس في رابعة النهار ويفتح مقفلات معيها تنها عما قد يوجب القصص
 والعتار ويبدئ على نفائس فرائدها وينوه بجلالة عرائش فرائدها
 ويعرب عن غرائب تعقيد ها ويفصح عن فنون بلاغتها وابداع تانيها
 وتشيد ها فاستخرت الله تعالى في شرح كذلك وان كنت لست
 هنالك راجيا ان ادج به في سلك خدامه جنابه صلى الله عليه وسلم
 وان اطوق بسببه سوانح مدح ولا حظ له الا عظم ومستعين يا الله
 ومتوكل علىه ومفوضا سائر امور اليه سائلا منه بدائع الطاف
 وتابع الخاف وتيسر هذا المطلب ونجاح هذا المار بان الجود الكثر
 الروف الرحيم وسعيته المفع المكيه في شرح الهريه ثربلغ في النظم
 سماها ام القرى تشبيها لها بمكة بجامع انها حوت بطريق القصص
 والايماء ما في اكثر الملاح النبوية ورج سعيته افضل القرى لقراءه القر
 شيخ سليمان جل رفوحات احمد شرح قصيده هزليه كفته ومن ابلغ مامته

شرح قصيده هزليه
 اهدى اليه شيخ سليمان

اسد بن سميت بن يونس بن سنان
 عبارات شرح قصيدته بتمتته اثبات فضيلته جابر بن سنان
 صلى الله عليه وسلم والجميع انبيا بسبب تقدم فردا مختصرا ٣٩
 وششم از وجوه لالت حديث نور
 بر امامت اجناب امير المؤمنين عليه السلام

كما هنا والمعرف المجموع نحو وكلهم اتيه يوم القيمة فردا واجزاء المفرد
 المعرف نحو يطبع الله على قلبك كل متكبر جبار باضافة القلب الى متكبر
 ائى على كل جزائه وقراءة التنوين لعموم افراد القلوب ثم ان لم يكن
 نعتا النكرة ولا توكيدا لمعرفة بان تلاها العامل كما هنا جازت
 الاضافة كما هنا وقطعها نحو وكل ضربا له الامثال واعلم انما
 حيث اضيفت لنكرة وجب ضميرها مراعاة معناها فهو كل شيء
 فعلموه في الزبر وعلى كل ضام ياتين او معرف جاز مراعاة لفظها في الاوفا
 والتذكير ومراعاة معناها وكذا اذا قطعت نحو كل يعمل على شاكلته
 وكل اتوه اخرين انها حيث وقعت في حيز النفي بان سبقها اداتة
 او فعل منفى نحو ما جاء كل القوم وكل الداهم لم اجد لم يتوجه
 النفي الى سلب شمولها فتم اثبات الفعل لبعض الافراد ما لم يدل
 الدليل على خلافه فهو والله لا يجب كل غتال فخور مفهومه اثبات
 المحبة لاحد الوصفين لكن لا تطرأ اليه للاجماع على شمول الاحتيال
 والفخر مطلقا وحيث وقع النفي في حيزها كقول الله صلى الله عليه وسلم
 في خبر ذي اليمين كل ذلك لم يكن توجه النفي الى كل فرد فردا
 ذكره البيانين انا اسقت هذا جميعا هنا لانه لنفاسته و
 كثرة الاحتياج اليه مما ينبغي ان يستفاد ويحفظ فضل وكمال بره
 لغيرك في الوجود لانك الخليفة الاكبر المملاكل موجه وشاهدة
 ما صح في خبر آدم فمضى ونه تحت لوائي وخبرنا انا قاسم الله ^{عليه}

496

و چشمم از وجوه دالات حدیث نور
براست خباب امیر المؤمنین علیه السلام

وخبر لو كان موسى حيًا ما وسعه إلا اتباعي وخبر أن إبراهيم قال إنما
 كنت خليلاً من وراء وراء وأشر التشبيه بالسراج على القمير لأنه
 يقتبس منه الأنوار بسبب هولة وتخلفه فروعها فتبقى بعدد ووجه
 التشبيه أن نوره صلى الله عليه وسلم يظهر الأشياء المعنوية كنور
 البصائر ونور السراج يظهر المحسوسة كنور البصر ولا ريب أن المحسوس أظهر
 من المعقول من حيث هو معقول فلا شبهة نوره صلى الله عليه وسلم
 لكونه معقولة بنور السراج لكونه محسوساً فلا يناقض ذلك أن السراج
 دونه صلى الله عليه وسلم بل لا شبهة ويمكن أن يكون من التشبيه المقنن
 كما في قوله تعالى فمن خلق كمن لا يخلق وإذا قرأ القرآن كآلات غيره ^{المشبهة} آياته
 بالأضواء مستمدة من كماله الذي هو الضوء الأعلى فيسبب ذلك
 ما يصدق أي يبرز في الوجود ضوء ينشأ عن ضوء أحد مطلقاً
 الأضواء فانما المخصوص بذلك الذي يبرز عن ضوئك الذي
 أكرمك الله بالأضواء كلها من الآيات والمعجزات وسائر المزايا
 والكرامات وإن تأخر وجودك عن جميع الأنبياء عليهم السلام
 لأن نور نبوتك متقدم على سائرهم بل وعلى جميع المخلوقات شاهد
 حديث عبد الرزاق بسنداً عن جابر رضي الله عنه يارسول
 الله أخبرني عن أول شيء خلق الله قبل الأشياء قال يا جابر إن الله تعالى
 خلق قبل الأشياء نور نبيك من نور فجعل ذلك النور يد وبالقدر
 حيث شاء الله تعالى ولم يكن في ذلك الوقت لوح ولا قلم ولا حجة

وجه ششم از وجه دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام

بعبارات شرح قصیده حمزیه متضمنه اثبات فضیلت جناب سالتاب
صلی الله علیه و آله وسلم از جمیع انبیاء بسبب تقدم نور انجناب

۳۹۸

ولا نار ولا ملك ولا سماء ولا ارض ولا شمس ولا قمر ولا جنى ولا انس
فلما اراد الله تعالى ان يخلق قسم ذلك النور اربعة اجزاء فخلق من الجزء الرابع
الاول القلم ومن الثاني اللوح ومن الثالث العرش ثم قسم الجزء الرابع
اربعة اجزاء فخلق من الاول السموات ومن الثاني الارضين ومن
الثالث الجنة والنار ثم قسم الرابع اربعة اجزاء فخلق من الاول
نور ابصار المؤمنين من الثاني نور قلوبهم هي المعرفة بالله ومن الثالث
نور ايشيادهم وهو التوحيد لا اله الا الله محمد رسول الله الحديث
وصح حديث اول ما خلق الله القلم وجاء باسانيد متعده ان
لم يخلق قبله شيء ولا ينفان ما في الاول في نور نبينا عليه السلام
لان الاولية في غيره نسبية وفيه حقيقة فلا تعارض في حد
عن ابن القطان كنت نورا بين يديك رب قبل خلق آدم باربعة عشر
عام وفي الخبر لما خلق الله تعالى آدم جعل ذلك النور في ظهرك وكان يلمع
في جبينه فيغلب على سائر نورا الحديث از اين عبارات ظاهرست كه تقدم
خلق نور جناب سالتاب صلي الله عليه وآله وسلم بر جميع انبياء و ملائكة و تماثيل
مخلوقات قطعا و حتما ثابت و متحقق است و بسبب همين تقدم جميع اضواء
آيات و معجزات و انوار سائر مرزايا و كرامات صادرة از نور جناب سر كائنات
عليه آله الاف التحيات و التسليمات و چون نور جناب اميرالمومنين عليه السلام
متحد با نور نبوي بوده نور انجناب هم مصدر جميع اضواء آيات و معجزات و
كل مرزايا و كرامات برافندي و اتقا و سات انبياء و مرسلين ب البريات باشد

جناب

و به ششم از وجوه دلالت حدیث نور
بر امامت خاتم النبیین علیه السلام

۳۹۹

اسدوس بر تعصبات جناب پیر و برین سبب بعد از حدیث
بجای آن شرح قصیده بهرینه متضمنه اثبات افضلیت جناب سائر امامان
صلی الله علیه و آله و سلم از جمیع انبیا بسبب تقدم نور انجانب

پس چنانچه تقدم و محکم و امامت و ریاست و امامت احدی بر جناب
رسالتناجی صلی الله علیه و آله باطل و ناجائز است اگر چه آنکس از انبیا علیهم السلام
بمجهیز تقدم و ریاست احدی از انبیا علیهم السلام بر جناب پیر و برین سبب بعد از حدیث
و معجزات و سبب مزایا و کرامات ایشان است جائز نباشد و هر گاه تقدم
و ریاست انبیا سوا می جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بر ذات
قدسی صفات جناب امیر المؤمنین علیه السلام ناجائز باشد تقدم و ریاست
تیمیه و عدویه و اموییه بر آنحضرت چگونه جائز گردد و شیخ سلیمان حمل در فتوا
احمدیه شرح قصیده بهرینه گفته قوله انت مصباح کل فضل ظاهر التوکید
تشبیه النبی صلی الله علیه و سلم نفسه بالمصباح تشبیهی بالبلغا
ای انت کالمصباح و هو یخرج من حیث انه صلی الله علیه و سلم
تستمد منه الکمال کما تستمد المصابیح من المصباح المراد بالفضل
الکمال و الشرف الذی وجد فی غیره و اثر التشبیه بالسراج علی القمین
لانه یقتبس منه الانوار بسبب و لة و تخلفه فروعہ فبقیه بعد فیه
اشاره بلیغة الی ان خلفاءه صلی الله علیه و سلم المقتبسین من
نوره باقیة بعد علیه السلام کما ان السراج الحقیقه قد یوخذ منه
سراج غیره ثم ان السراج الاول یذهب و یبقى المصباح الذی سراج
باقیا بعد و ینتفع به و ان ذهب المصباح الذی او قد منه فکذا
صلی الله علیه و سلم فان خلفاءه الذین استمدوا الانوار و المعاد
منه بقوا بعد و حصل لهم الارتفاع الکل بعد هابیه صلی الله علیه و سلم

بسم الله الرحمن الرحیم

والله اعلم

استدلال بر افضليت خباب البر الوصين عليه السلام بسبب عدم نور محض
لجواب امتحان فقير و غير مستغنى اشياء افضليت خباب
رسالة من علي الله عليه السلام الى جميع انبياء السنين لتقديم نور انجذاب

و جستم ان وجهه دلالت حديث نور
بر امت خباب البر الوصين عليه السلام

وسلم الى ربه ويصح ان يكون المشبه بالمصباح نور المعنوي ويكون
الكلام تقديري في ترك المعنوي كالمصباح وجه التشبيه ان نور صلى الله
عليه وسلم يظهر الاشياء المعنوية كنور البصائر ونور السراج يظهر المحسوسة
كنور البصر ولا ريب ان المحسوس اظهر من المعقول من حيث هو معقول
فلما شبه نور صلى الله عليه وسلم لكونه معقولا كنور السراج لكونه
محسوسا فلا ينافي ذلك ان السراج دون نور صلى الله عليه وسلم بل لا
واذا اتقرد ان كمالات غيره المشبهة بالاضواء مستمدة من كمال الله
هو الضوء الاعلى فبسبب ذلك ما يصدر الخ فقولاه فما يصدر الفاضلية
وما نافية اي ما يبرز في الوجود ضوء اي كمال و شرفا لان يكون ناشئا
وصادرا عن ضوئك اي شرفك كالك فانت المخصوص بانك الذي
يبرز عن ضوئك الذي اكرمك الله به الاضواء كلها من الايات والمعجزات
وسائر المزايا والكرامات وان تاخر وجودك عن جميع الانبياء لان
نور نبوتك متقدما عليهم مبرزا على جميع المخلوقات وشاهد حديث
عبد الرزاق بسند عن جابر رضي الله عنه يارسول الله اخبرني
عن ابي شئ خلقه الله قبل الاشياء قال يا جابر ان الله تعالى
خلق قبل الاشياء نور نبيك من نوره فجعل ذلك النور يد بالقدرة
حيث شاء الله تعالى ولم يكن في ذلك الوقت لوح ولا قلم ولا حجة
ولا ناول ولا ملك ولا سماء ولا ارض ولا شمس ولا قمر ولا جن ولا انس
فلما اراد الله ان يخلق الخلق قسم ذلك النور اربعة اقسام الحديث

و به چشم از وجوه دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

۲۰۱

استدلال بر فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسبب تقدم نور انوار
بجارات شمع قصده و غیره مستفاد اثبات افضلیت جناب امیر المؤمنین
صلی الله علیه و آله وسلم از جمیع انبیاء بسبب تقدم نور انوار جناب

فقد علم ان المراد بضوئه كماله وصفاته بالاضواء كماله خيرة
واطلاق الضوء على صفات الكمال المعنوية استعارة تصريحية
بجامع ان كلا من الضوئين المعنوي والحسي يهدي الى المقصود وايضا
الكلمات الدينية تنور الظاهر والباطن وجامع الانتفاع في كل
من المشيئة والمشيئة به اذ كل فضيلة كالعلم حاله ضياء واشراق
يوصل الى الحق ويفرق بينه وبين الباطل كما ان الضياء يدرك
المطلوب بفصل بين الاشياء ودلالات اين عبارت مثل دلالت عبارت
ابن حجر برطلوبها هرت بعد ثبوت اتحاد نور علوي بانور نبوي فتح تقدم
اختيار بنفس رسول مختار صلي الله عليه وآله الاطهار باقرب ابن حجر كدريخ
مكية گفته تنبأ له اى تنفخ خبريك اى بوجودك العظمى اى لا ومنت
الطويلة من لدن آدم الى يوم القيمة وما بعد كل عصر يفتر على
الت قبله لوجودك فيه بكمال على ما قبله ولو في ضمن اباائك لكن
اعظمها افتخارا عصر روزك الى هذا العالم ثم عصر تشاك ثم
عصر رضاك فشق بطنك فتعبك ثم آو غيرة ثم عصر نبوتك
ثم عصر رسالتك ثم عصر دعائك الخلق الى الله ثم عصر اقبالهم
عليك ثم عصر معراجك ثم عصر هجرتك ثم عصر جهادك ثم
عصر سراياك وبعوثك ثم عصر فتوحك ثم عصر دخول الناس
في دين الله افواجا ثم عصر حجك ثم عصر اتباعك على تفاوتهم
الى يوم القيمة كما دل عليه الحديث المشهور لا تزال طائفة من

عليه السلام
يأبى

استدلال بر فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسبب تقدم نور انوار حضرت

بعبارة شرح قصيدة نهرية تفسر ثبات افضلية جناب امير المؤمنين عليه السلام

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از جمیع انبیاء بسبب تقدم نور انوار جناب

وجہ ششم از وجوہ دلالت حدیث نور

بر امامت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام

۲۰۲

فمن زایا که تنزایا فی کل عصر من انحصار حیاته صلی الله علیه وسلم علی
ما قبله و بحسب ذلك يكون اقتضائه ذلك العصر على غيره وكذلك
عصور اتباعه يتفاوت مراتبهم و زایا هم المستقيمة من زایا و اعلم
المتضاعفة له تضاعفا يفوق الحصر لان كل عامل متضاعف له
صلی الله علیه وسلم بحسب عمله كذلك كل واسطة بينه وبينه
لان الله الدال لكل و مرجل على خير فله مثل اجر فاعله فكل فاعل بكل
حال تضاعف له بحسب تضاعف من بعده و تضاعف للنبي صلی الله
عليه وسلم بحسب تضاعف الجميع و هذا شيء يقصر عن ادراك كنهه العقل
ثم عصر مقام المحمود و شفاعته العظمى في فصل القضاء ثم بقية
شفاعاته ثم عصر حوض ثم عصر وسيلته التي يعطاها في الجنة
فما لا تدرك غايته ولا تحدد نهايته فكل هذه العصور تتفرع به
بحسب ما يقع فيها من كماله لان الازمنة والامكنة تتشعب بشرف
مركان فيها و ما يكون فيها من المزايا و الكمالات و لذا قال
بعضهم ان ليلة مولد صلی الله علیه وسلم افضل من ليلة القدر
و هو صحيح لولا النص على خلافه على ان ليلة القدر من خصوصيات
تفضيلها انما هو لاجلها ايض و شمو اي تعلو و ترتفع من سموت و سميت
كعلوت عليت بك اي تليسمها بك مرتبة علياء تانيث اعل
بعدها في الزمان العلوم مرتبة اخرى علياء اي اعل منها اي لك
في كل عصر من اعصار المذكورة مرتبة اعل مما قبلها و اعل منها

ما بعدها

استدلال بر فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسبب تقدم نور انوار
بجاء شرح قصیده حمزیه شمس الثبات افضالیت جناب رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم از جمیع انبیا بسبب تقدم نور انوار

و چه ششمار از به جوده دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

ما بعد ها و هکذا الاما الخایة له منها و دلیل تفاوت مراتبه
کما ذکر قوله تعا و قل رب زدنی علما و لا شک ان علومه و معارفه
متزاید متفاوتة الاما الخایة له و قوله صلی الله علیه و سلم انه
لیغان علی قلبی فاستغفر الله قال العارف القطب ابو الحسن الشاذلی
هذا غین انوار لا غین اغیار ای الله صلی الله علیه و سلم کان
دائر الترقی فکان کلماتها انوار العلوم و المعارف علی قلبه
ارتقی لی مرتبة اعلی مما هو فیه و رای ان ما قبلها و بعدها فیستغفر
تواضعاً و طلباً لتزاید کماله فی قول الناظم و تسعی الی آخره من المید
ما لا یخفی عظیم وقعه لانه جعل تلك المراتب هی التي تسبو و ترتفع
بها و لم یجر علی ما هو المتبادر انه الذی یسبو و یرتفع بها لما هو الحق
انه تعا خلقه فی عالم الامر علی کمال کمال ممکن ان یوجد المخلوق ثوابه
فی عالم الخلق مستدرجاً فی تلك المراتب فتشرف به لا یتشرف بها
ما علمت انه کامل قبلها فتاقل ذلک فانه هم دقیق غفل عنه
الشارد ازین عبارت ظاہرست که احصاء تقدمه تفاخر میکرد بجناب رسالت
صلی الله علیه و سلم بسبب جوده انحضرت در ضمن اباء انحضرت صلی الله
علیه و سلم و چون ظاہرست که حسب حدیث نور نور علومی مستقر بالقرین
بجوده پس این احصاء تفاخر بجناب امیر المؤمنین علیه السلام هم کرده باو این
هذا فلان فلان المؤمنین دهورا بالکفر و اطاعة الشیطان
شیخ سلیمان حمل در فتوحات احمدیہ گفته قوله تنبأهی بک العصاوی

استدلال بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسبب تقدم نور انوار
 لاجل ان شریح قصیده سیمیه متضمنه اثبات افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام
 صلی الله علیه و آله وسلم از جمیع انبیا بسبب تقدم نور انجلیاب

و بیست و ششم از وجود دلالت حدیث نور
 بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

تتفاوت وجودك العصور ای لازم منه الطويلة من لدن آدم الى يوم القیمة
 وما بعده فكل عصر یفتخر على العصر الذي قبله لوجودك فيه كمال
 اعلى مما قبله ولو فی ضمن ابائك لكن اعظمها افتخارا عصر يدرك الى
 هذا العالم ثم عصر نشأتك ثم عصر رضاعك ثم عصر شق بطنك ثم
 عصر تعبدك بحراة وهكذا فالعصور من لدن آدم الى عصر وفاته
 یفتخر كل متاخر منها على سابقه اذا المتأخر افضل مما قبله وكذلك
 عصور امتته من الصحابة الى آخر الزمان تتباهى وتتفاخر لكن السابق
 یفتخر على اللاحق لقرب السابق من عهدة صلی الله علیه و آله وسلم فكل
 سابق افضل من المتأخر عنه وقوله وتسمواى تعلو وترفع وقوله
 بك الباء سببیة ای بسبب تلبسها بك وقربها منك وقوله علیاء
 فاعل تسمو وهو نعت لمخالف ای مرتبه علیاء وقوله بعدها
 علیاء جملة اسمیة مستقلة نعت لعلیاء الاولی ای لك فى كل
 عصر من العصور المذكورة رتبة اعلى مما قبلها واعلى منها ما بعده
 وهكذا الى ما لا نهاية له ودلیل تفاوت مراتبه كما ذكره الله صلی الله
 علیه و آله وسلم انه لیغان على قلبی فاستغفر الله قال المعارف القطب
 الشاذل هذا غین انوار لا غین اعیان لا لله صلی الله علیه و آله وسلم
 كان آخر الترقى فكان كلما نوال انوار العلوم والمعارف على قلبه
 ارتقى الى مرتبة اعلى مما هو فیها وادى الى ما قبلها دونها فاستغفر الله
 تعالى من تلبسه بذلك الدون تواضعا و طلبا للتزائد كماله

اسند من بر مصنف جناب میر موسیٰ بن عبد السلام بسبب عدم نور حضرت
عبادت شرح قصیدہ پر درہ شمعہ اشیات افضلیت جناب سالتاب
صلوات علیہ آرد وسلم از جمیع انبیا بسبب تقدم نور آن جناب

و جہت فہم از وجہ دلالت حدیث نور
بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام

۴۰۷

البوصیری تخیل کا اللہ بغفرانہ فی سبب انشاء هذه القصيدة انہ
قال كنت قد صابنہ خط فالح ابطل نصف فلم انتفع بنفسی ففکرت
في ان اعمل قصيدة في مدح النبي صلى الله عليه وسلم استشفع بها
الى الله عز وجل فانشأت هذه القصيدة المباركة فمئت فرايت النبي
صلوات الله عليه وسلم في المنام انه يمسح علي بية المباركة فعوت
لوقتني فخرجت من بيتي اول النهار فلقيني بعض الفقهاء فقال
يا سيدي اريد ان تعطيني القصيدة التي مدحت بها النبي صلى الله
عليه وسلم ولم اكن اعلمت بها احدا فقلت قد حصل عند شئ منها
وامي قصيدة تريد هافان مدحت النبي صلى الله عليه وسلم بقصيدة
كثيرة فقال التي اولها امن تذاكر جيران بدى سلم فوالله لقد
سمعتي البارحة وهي تنشد بين يدي من جنفتها فيه رايته
يتمايل كتمايل القضييف اعطيته القصيدة فذهب وذكر ما جرى
بينى وبينه للناس فبلغت الصباح بها آل الدين المعروف باجناء
وزير الملك الظاهر قصتها فاستنسخ القصيدة وذنراي اسمعها
الا حافيا مكشوف الرأس كان محب سماعها كثيرا ويتبرأ بها هو
واهل بيته وراوا من بركاتها امور عظيمة في دينهم ودنياهم
ولقد صاب سعد الدين الفارقي موقع الصباح بها آل الدين
المذكور هذا مشروفا على العجمي فاشي في منامه قائلا اما النبي عليه
الصلوة والسلام او غيره يقول له امض الى الصباح بها آل الدين

استدلال بر فضیلت جناب پیرالمومنین علیه السلام بسبب تقدیم نور حضرت
بعبارات مشرحه قصیده سمریه مستفیده اثبات فضیلت جناب کاتب
صلی الله علیه وآله وسلم از جمیع انبیا بسبب تقدیم نور آن جناب

۴۰۸

و چه چشم از وجهه دلالت حدیث نور
بر امامت جناب پیرالمومنین علیه السلام

وخذ منه البردة واجعلها على عينيك تفق باذن الله عز وجل
قال ففحض من ساعته وجاء الى صاحب فقال ما دأى في نومه
فقال للصاحب ما عندك شيء يقال البردة وانا عندى مديح النبي
صلی الله علیه وسلم انشاء البوصير ونحن نستشف بها فاحرقها
ووضعها سعد الدين على عينيه وقوات عنده وهو جالس
فخوف من الرمضاء لوقته ومن خصائصها انه ما احترق بيت
فيه كاسرق متاع وهي في ضمنه ويستجاب الدعاء بعدها بركة
مدح بها عليه من الصلوات انماها فرحم الله ناظرها وقاويلها
وستمعها وشارحها ونفع بها جميع المومنين والمومنات المسلمين
والمسلمات وصالی الله علیه محمد وآله الطيبين الطاهرين ملا ابراهيم
بن ملا محمد بن عرب شاه اسفراينی در شرح قصیده برده گفته بدانکه ناظم این قصیده
سعيدہ کہ چشم بلاغت بلطافت او ندیده و در بر اعراس باعلی علیین سیدہ
ابو عبد الله شرف الدين محمد بن سعد است که از کبار کتاب و زکار بوده
و دستور کافیان هم گذار و والیان و یار مصر بوده بعارضه فاج گرفتار
چنانچه نصف بدن او بکلی از کار رفته و در ستعلاج او اسعادت یار و سخت
بلند غمگسار شده بدان ملهم شده که در مدح سید ابرار صلح هر پشیمان و زنگار
عالم مدار دین شعار بلجا هر سعادت مندان دشمن خدار محمد مختار که تجست بی نهایت
و در و پیشمار از حضرت پروردگار قرین او باد ما تعاقب الليل والنهار
و آل واصحابی که مقتدایان اخبار دین و راویان اخبار و آثار او و قصیده

مدح قصیده برده از شرح آن
تصنیف الیهیم بن محمد بن
عرب شاه اسفراينی

باید پرداخت و در تشفای بدان وسیله شتافت از عالم غیب این نور با وجودی
روی نمود چون با تمام رسید آنحضرت علیه الصلوة و التحیة و السلام در
بر و ظاهر شد و دست مبارک از قدم تارک بر بدن او مالیده فی الحال
صحت تمام یافته هنوز اول صبح بوده که یکی از اهل فلاح بجانب شتافته
و این قصیده را میخواند و از و طلب و ده و گفت که قصیده که در مدح سید
از اتم عدم بنام رسیده میخواهم جواب داد که مرا درین باب قصیده بسیار
کدام را میخواهی گفت این قصیده را میخواهم که اول آن این مصراع است
امن تذکره جیران بکنم سکر لقا سمعته الباری حة و هی تلشد
یدی البی صلی الله علیه و سلم یخایل غایل الاغصان و آثار این قصیده
آن مقدار تکرار یافته که از اهل استغنی است فقیر حقیر گرفتار زنجیر اعدا شد
از منکر و نکیر ابراهیم بن محمد بن عرشاه الاسفرائینی نجاه الله تعالی بركة
هذه القصيدة من اعداء الله عالمی بقصد قتل او چون سین هر جانب
روان بودند و بتو هم یافتن او به طرف روان او در نهایت بکسی و غایت
بی فریاد رسی متوکل بحضرت متفضل و به نبی یاشمی متوسل در کجی مخفی و معتز
که ناگاه این قصیده مضطربانه مساعدت نموده بهدم او شد عزیز که
دستگاه فضل او قبیل ذلک فضل الله بود معاونت او با انواع باین
در مانده همراه اشارت فرمود که بر طبق فرصت او را ترجمه موجودی بگوید
که عامه انافع باشد و ترا خاصه شافع بر مقتضای اشارت و چشمش
بشارت علی الفور بشارت نمودند و بدین انوفج که از و کسی بنفعی تواند رسید

وحدیث جناب رسول صلی اللہ علیہ وسلم از جہات افضلیت جناب سالتاب ۲۱
 عبارات شرح قصیده برده تفسیر اثبات افضلیت جناب سالتاب
 خط المذہب آلہ وسلم از جمیع انبیاء بسبب تقدیم نور آنجناب
 و تفسیر آنرا از جمیع انبیاء بسبب تقدیم نور آنجناب

و از لذت مقاصد او تسمه تواند چشید مشغولی نمود امید که توفیق رفیق و تحت شفیق
 که شرحی در غرر و طرح شود ان شاء الله تعالی التوفیق انھ و ہر گاہ اینمہ دریافتی پس بآنکہ
 بوصیر در قصیدہ برده می فرماید و کل آپی ان الرسل انکرام بھای خافا
 اتصلت من نودہ بھم فاضل رومی در تاج الدرہ در شرح این بیت گفتہ
 يقول كل معجز من المعجزات التي جاء بها المرسلون عليهم السلام
 الى قواعدهم و سائر الايات الدالة على كمال فضلهم و صدق مقالهم
 من العلم و الحكمة فيهم فانها ما اتصلت بهم و ما وصلت اليهم الا من
 نودہ الله هو اول كل نود صلبا صلبا الله عليه السلام القوله عليه الصلوٰۃ
 والسلام اول ما خلق الله نوری و لا شك ان الانبياء و الرسل عليهم
 السلام كلهم مخلوقون من نور واحد و هو نور نبينا صلبا الله عليه
 وسلم فانوارهم شعب منه و فروع له و هو نور الانوار و شمس القصار
 ازین عبارت ظاہرست کہ جمیع سحرات قاہرہ و سائر آیات باہرہ کہ دلالت
 بر کمال فضل و صدق مقالات و حقیقت علم و حکمت انبیاء علیہم السلام می کرد
 و آنرا بسوی قوم خود آوردن را ایشان اصل و حاصل نشد مگر از نور جناب
 رسالتاب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ این نور اول ہر نور و سبب آن بود و حدیث
 اول ما خلق الله نوری برین معنی دلالت دارد و شکی و ریبی درین نیست
 کہ جمیع انبیاء و رسل علیہم السلام مخلوق از نور واحد کہ آن نور جناب رسالتاب
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است پس انوار ایشان شعب فروع این نور است آن
 نور الانوار و شمس القصار است و چون اتحاد نور جناب بر انوار مومنین علیہ السلام

CALL No. { ٢٦٤ (٥) } ACC. NO. ١٣٢٩١
AUTHOR حامد حسين
TITLE عبقاء الزار في ايامه الامه الامام



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

